

پرسش ۵۱۷: چند سوال از روایات

السؤال / ۵۱۷: بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآله الأئمة والمهدين وسلم تسليماً كثيراً.

السيد الوالد الإمام الثالث عشر.. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

أود أن تجيبني عن الأسئلة ولو كان قد شرحها بعض الأخوة الأنصار سددهم الله تعالى فإنني أحب أن أشرب من النبع الصافي.

سؤال / ۵۱۷: بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآله الأئمة والمهدين وسلم تسليماً كثيراً.

پدر و سید و امام (...) سلام عليكم و رحمة الله وبركاته.

دوست دارم که به سؤالاتم پاسخ دهید، هر چند برخی از برادران انصار -خداوند متعال قدم‌هایشان را محکم کند- آن را شرح دادند، ولی دوست دارم که از چشمه صاف علم شما بنوشم.

أول سؤال هو: عن الحديث الوارد عنهم(ع): (كذلك غيبة القائم(ع) فإن الأمة تنكرها " لطولها" فمن قائل بغير هدى بأنه لم يولد، وقائل يقول إنه ولد ومات، وقائل يكفر بقوله إن حادي عشرنا كان عقيماً، وقائل يمرق بقوله إنه يتعدى إلى ثالث عشر فصاعداً، وقائل يعصي الله (عزوجل) بقوله: إن روح القائم(ع) ينطق في هيكل غيره) [201].

اولین سؤال این است: در حدیثی که از آنان(ع) رسیده آمده است: (و غیبت قائم نیز چنین است، زیرا این امت به واسطه طول مدتش آن را انکار می‌کند، پس گوینده‌ای به هذیان گوید او متولد نشده است، و گوینده‌ای دیگر گوید: او مرده است، و گوینده‌ای دیگر این کلام کفرآمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم بوده است، و گوینده‌ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است، و

گوینده‌ای دیگر به نافرمانی خدای تعالی پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می‌گوید) [202].

فما تأولوها؛ لأنها فيها متشابه، لأنها إن عرضت على المحكم وهي الوصية ففيها شيء من التعارض على الأقل في فهمنا لأننا غير معصومين.

تاویل آن چیست، چون آن متشابه است، چون اگر به محکم که همان وصیت رسول الله (ص) عرضه شود، تعارضی در آن است، حداقل در فهم ما، چون ما غیر معصوم هستیم.

وأخرى: (ألا وإن لخروجه علامات عشرة، أولها طلوع الكوكب ذي الذنب، ويقارب من الحادي، ويقع فيه هرج ومرج وشغب، وتلك علامات الخصب، ومن العلامة إلى العلامة عجب، فإذا انقضت العلامات العشرة إذ ذاك يظهر منا القمر الأزهر، وتمت كلمة الإخلاص لله على التوحيد. فقام إليه رجل يقال له عامر بن كثير فقال: يا أمير المؤمنين، لقد أخبرتنا عن أئمة الكفر وخلفاء الباطل فأخبرنا عن أئمة الحق وأئمة الصدق بعدك، قال: نعم، إنه لعهد عهده إليّ رسول الله (ص) وإن هذا الأمر يملكه اثنا عشر إماماً تسعة من الحسين، ولقد قال النبي (ص): لما عرج بي إلى السماء نظرت إلى ساق العرش فإذا مكتوب عليه: "لا إله إلا الله محمد رسول الله أيده بعلي ونصرته بعلي"، ورأيت اثني عشر نوراً، فقلت: يا رب، أنوار من هذه؟ فنوديت: يا محمد، هذه أنوار الأئمة من ذريتك، قلت: يا رسول الله، أفلا تسميهم لي؟ قال: نعم، أنت الإمام والخليفة بعدي، تقضي ديني وتنجز عداتي، وبعدي ابنك الحسن والحسين، وبعدي الحسين ابنه علي زين العابدين، وبعدي علي ابنه محمد يدعي بالباقر، وبعدي محمد ابنه جعفر يدعي بالصادق، وبعدي جعفر ابنه موسى يدعي بالكاظم، وبعدي موسى ابنه علي يدعي بالرضا، وبعدي علي ابنه محمد يدعي بالزكي، وبعدي محمد ابنه علي يدعي بالنقي، وبعده ابنه الحسن يدعي بالأمين، والقائم من ولد الحسين سمّي وأشبهه الناس بي، يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً)، لماذا لم يذكر الإمام علي (ع) المهديين (ع) حيث طلب منه أن يذكر أئمة الحق؟

و دیگری: (برای خروج مهدی(ع) ده علامت خواهد بود: طلوع ستاره دنباله‌دار که از مجاری، نزدیک خواهد شد و بعد از آن فتنه و آشوب‌هایی بپا می‌شود این اول آن علامت‌ها بود، و از آن علامت تا علامت دیگری عجائبی به وجود می‌آید و ماه نورانی در بین انقضاء این علائم ده‌گانه خواهد بود و کلمه اخلاص بر توحید به اتمام می‌رسد). مردی که به او عامربن کثیر می‌گفتند بلندشد و عرض کرد: ای امیرالمومنین، امامان کفر و خلفای باطل را به ما فرمودی، امامان حق و زبان‌های راستی بعد از خودت را بفرمایید، فرمود: (بله، این عهدی است که رسول الله(ص) از من گرفته است، و این امر را دوازده امام از نسل حسین فرمان‌دهی می‌کنند، پیامبر(ص) فرمود: وقتی خداوند مرا به آسمان برد در ساق عرش نگاه کردم و در آن نوشته شده بود: لا إله إلا الله محمد رسول الله، او را با‌علی تایید و یاری دادم، و دوازده نور دیدم، عرض کردم: پروردگار من، این‌ها نورهای کیست؟ نداداده شد: ای محمد، این نورهای ائمه از فرزندان هستند، عرض کردم: ای رسول الله، آیا آنان را برایم نام نمی‌بری؟ فرمود: بله، شما امام و خلیفه بعد از من هستی، دین مرا آدا می‌کنی و وعده‌های مرا عملی می‌کنی، و بعد از شما فرزندان حسن و حسین است، و بعد از حسین فرزندش علی زین العابدین، و بعد از فرزندش علی، فرزندش محمد که به او باقر می‌گویند، و بعد از محمد فرزندش جعفر که صادق نامیده می‌شود، و بعد از جعفر فرزندش موسی که به کاظم خوانده می‌شود، و بعد از موسی فرزندش علی که رضا خوانده می‌شود، و بعد از علی فرزندش محمد که به آن زکی گفته می‌شود، و بعد از محمد فرزندش علی که به او نقی گفته می‌شود، و بعد از او فرزندش حسن که به امین خوانده می‌شود، و قائم از فرزندان حسین هم نام من و شبیه‌ترین مردم به من است، همان‌طور که از ستم و جور پرشده است، آن را پر از عدل و داد می‌کند).

چرا امام علی(ع) مهدیین(ع) را ذکر نکرد، چون از ایشان درخواست شد تا ائمه حق را ذکر نماید؟

وأيضاً هذا الحديث: (يا محمد، هذه أنوار الأئمة من ذريتك، قلت: يا رسول الله، أفلا تسميهم لي؟ قال: نعم، أنت الإمام والخليفة بعدي تقضي ديني وتتجز عدااتي، وبعذك ابناك الحسن والحسين، وبعده الحسين ابنه علي زين العابدين، وبعده علي ابنه محمد يدعى بالباقر، وبعده محمد ابنه جعفر يدعى بالصادق، وبعده جعفر ابنه موسى يدعى بالكاظم، وبعده موسى ابنه علي يدعى بالرضا، وبعده علي ابنه محمد يدعى بالزكي، وبعده محمد ابنه علي يدعى بالنقي، وبعده ابنه الحسن يدعى بالأمين، والقائم من ولد الحسين سمي وأشبهه الناس بي، يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً).

هم چنین این حدیث: (ای محمد، این نورهای ائمه از فرزندان است، عرض کردم: ای رسول الله، آیا آنان را برایم نام می‌بری؟ فرمود: بله، شما امام و خلیفه بعد از من هستید، دین مرا می‌دهی و وعده مرا عملی می‌کنی، و بعد از شما دو فرزندت حسن و حسین هستند، و بعد از حسین فرزندش علی زین العابدین، و بعد از علی فرزندش محمد که باقر نامیده می‌شود، و بعد از محمد فرزندش جعفر که صادق نامیده می‌شود، و بعد از جعفر فرزندش موسی که کاظم نامیده می‌شود، و بعد از موسی فرزندش علی که رضا نامیده می‌شود، و بعد از علی فرزندش محمد که زکی نامیده می‌شود، و بعد از محمد فرزندش علی که به نقی نامیده می‌شود، و بعد از او فرزندش حسن که به امین نامیده می‌شود، و قائم از فرزندان حسین هم نام من و شبیه ترین مردم به من است، همان طور که زمین از جور و ستم پر شده است، آن را پر از عدل و داد می‌کند).

وأيضاً هذا الحديث وهو نص: أبو المفضل الشيباني، عن جعفر بن محمد الحسيني العلوي، عن أحمد بن عبد المنعم الصيداوي، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر (ع)، قال: (قلت له: يا ابن رسول الله، إن قوماً يقولون: إن الله تبارك وتعالى جعل الإمامة في عقب الحسن والحسين، قال: كذبوا الله، أولم يسمعوا الله تعالى ذكره يقول: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) [203])، فهل جعلها إلا في عقب الحسين (ع)؟ ثم قال: يا جابر، إن الأئمة هم الذين نص عليهم رسول الله (ص) بالإمامة، وهم الذين قال رسول الله (ص): لما أسري بي إلى السماء وجدت أساميهم مكتوبة على ساق العرش بالنور اثني عشر اسماً، منهم علي وسبطاه،

وعلی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجة القائم، فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة والطهارة، والله ما يدعيه أحد غيرهم إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس وجنوده) ([204]).

و هم چنین این حدیث که: أبو المفضل شیبانی، از جعفر بن محمد حسینی علوی، از احمد بن عبد منعم صیداوی، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر (ع) می گوید: جابرمی گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: ای فرزند رسول الله، گروهی می گویند: خداوند تبارک و تعالی امامت را در فرزندان حسن و حسین قرار داد، ایشان فرمود: (به خداوند دروغ بستند، آیا نشنیدند که خداوند متعال می فرماید: ("آن را کلمه ای باقی در فرزندان او قرار دادیم") ([205])، و آیا آن را به غیر در فرزندان حسین (ع) قرار داد؟ سپس فرمود: ای جابر، ائمه همان افرادی هستند که رسول الله (ص) به امامت آن هانص کرده است، و آنان افرادی هستند که رسول الله (ص) فرمود: زمانی که مرا به آسمان بردند، نام های آنان را در ساق عرش با نور نوشته شده دیدم که دوازده نام بودند، و از آنان علی و دو فرزندش بودند، و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم هستند، و این ائمه از اهل بیت برگزیده و پاک هستند، به خدا قسم فردی غیر از آنان آن را ادعا نمی کند مگر این که خداوند تبارک و تعالی او را با ابلیس و سربازانش محشور می کند) ([206])..

فهنا يقول إن ما يدعي أحد غيرهم إلا حشرهم الله مع إبليس، كيف يقال بهم ولا يقال بالمهديين والوصية تقول بالمهديين (ع)؟ ما تفسيركم لهذه الأحاديث؟ وخاصة الحديث الأخير حيث يوضحوا أن من يدعي هذا الأمر غير هؤلاء الاثنا عشر (ع) فهو مع إبليس (لعنه الله)، ألا يوجد تناقض بين هذا الحديث والوصية، وكيف تجمعوا بين هذا الحديث وغيره من الذين ذكرت لاحقاً (كذا)؟؟ حيث ذكروا أنوار الأئمة الاثنا عشر (ع) ولم يذكروا غيرهم من الأنوار وهي أنوار المهديين (ع)، حيث ذكروا القرآن حينما أتى موسى (ع) ليصطلي ناراً؟

در این جا می فرماید که فردی غیر از آنان ادعا نمی کند، مگر این که خداوند او را با ابلیس محشور می کند، چطور نام آنان (ع) گفته می شود ولی مهدیین (ع) را نگفته است، و وصیت در مورد مهدیین (ع) می گوید؟ تفسیر شما از این احادیث چیست؟ به خصوص حدیث آخر که بیان می کند که هر فردی به غیر از این دوازده (ع) نفر ادعای این امر کند با ابلیس ملعون است، آیا بین این حدیث و وصیت تناقضی است، چگونه بین این حدیث و بقیه احادیثی که جلوتر نقل می کنم جمع می کنید؟ چون فقط انوار دوازده ائمه (ع) را ذکر کردند و بقیه انورها که انوار مهدیین (ع) هستند را ذکر نکردند، و قرآن آنان را ذکر می کند زمانی که موسی (ع) می آید تا آتشی برگیرد؟

أريد شرحاً مفصلاً يملأ الروح والعقل، وهذه الأحاديث ذكرها لي بعض الأخوة الأنصار وقال لي إنه يساوره شيء من الشك بسبب هذه الأحاديث التي تقول بأن من يدعي غير هؤلاء الاثنا عشر إماماً (ع)، ويقولوا (ع) إنه لا يدعيها أحد غيرهم إلا حشره الله.

شرح مفصلی می خواهم که روح و عقل را پُر کند، و این احادیث را بعضی از برادران انصار برایم ذکر کردند و به من گفتند: این احادیث حالتی از شک ایجاد می کنند، احادیثی که می گوید: هر فردی به غیر از این دوازده (ع) نفر ادعای امامت کنند خداوند آنان را با ابلیس محشور می کند.

سیدی ووالدی الإمام أحمد (ع)، أرجو منكم تأليف كتاب بیدكم لتفسير أحاديث آل البيت (ع)، وخاصة ما يتعلق بالظهور المقدس.

آقایم و پدرم اما احمد (ع)، امیدوارم که بادستان شما کتابی در مورد تفسیر احادیث اهل بیت (ع) تالیف شود، به خصوص مسائلی که در مورد ظهور مقدس است.

سیدی، قال ابي علي(ع): (منهومان لا يشبعان، طالب مال وطالب علم)، فإني لا أشبع من علومكم الشريفة ومن كتبكم، فهل من مزيد المزيد، فإنا نردكم ورود الهيم العطاش فهلا رويم ظمأي بعلمكم الثقيل الدسم يا شجرة الزيتون، وإني أعتقد أن هناك ما يجب أن نعلمه أول بأول، فإني أحس بأننا نريد المزيد من سماع خطبكم الصوتية، فلا تبخلوا علينا منها ومن غيرها.

آقای من، پدرم علی(ع) می فرماید: (دو فرد هستند که سیر نمی شوند، طالب مال و طالب علم) من از علوم شریف شما و از کتاب هایتان سیر نمی شوم، آیا بیشتر و بیشتر نمی شود، ای درخت زیتون، ما مانند شترهای تشنه وارد آبشخور شدیم، آیا تشنگی ما را با علم سنگین تان سیراب می کنید، من اعتقاد دارم که چیزهایی است که در آغاز و قبل از هر چیزی باید بدانیم، من حس می کنم که شنیدن خطبه های صوتی شما را می خواهیم، ما و غیر ما از آن بازندارید.

لدي سؤال حول أنه هل يملي الله لجميع الخلق ومنهم المؤمنين والمخلصين الذين يريدون أن يعبدوه من حيث أمرهم وهو خليفة الله، حيث يقول (عزوجل): يمدهم في طغيانهم يعمهون، وخوار العجل الذي جعله الله فتنة لبني إسرائيل، فهل من الممكن أن يزيد الله من يؤمن بدعوة يعتقد بأنها حق بأن يزيده ويكيد له ويمده في طغيانه ولو بدرجة أن يأتي الرسول ويخبره أنه على حق ولكن هو على باطل كخوار العجل والإمداد بالطغيان ونملي لهم إن كيدي متين، فهل هذا ممكن من هذا الباب؟

سؤالی دارم، در این مورد که آیا خداوند به همه آفریده ها فرصت می دهد، مومنین و مخلصینی که از جایی که دستور داده شده اند می خواهند او را پرستند، و ایشان همان خلیفه خداست، آنجایی که می فرماید: آنان را در طغیان شان نگه می دارد، و صدای گوساله که خداوند آن را فتنه ای برای بنی اسرائیل قرار داد، آیا امکان داد که خداوند فردی را به دعوتی ایمان دارد که اعتقاد دارد حق است ایمانش را زیاد نماید، و او را بفریید، و او را در طغیانش نگه دارد، تا درجه ای که رسول بیاید و به او خبر دهد که او حق است ولی در حالی که در باطل باشد، مانند صدای گوساله و نگه داشتن در

طغیان، و به آنان فرصت می‌دهیم که فریب من استوار است، و آیا این از این باب امکان دارد؟

وکیف تفسر لنا أن من النصارى يشفون وينالون كرامات على حسب اعتقادهم الضال في المسيح(ع) وبعض أهل العوام ممن ليس على ولاية آل البيت(ع)، ورغم ذلك يرى البعض منهم الرسول(ص) ونحن رأينا رؤيات في ما يؤول ويفسر لصدق دعواكم، ولكن هل ممكن أن الله يمدنا بطغياننا من منطلق ما ذكرت لكم إن الله سبحانه يملي لهم إن كیده متین ونملي لهم ليزدادوا إثماً؟ وكيف يفرق الإنسان بين هذا الإمداد من الله على أساس أن الإنسان يحمل دعوة باطل وهو يعتقد أنها حق والله يمدده ويزيده ضلالاً وكيداً، وآخر يعتقد بأنه حق مثلنا نحن المؤمنون بكم جميعاً أقصد الأئمة والمهديين(ع)، وكيف نميز بين ذلك الكيد الرباني حيث إنني أعتقد بوجود أناس من أهل المخالفين الذين لا يوالون العترة الطاهرة(ع) ويحبون الله ويخافونه، ألا ينبغي أن يهديهم الله لولاية آل البيت(ع)؟

این مطلب را چگونه برای ما تفسیر می‌کنید که بعضی از مسیحی‌ها شفا می‌شوند و به کراماتی دست پیدا می‌کنند، با این که بر حسب اعتقاد آنان در مورد مسیح(ع) است، و(هم چنین) بعضی از عوامی که بر ولایت اهل بیت(ع) نیستند، به رغم این بعضی از آنان رسول(ص) را می‌بینند و ما نیز رؤیاهایی دیدیم که تاویل و تفسیر آن این‌گونه است که دعوت شما راست است، ولی آیا امکان داد که خداوند ما را با طغیانمان ننگه دارد، طبق منطقی که برایتان ذکر کردم که خداوند سبحان به آنان فرصت می‌دهد، و فریب او استوار است، و به آنان فرصت می‌دهد تا گناهشان افزایش پیدا کند؟ انسان چگونه بین این امداد از سوی خدا جدایی بیندازد، بر اساس این که انسان دعوت باطلی را بردوش می‌کشد ولی اعتقاد دارد که آن حق است و خداوند به او فرصت می‌دهد تا گمراهی و فریبش افزایش پیدا کند، و فردی دیگری مانند ما اعتقاد دارد، چون ما به امامان و مهدیین(ع) ایمان آوردیم، و چگونه بین آن کید خداوندی جدایی بیندازیم، چون من فکر می‌کنم مردمی از مخالفین وجود دارند، افرادی که عترت پاک(ع) را

دوست دارند و خداوند را دوست دارند و از او می ترسند، آیا بهتر نیست که خداوند آنان را به ولایت اهل بیت (ع) هدایت کند؟

ولما هذا الملاء والمد بالطغيان، وكيف نميز أننا على الحق والله تعالى يخبرنا بالرؤيا إنكم حق وأنه لا يمدنا في طغياننا نعمه؟ اعذرني سيدي فإني لا أشك بكم والعياذ بالله؛ لأنني مؤمن بأن النبي (ص) قال: (إنني تارك فيكم ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي أبداً، كتاب الله وعترتي أهل بيتي).

این فرصت و باقی ماندن در طغیان برای چیست، چگونه تشخیص دهیم که بر حق هستیم، و خداوند متعال در رؤیا به ما خبر می دهد که بر حق هستید، و این گونه نباشد که ما در طغیانمان نگه می دارد؟ آقای من از شما معذرت خواهی می کنم، پناه بر خدا به شما شک نمی کنم، چون ایمان دارم که پیامبر (ص) فرمود: (من چیزی در میان شما به جا گذاشتم که اگر به آن دو چنگ بزنید، بعد از من هرگز گمراه نمی شوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم).

وقال: (قربوا لي لأكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده أبداً) وهي الوصية، وهذا يعني أنه أي الوصية لن يصيبها التحريف ولن يدعيها مدع، وإلا كيف يقول كتاب لن تضلوا بعدي أبداً وهو يحتمل كل هذا، وإن كنت مخطئاً بهذا فقومني وهذا ما قلته لأحد الأخوة الأنصار حينما عرض عليّ هذه الأحاديث وكانت مدعاة لنوع من الريبة جراء هذه الأحاديث وخاصة الحديث الأخير الذي ذكرته لكم ورأيت أن أسألكم عنه.

و فرمودند: (برایم بیاورید، تا برایتان نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید). آن وصیت است، و این بدین معناست که در وصیت تحریفی رُخ نمی دهد و مدعی (باطلی) آن را ادعا نمی کند، و گرنه چگونه می فرماید: نوشتاری که بعد از من هرگز گمراه نمی شوید، و این احتمال همه چیز را دارد، و اگر در این مطلب اشتباه کردم، به من بگویید و این مطلبی است که به یکی از برادران انصار گفتم، زمانی که این احادیث را

برمن عَرَضه کرد، و نقل کننده این احادیث و به خصوص حدیث آخری که برایتان ذکر کردم در وی نوعی از شک بود، و خواستم که از شما در این مورد بپرسم.

**ولماذا يرى بعض الناس رؤيا بالنبي(ص) يقول له ويهديه لإمامه دون غيره،
أهذا ينطبق عليه قول الله (ولو علم الله فيهم خيراً لأسمعهم ولو أسمعهم لتولوا).**

چرا بعضی از مردم رؤیای پیامبر(ص) را می بینند که به او می گوید و او را به امامش نه فرد دیگری هدایت می کند، آیا بر این مطلب سخن خداوند قابل انطباق نیست (اگر خداوند در آن ها خیری می دید، آنان را شنوا می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد، روی بر می گردانند).

**نريد منكم شخصياً أن تكتبوا كتاباً يشرح كيفية التعامل من الرسول(ص) إلى
آخر إمام(ع) مع وحول (كذا) الإمام المهدي الأب والابن (عليهما السلام)، أي
المهدي واليمني، وكيف ولماذا سكتوا حيناً وقالوا حيناً آخر؟ نريد منكم ذلك لا أن
يكتب الإخوة الأنصار مع احترامنا لهم وتقديرنا لجهدهم.**

المرسل: أنصاري - السويد

از شخص شما می خواهیم که کتابی بنویسید که در آن چگونگی تعامل از رسول(ص) تا امام آخر(ع) در مورد امام مهدی پدر و پسر(ع) آمده باشد، یعنی مهدی و یمنی، و چگونه و چرا گاهی اوقات ساکت ماندند و گاهی سخن گفتند؟ از شما می خواهیم نه اینکه برادران انصار بنویسند، با اینکه به آنان احترام می گذاریم و تلاش شان را تقدیر می کنیم.

فرستنده: انصاری - سوئد

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين
وسلم تسليماً.

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

ج س ١: بالنسبة إلى الرواية التي تسأل عنها وهي: (... كذلك غيبة القائم(ع) فإن الأمة تنكرها (لطولها)، فمن قائل بغير هدى بأنه لم يولد، وقائل يقول إنه ولد ومات، وقائل يكفر بقوله إن حادي عشرنا كان عقيماً وقائل يمرق بقوله إنه يتعدى إلى ثالث عشر فصاعداً، وقائل يعصي الله (عزوجل) بقوله: إن روح القائم(ع) ينطق في هيكل غيره).

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.
سلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

ج س ١: در خصوص روایتی که از آن سؤال کردید و آن همان روایت: (و غیبت قائم نیز چنین است، زیرا این امت به واسطه طول مدتش آن را انکار می کند، پس گوینده ای به هذیان گوید او متولد نشده است، و گوینده ای دیگر گوید: او مرده است، و گوینده ای دیگر این کلام کفرآمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم بوده است، و گوینده ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است، و گوینده ای دیگر به نافرمانی خدای تعالی پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می گوید).

فإليك جواب سابق أجبت به أحد الإخوة:

بغض النظر عن ضعف سند هذه الرواية وبغض النظر عن إلزام القوم بما يلزمون به أنفسهم ... فكلام الإمام(ع) منصب على الذين ينكرون وجود الإمام المهدي(ع) وإمامته وبقاءه ... فقوله(ع): (... وقائل يمرق بقوله أنه يتعدى إلى ثالث عشر فصاعداً...) أي إنه يقول بالثالث عشر فصاعداً مع القول بموت الإمام المهدي(ع) في الغيبة الصغرى أو الكبرى،

وليس مجرد القول بذرية وخلفاء للإمام المهدي (ع) يكونون خلفاء له بعد قيامه المقدس وأولهم يكون ممهداً له (ع).

جواب آن را به شما می‌دهم که قبل از آن به یکی از برادران داده‌ام:

با چشم پوشی از ضعف سند این روایت و با چشم پوشی از مُلزم کردن گروه به آنچه خودشان را به آن مُلزم کردند. و سخن امام (ع) در مورد افرادی است که وجود امام مهدی (ع) و امامت و بقایش را انکار می‌کنند و فرموده‌اش: (وقائل يمرق بقولة أنه يتعدى إلى ثالث عشر فصاعداً) یعنی ایشان قائل به سیزدهمی و بیشتر است، با این سخن که امام مهدی (ع) در غیبت صغری یا کبری از دنیا رفته است، و منظور صرف سخن در مورد فرزندان و خلفای امام مهدی (ع) نیست که بعد از قیام مقدس ایشان خلفاء هستند و اولین آنان زمینه سازشان (ع) است.

والدليل على ذلك أن الإمام (ع) يتكلم عن غيبة الإمام المهدي (ع)، وارتداد الناس وانحرافهم عنه، فالمنوع هنا هو القول بموت الإمام المهدي (ع) في الغيبة وتنصيب حجة ثالث عشر بعده، وهذا القول يعني أن الإمام المهدي (ع) لم يبق إلى أن يظهر ويقوم ليملاً الأرض قسطاً وعدلاً بعدما ملئت ظلماً وجوراً كما نطقت بذلك عشرات أو مئات الروايات، وأما القول بأن هناك أوصياء للإمام المهدي (ع) مع الاعتقاد بوجود الإمام المهدي وحياته إلى أن يؤسس دولة العدل الإلهي فهذا لم تنفه هذه الرواية بل نصت وأشارت إلى هذا المعنى عشرات الروايات، أي نطقت عشرات الروايات بوجود المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع)، وإن شئت راجع كتاب (الرد الحاسم على منكري ذرية القائم (ع) أحد إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع).

و دليل آن این که (ع) در مورد غیبت امام مهدی (ع) سخن می‌گوید، و اینکه مردم مُرتد می‌شوند و از ایشان مُنحرف می‌شوند، چیزی که این‌جا ممنوع شده، این سخن است که امام مهدی (ع) در غیبت از دنیا رفته و نصب حجت سیزدهمی بعد از ایشان

است، و این سخن به این معناست که امام مهدی(ع) تا زمان ظهور و قیام باقی نمی‌ماند، تا این که زمین را پر از عدل و داد کند، همان‌طور که از ستم و جور پر شده است، همان‌گونه که ده‌ها یا صدها روایت در این مورد سخن گفته‌اند، اما این سخن که برای امام مهدی(ع) اوصیایی وجود دارد با این اعتقاد که امام مهدی(ع) وجود دارد وزنده است، تا اینکه دولت عدل الهی را تاسیس کند، این مسئله را این روایت نفی نمی‌کند، بلکه به این معنا ده‌ها روایت تصریح و اشاره می‌کند، یعنی ده‌ها روایت به وجود مهدیین از فرزندان امام مهدی(ع) اشاره می‌کند، اگر خواستی به کتاب پاسخ کوبنده به منکران فرزندان قائم(ع) (مراجعه کن که آن یکی از کتاب‌های منتشر شده از انصار امام مهدی(ع) است.

إذن، فالرواية تتحدث عن موضوع غير موضوع أوصياء الإمام المهدي(ع)، أي إنها تتحدث عن عقيدة الذين يقولون بموت الإمام المهدي(ع) في غيبته ويعتقدون بإمام ثالث عشر، أي إن الاعتقاد الباطل ليس هو الإيمان بوجود أوصياء للإمام المهدي(ع) بل هو الإيمان بالأوصياء زائداً القول بموت الإمام المهدي(ع) في غيبته، وهذا خارج تخصصاً أي موضوعاً عن موضوع الاعتقاد بالأوصياء الاثني عشر من ذرية الإمام المهدي(ع)؛ لأننا نعتقد بهم ولكن نعتقد بإمامة الإمام المهدي(ع) في الغيبة الكبرى وإنه الحجة الأصل إلى أن يقوم فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً... فنحن لا نقول بموت الإمام المهدي(ع) في غيبته حتى ينطبق علينا هذه الرواية... فأين هذا من ذلك؟! وفي الحقيقة إن الذين يعترضون علينا بهذه الرواية هم في غاية الجهل والوهم.

بنابراین، این روایت از موضوعی غیر از موضوع اوصیاء امام مهدی سخن می‌گوید، یعنی از عقیده‌ای سخن می‌گوید که قائل به مرگ امام مهدی در غیبتش هستند و به امام سیزدهمی اعتقاد دارند، یعنی اعتقاد باطل ایمان به وجود اوصیایی برای امام مهدی نیست، بلکه سخن باطل، ایمان به اوصیاء علاوه بر مرگ امام مهدی در غیبتش

است، و این مورد به طور تخصصی یعنی موضوعی از موضوع اعتقاد به اوصیای دوازده‌گانه از فرزندان امام مهدی (ع) بیرون است، چون ما به آن‌ها اعتقاد داریم اما به امامت امام مهدی علیه السلام در غیبت کبری هم معتقد هستیم و اینکه ایشان حجت اصلی تا این که قیام کند و زمین را پر از عدل و داد کند. و ما قائل به این نیستیم که امام مهدی علیه السلام در غیبتش از دنیا رفته است تا این روایت بر ما انطباق کند. این کجا و آن کجا؟! درحقیقت افرادی که با این روایت به ما اعتراض می‌کنند، در انتهای نادانی و وهم هستند.

ويدل على ما قلته أيضاً أن الأقاويل الباطلة التي ذكرها الإمام الصادق (ع) كلها تعني القول بعدم وجود الإمام المهدي (ع) أو وفاته ... فانظر إلى الأقوال التي وردت في الرواية:

هم چنین دلیل سخن من به این که سخنان باطلی که امام صادق علیه السلام آن‌ها را ذکر می‌کند، همه آن‌ها به این معناست که امام مهدی علیه السلام وجود ندارد یا این که از دنیا رفته است. به سخنانی که در روایت آمده دقت کن:

(فمن قائل بغير هدى بأنه لم يولد)، أي إنهم يقولون بعدم ولادة الإمام المهدي (ع) أصلاً.

(فمن قائل بغير هدى بأنه لم يولد) یعنی آن‌ها قائل هستند امام مهدی (ع) اصلاً متولد نشده است.

(وقائل يقول إنه ولد ومات)، وهؤلاء أيضاً يقولون بعدم وجود الإمام المهدي (ع) في غيبته.

(وقائل يقول إنه ولد ومات)، و هم چنین آن هابه عدم وجود امام مهدی (ع) در غیبتش قائلند.

(وقائل يكفر بقوله أن حادي عشرنا كان عقيماً)، أي إن الإمام الحسن العسكري كان عقيماً ولم ينبج الإمام المهدي (ع)، والنتيجة أيضاً عدم وجود الإمام المهدي (ع) في غيبته.

(وقائل يكفر بقوله أن حادي عشرنا كان عقيماً)، یعنی امام حسن عسکری (ع) عقیم است، و امام مهدی (ع) به وجود نیامده است، و نتیجه آن نیز عدم وجود امام مهدی علیه السلام در زمان غیبتش است.

(وقائل يمرق بقوله أنه يتعدى إلى ثالث عشر فصاعداً)، وهنا أيضاً يعني أن الإمامة تعدت إلى ثالث عشر وهكذا، أي النتيجة أيضاً إنكار وجود وإمامة الإمام المهدي (ع) في غيبته، فالرواية كلها منصبة على من ينكرون الإمام المهدي (ع) في غيبته.

(وقائل يمرق بقوله أنه يتعدى إلى ثالث عشر فصاعداً)، و در این جا نیز بدین معناست که امامت از سیزدهم گذشته و به صورت تصاعدی رفته است، یعنی نتیجه آن نیز انکار وجود و امامت امام مهدی (ع) در غیبتش است، و تمام مفهوم روایت بر افرادی است که امام مهدی (ع) را در غیبتش انکار می کنند.

(وقائل يعصي الله (عزوجل) بقوله أن روح القائم (ع) ينطق في هیکل غيره)، وهذا أيضاً يعني أن روح القائم حلت أو تنطق في بدن غيره، وهذا القول أيضاً باطل، ويعني أن الحجة غير الإمام المهدي (ع) أي إن الحجة الذي تنطق روح القائم به.

(وقائل يعصى الله بقوله أن روح القائم عليه السلام ينطق في هيكلك غيره)، وابن نیز به این معنا که روح قائم حلول کرده یا در بدن دیگری سخن می گوید، این سخن نیز باطل است، و بدین معناست که حجت فردی غیر از امام مهدی (ع) است، یعنی حجت فردی است که روح قائم در آن سخن می گوید.

ثم إن هذه الرواية في بعض الكتب جاءت بلفظ: (وقائل يمرق بقوله أنه يتعدى إلى ثالث عشر وما عدا)، وهذا يعني أن الإمامة في غيبة القائم (ع) لم تنتقل منه وتعدت إلى ثالث عشر، وأكد أن الذي يقول بأن الإمامة تعدت إلى غير الإمام المهدي (ع) وأنه مات في غيبته فهو مارق.

هم چنین این روایت در بعضی از کتابها با این لفظ آمده است: (وقایلی خارج می شود با این سخنش که وی از سیزده و بعد از آن گذشت می کند)، و این یعنی امامت در غیبت قائم (ع) از ایشان منتقل نشده و به سیزدهمی سرایت کرده است، و بطور قطع فردی که قائل به این که امامت به فردی غیر از امام مهدی (ع) منتقل شده و ایشان در غیبتش از دنیا رفته از دین بیرون رفته است.

فقوله: (وما عدا) أي إن الإمامة ما زالت منوطة بالإمام المهدي (ع) في غيبته وأنه الحجة الأصل على الخلائق، وطبعاً هذا لا يعني منع أن يكون له نائباً أو وصياً؛ لأن القول بالوصي لا يعني أن الإمامة انتقلت أو تعدت منه إلى وصيه، فقد كان علي بن أبي طالب (ع) وصياً للرسول محمد في حياته ولم يقل أحد بأن الحجية على الخلق تعدت للإمام علي (ع) إلا بعد موت رسول الله (ص)، وهكذا الحسن والحسين فهما أوصياء للإمام علي (ع) في حياته، ولكن هذا لا يعني بتعدي الإمامة من الإمام علي (ع) إليهما، إلا من بعد وفاة الإمام علي (ع)، وهكذا بقية الأئمة (ع) فقد كان أوصياؤهم موجودين ولكن هذا لا يعني بتعدي الإمام والحجية من

السابق إلى اللاحق، إلا من بعد وفاة السابق. واعتقد أن هذا الأمر من الواضحات المستغنية عن الشرح والتفصيل.

و فرموده اش: (وما عدا) (و بعد از آن) به این معناست که امامت در غیبت امام مهدی (ع) منوط به ایشان است، و ایشان حجت اصلی بر آفریده هاست، و طبعاً این بدین معنا نیست که برای ایشان نائب یا وصی نباشد، چون سخن به وصی داشتن به معنای این نیست که امامت منتقل شده یا از ایشان به وصی اش منقل شده است، و علی بن ابی طالب (ع) وصی محمد رسول (ص) در زمان زندگی اش بود، و فردی قائل به این نشده که حجیت بر مردم به امام علی (ع) منقل شده مگر بعد از وفات رسول الله (ص)، و این چنین حسن و حسین در زمان زندگی امام علی علیه السلام اوصیای ایشان بودند، و این به این معنا نیست که امامت از امام علی علیه السلام به آن دو منتقل شده، مگر بعد از وفات امام علی (ع)، و این چنین بقیه ائمه (ع)، اوصیائشان موجود بودند و این بدان معنا نیست که امامت و حجیت از فرد قبلی به فرد بعدی منتقل شده است، مگر بعد از وفات فرد قبلی. فکر کنم این مسئله از مسائلی است که روشن است و از شرح و تفصیل بی نیاز است.

فنحن الآن لا نقول بأن الإمامة انتقلت وتعدت من الإمام المهدي (ع) إلى وصيه السيد أحمد الحسن (ع)، بل نقول إن الحجة على السيد أحمد الحسن وعلى كل الخلق هو الإمام المهدي الحجة بن الحسن (ع)، وأن حجة السيد أحمد الحسن هي لأنه رسول ووصي الإمام المهدي (ع) والمبعوث من قبله (ع)، وأن السيد أحمد الحسن لا يمكن أبداً أن يخالف أمر أو نهى الإمام المهدي (ع)، بل إن السيد أحمد الحسن صرح بأنه ناقل عن الإمام المهدي (ع) ويدعو الناس إليه والتمهيد لقيامه المقدس.

الان ما قائل نیستیم که امامت از امام مهدی (ع) به وصی اش سید احمد الحسن (ع) منتقل شده و از ایشان گذشته است، بلکه قائل هستیم که حجت بر سید

احمدالحسن(ع) و همه آفریده‌ها امام مهدی حجت ابن الحسن(ع) است، و حجیت سید احمدالحسن به این خاطر که وی فرستاده و وصی امام مهدی(ع) است، و از طرف ایشان(ع) مبعوث شده‌اند، و این که اصلاً امکان ندارد که سید احمدالحسن(ع) با دستور و نهی امام مهدی(ع) مخالفت کند، بلکه سید احمدالحسن(ع) تصریح نمودند که وی ناقل از امام مهدی(ع) است، و مردم را به سوی ایشان دعوت می‌کند و برای قیام مقدس ایشان مقدمه‌سازی می‌کند.

فمن المعلوم أن الحسين (ع) كان وصياً وإماماً في زمن الرسول محمد(ص) وفي زمن الإمام علي(ع) وفي زمن الإمام الحسن(ع)، لقول الرسول محمد(ص) ما معناه: (الحسن والحسين إمامان إن قاما وإن قعدا)[207]، ولكن القول بإمامة الحسين لا يعني انتقال الحجية على الخلق من الرسول محمد أو من الإمام علي أو من الإمام الحسن(ع) إلى الإمام الحسين(ع)، بل لم تنتقل الحجية إلا في حالتين فقط: إما أن تكون بعد وفاتهم(ع)، أو عندما يكلف الإمام الحسين(ع) كنائب ورسول عن الرسول محمد(ص) أو عن الإمام علي(ع) أو عن الإمام الحسن(ع).

آن چه که معلوم هست این که امام حسین(ع) وصی و امام در زمان محمد رسول الله(ص) و در زمان امام علی و در زمان حسن(ع) بودند، به خاطر فرموده محمد رسول الله(ص) که مضمون آن: (الحسن والحسين إمامان إن قاما وإن قعدا)[208]، (حسن و حسین چه قیام کنند و چه بنشینند امام هستند) اما قائل شدن به امامت حسین(ع) به معنای انتقال حجیت بر خلق از محمد رسول الله(ص) یا از امام علی یا از امام حسن به امام حسین(ع) نیست، بلکه حجیت در دو حالت فقط منتقل می‌شود یا بعد از وفات آنان(ع)، یا زمانی که امام حسین(ع) به عنوان نائب یا فرستاده‌ای از سوی محمد رسول(ص) یا از سوی امام علی(ع) یا از سوی امام حسن(ع) مکلف شود.

ومن المعلوم أيضاً إن علي بن أبي طالب (ع) قد كان حجة في زمن الرسول محمد (ص) وذلك عند غياب الرسول (ص) أو عندما يكلفه في أمر معين كإرساله إلى أهل اليمن. ولكن هذا لا يعني تعدي أو انتقال الحجية من الرسول محمد (ص) إلى الإمام علي (ع) كلياً، بل هي على نحو النيابة. ولا تنتقل كلياً إلا بعد وفاة الرسول محمد (ص).

هم چنین چیزی که معلوم هست این که علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان محمد رسول (ص) حجت بود، و این مسئله در زمان غیاب رسول (ص) بود یا در زمانی بود که ایشان را در مسئله مشخصی مکلف کرده بود، مانند ارسالش به یمن. و این به این معنا نیست که حجیت به صورت کلی از محمدرسول (ص) به امام علی علیه السلام منتقل شده است، بلکه آن به صورت نیابی است. و به صورت کلی بعد از وفات محمدرسول (ص) منتقل می شود.

ثم إن الفرقة التي قالت بأن الإمام المهدي (ع) قد مات وانتقلت الإمام إلى ولده قد انقرضت منذ زمن بعيد، أي إنها تقريباً بعد الغيبة الصغرى مباشرة، وقد نص الشيخ الطوسي في كتابه (الغيبة: ص ٢٢٨) بأن هذه الفرقة قد انقرضت وانتهت.

سپس فرقه ای که قائل است که امام مهدی علیه السلام از دنیا رفته و امامت به فرزندش منتقل شده، در زمان های خیلی دور منقرض شده است، یعنی آن تقریباً مستقیماً بعد از غیبت صغری، شیخ طوسی در کتابش (غیبت ص ٢٢٨) تصریح می کند که این فرقه منقرض شده و به پایان رسیده است.

فيكون كلام الإمام الصادق (ع) قد تحقق وهو ناظر إلى هذه الفرقة التي تعتقد بموت الإمام المهدي (ع) وانتقال الإمامة إلى ابنه في عصر الغيبة، ولا علاقة لكلام الإمام الصادق (ع) بنفي ذرية أو أوصياء الإمام المهدي (ع).

و سخن امام صادق(ع) محقق شده است و آن ناظر به این فرقه است که اعتقاد دارند که امام مهدی(ع) از دنیا رفته و امامت در عصر غیبت به فرزندش منتقل شده است، و سخن امام صادق(ع) به نفی فرزندان یا اوصیای امام مهدی(ع) ارتباطی ندارد.

**وإلى هذا الحد أعتقد أن الأمر أصبح واضحاً كوضوح الشمس في
وضوح النهار.**

**والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين
وسلم تسليماً كثيراً.**

و فکر کنم تا این حد مسئله مانند روشنی خورشید در روشنی روز روشن شده است.
والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم تسليماً
كثيراً.

**ج س ۲: قوله(ع): (... فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة والطهارة،
والله ما يدعيه أحد غيرهم (غيرنا) إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس
وجنوده...).**

ج س ۲: فرموده اش(ع): (فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة والطهارة، والله ما
يدعيه أحد غيرهم (غيرنا) إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس وجنوده).

**لا يعني هذا الحديث نفي الإمامة أو الوصاية عن المهديين من ذرية
الإمام المهدي(ع) أبداً، وللتوضيح أذكر عدة نقاط:**

این حدیث اصلاً به معنای نفی امامت یا وصایت از مهدیین از فرزندان امام
مهدی(ع) نیست، برای توضیح چند نکته را ذکر می‌کنم:

أ- يجب الالتفات إلى أن ذكر الأئمة الاثني عشر (ع) لا يعني نفى الأوصياء غيرهم، وخصوصاً إذا كانوا منصوصاً عليهم في كلام الأئمة (ع)، وكما يقال: (إثبات شيء لا يدل على نفى ما عداه). فقد جاء في كثير من الروايات تفسير العترة بعلي وفاطمة والحسن والحسين، ولكن هذا لا يعني أن الأئمة من ذرية الحسين (ع) ليس من العترة أو ليس من آل بيت الرسول محمد (ع) الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً.

الف- باید دقت شود که ذکر ائمه دوازده گانه (ع) به معنای نفی اوصیایی به غیر از آنان نیست، به خصوص وقتی در سخنان ائمه (ع) به آنان تصریح شده باشد، همان طور که گفته می شود: (اثبات چیزی نفی غیر آن را نمی کند). در بسیاری از روایات آمده که عترت به علی و فاطمه و حسن و حسین تفسیر شده اند، و این به این معنا نیست که ائمه از فرزندان حسین (ع) از عترت نیستند یا از اهل بیت محمد رسول الله (ص) نیستند، افرادی که خداوند پلیدی را از آنان برده و آنان را پاک نموده است.

عن أبي بصير، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): من آل محمد (ع)؟ قال: ذريته. فقلت: أهل بيته؟ قال: الأئمة الأوصياء. فقلت: من عترته؟ قال: أصحاب العباء. فقلت: من أمته؟ قال: المؤمنون الذين صدقوا بما جاء به من عند الله (عز وجل)، المتمسكون بالثقلين الذين أمروا بالتمسك بهما: كتاب الله (عز وجل)، وعترته أهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وهما الخليفان على الأمة بعده (ع)). [209].

أبي بصير می گوید: (به امام صادق (ع) عرض کردم: آل محمد چه کسانی هستند؟ فرمود: فرزندان من، عرض کردم: اهل بیت ایشان؟ فرمود: امامان، اوصیاء، عرض کردم: عترتش چه کسانی هستند؟ فرمود: اصحاب عبا، عرض کردم: امتش چه کسانی هستند؟ فرمود: مومنینی که آن چه از نزد خداوند آمده را تصدیق نمودند، کسانی که به ثقلین چنگ می زنند، ثقلینی که دستور به چنگ زدن به آن شده اند:

کتاب خدا و عترتش، اهل بیت ایشان کسانی که خداوند از آنان پلیدی را برده و آنان را پاک نموده است، و آن دو خلیفه بعد از وی بر امتش هستند) [210].

ففي الرواية السابقة نجد أن الإمام الصادق (ع) قد نص على أن العترة هم أصحاب العباء، وفرق بينهم وبين آل التي تنطبق على كل الأئمة والأوصياء، بل حتى أنه فسر الآل أو أهل البيت (ع) بأنهم الأئمة الأوصياء بدون النص على فاطمة الزهراء (ع) والتي هي في مقدمة الآل وأهل البيت قطعاً، فهل هذا يعني أن فاطمة (ع) ليس من أهل البيت مثلاً؟

می بینیم که در روایت قبلی امام صادق (ع) تصریح کرده که عترت همان اصحاب عبا هستند، و بین آنان و بین آل (خاندان) که بر همه امامان و اوصیاء منطبق می شود، فرق قائل شده است، بلکه حتی اگر ایشان خاندان یا اهل بیت (ع) تفسیر نموده که آنان ائمه اوصیاء هستند بدون این که بر فاطمه زهراء (ع) نص کرده باشد، فاطمه ای که قطعاً در مقدمه خاندان و اهل بیت است، و آیا این به این معناست که مثلاً فاطمه (ع) از اهل بیت نیست؟

ونرجع إلى العترة التي فسرت بالرواية السابقة بأنهم أصحاب العباء (علي وفاطمة والحسنان)، ونرى هل إنها بهم فقط، أم إنها تصدق أيضاً على كل الأئمة من ذرية الحسين (ع)؟

به عترتی که در روایت قبلی به اصحاب عبا (علی و فاطمه و حسن و حسین) تفسیر شده بر می گردیم، و بینیم آیا فقط در خصوص آنان است یا بر همه ائمه از فرزندان حسین (ع) نیز صدق می کند؟

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب (ع)،

قال: (قال رسول الله(ص): إني مخلف فيكم الثقلين: كتاب الله، وعترتي أهل بيتي. وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض كهاتين - وضم بين سبابتيه - فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصاري، فقال: يا رسول الله، ومن عترتك؟ قال: علي، والحسن والحسين، والأئمة من ولد الحسين إلى يوم القيامة) [211].

از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب(ع) که فرمودند: (رسول الله(ص) فرمود: من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، این دو از هم جدا نمی شوند تا این که بر حوض نردم باز گردند، مانند این دو و دو انگشت سبابه اش را کنار هم قرار داد، جابر بن عبدالله انصاری بلند شد و عرض کرد: ای رسول الله، عترت شما چه افرادی هستند؟ فرمود: علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا روز قیامت) [212].

فهل يصح لأحد أن يقول إن بين الحديثين تعارضاً؟! حيث إن الأول فسر العترة بأصحاب العباء والثاني فسرهما بهم وبالأئمة من ذرية الحسين(ع) إلى يوم القيامة!

آیا برای فردی درست است که قائل شود که بین این دو حدیث تعارض وجود دارد؟! چون حدیث اول عترت را به اصحاب عباء تفسیر کرده و حدیث دوم آن را به ائمه از فرزندان حسین(ع) تا روز قیامت تفسیر کرده است!

طبعاً لا يصح، وسيأتي الجواب للمعارض، بأن تفسير العترة بأصحاب العباء لا يعني اختصاصها بهم فقط، وإثبات صفة لشيء لا يعني نفيها عن غيره، بل إن لكلام أهل البيت(ع) حِكْمٌ وغايات وإرادات ومناسبات

وحالات وإجمال وتفصيل وظروف من تقيه وابتلاء ومراعاة حال المستمع ومراعاة لصون الأسرار إلا عن أهلها ... الخ.

طبعاً درست نیست، پاسخ به فرد اعتراض کننده این گونه می آید: تفسیر عترت به اصحاب عبا به معنای اختصاص آن فقط به آنان نیست، و اثبات ویژگی برای چیزی به معنای نفی آن از غیرش نیست، بلکه برای سخن اهل بیت (ع) حکمت‌ها و هدف‌ها و اراده‌ها و مناسبت‌ها و حالت‌ها و اجمال و تفصیل و ظروفی دارد، از جمله تقيه و ابتلاء و رعایت حال شنونده و مراعات به خاطر نگهداری اسرار از غیراهلش ... الخ می‌باشد.

این‌ها به عنوان مثال بود و شواهد اجمال و تفصیل در سخن اهل بیت (ع) بسیار است.

هذا كمثال والشواهد كثيرة على الإجمال والتفصيل في كلام أهل البيت (ع).

ب- لا يخفى على المطلع على مسألة أوصياء الإمام المهدي (ع) أنها من الأسرار التي تعد الرسول محمد (ص) وأهل بيته (ع) إخفاءها، لحكمة بالغة، والسر لا يمكن أن يذاع في كل أوان ومكان وإلا لما كان سراً، بل إن دعت الضرورة إلى الإلماح إليه فيلمح إليه بالإشارة واللمح والتمويه والإخفاء ... الخ.

ب- بر فردی که به مسئله اوصیای امام مهدی (ع) آگاه است پنهان نیست که آن از اسراری است که محمد رسول الله (ص) و اهل بیتش (ع) قصد پنهان کردن آن را داشتند، به خاطر حکمتی که خود می‌دانند، و راز را نمی‌توان در هر زمان و مکانی پخش کرد، وگرنه دیگر راز نیست، بلکه اگر ضرورتی به اشاره کردن به آن باشد به آن با اشاره و پنهان کردن و... الخ اشاره می‌شود.

ولذلك نجد أهل البيت قد ذكروا المهديين لإقامة الحجة على منكريهم أو على أهل زمانهم ولكن طبعاً على نحو الإشارة والتمويه والإخفاء تارة، والتصريح غير المفضوح تارة أخرى؛ لأن زمان الابتلاء بهم لم يأت حينئذ، ولأن الأمة حينئذ لم تؤمن بالأئمة الاثني عشر فكيف بغيرهم، بل لم تؤمن بخلافة أمير المؤمنين(ع) ! وإذا التفتنا إلى أن مسألة أوصياء الإمام المهدي(ع) تقع ضمن الابتلاء والامتحان الذي يتعرض له أهل آخر الزمان فأكد أن يكون هذا الامتحان والابتلاء مخفياً حتى يصح، وإلا لما كان ابتلاء واختباراً، فلا أحد يعطي الأسئلة الإمتحانية ويعطي أجوبتها بصورة صريحة لا يشوبها شك أو غموض.

به همين خاطر می یابیم که اهل بیت(ع) مهديين را به خاطر اتمام حجت بر منكرين شان یا بر اهل زمان شان ذکر می کنند، ولی طبعاً به صورت اشاره و ایما و پنهان کردن و گاهی به صورت غیر آشکار تصریح می کردند، چون زمان امتحان به آنان در آن وقت نبوده است، و چون مردم به دوازده ائمه ایمان نداشتند، چه برسد به غیر آنان، بلکه به خلافت امیرالمومنین(ع) ایمان نداشتند، و اگر دقت کنیم به این که مسئله اوصیای امام مهدی(ع) در ضمن بلا و امتحانی که برای مردم آخرالزمان است، قطعاً باید این امتحان و بلا برای اینکه صحیح باشد پنهان باشد وگرنه بلا و امتحان نبود، فردی این کار را نمی کند که سوالات امتحانی را بدهد و پاسخ های آن را به صورت صریح بدهد، که هیچ گونه شک یا اغمازی در آن نباشد.

وهذا الامتحان قد حذر منه أهل البيت(ع) في روايات عديدة وأرشدوا شيعتهم إلى الحذر من احتمالات معينة قد تحصل، فإن حصلت لا ينبغي إنكارها، وأذكر بعض الروايات وأترك شرحها للقارئ اللبيب:

از این امتحان اهل بیت(ع) در روایات زیاد بر حذر داشتند و شیعیان شان را از احتمالات معینی که حاصل می شود بر حذر می داشتند، و اگر اتفاق بیفتد نباید آن را انکار کرد، و بعضی از روایات را ذکر می کنم و شرحش را برای خواننده دانا می گذارم:

عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر (ع)، قال: قال: قلت له: لهذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقتون، كذب الوقتون، إن موسى (ع) لما خرج وافداً إلى ربه واعدهم ثلاثين يوماً، فلما زاده الله على الثلاثين عشراً، قال له قومه: قد أخلفنا موسى، فصنعوا ما صنعوا، فإذا حدثناكم بحديث فجاء على ما حدثناكم به، فقولوا: صدق الله، وإذا حدثناكم بحديث فجاء على خلاف ما حدثناكم به، فقولوا: صدق الله، تؤجروا مرتين) ([213]).

فضيل بن يسار از أبي جعفر عليه السلام روایت می کند و می گوید: (به آن حضرت عرض کردم: آیا این امر وقت معینی دارد؟ فرمود: «کسانی که وقت معین می کنند دروغ می گویند، کسانی که وقت تعیین می کنند دروغ می گویند، همانا موسی (ع) هنگامی که به دعوت پروردگار خود بیرون شد به قومش سی روز وعده داد، و هنگامی که خداوند بر آن سی روز ده روز افزود، قوم او گفتند: موسی با ما خلاف وعده کرد، پس کردند آنچه کردند، پس هر گاه ما حدیثی را برای شما بازگو کردیم و طبق آنچه برای شما گفته ایم پیش آمد بگوئید: خداوند راست فرموده است، و هر گاه حدیثی را برای شما بازگو کردیم و خلاف آنچه گفته ایم پیش آمد باز شما بگوئید، خداوند راست فرموده است، که دو بار پاداش داده خواهید شد») ([214]).

عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (إن الله تعالى أوحى إلى عمران أني واهب لك ذكراً سوياً مباركاً، يبرئ الأكمه والأبرص ويحيي الموتى بإذن الله، وجاعله رسولاً إلى بني إسرائيل، فحدث عمران امرأته حنة بذلك وهي أم مريم، فلما حملت كان حملها بها عند نفسها غلام، فلما وضعتها قالت: رب إنني وضعتها أنثى وليس الذكر كالأنثى، أي لا يكون البنت رسولاً، يقول الله (عز وجل): والله أعلم بما وضعت، فلما وهب الله تعالى لمريم عيسى كان هو الذي بشر به عمران ووعدته إياه، فإذا قلنا في الرجل منا شيئاً وكان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك) ([215]).

أبي بصير از أبي عبد الله عليه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: (خدای تعالی به عمران (پدرم مریم مادر عیسی(ع) وحی کرد که من به تو پسری می‌بخشم، سالم و مبارک که به اذن خدا کور مادر زاد و پسر را درمان کند و مردگان را زنده کند و پیغمبر بنی اسرائیلش قرار دهم، عمران این مطلب را به همسرش حنة که مادر مریم است گزارش داد، چون به مریم حامله گشت، فکر می‌کرد که حملش پسر است، چون او را زائید (و دید دختر است) گفت: پروردگارا! «من دختر زائیدم و پسر مانند دختر نیست» یعنی دختر که پیغمبر نمی‌شود. خدای عز و جل (در باره او) می‌فرماید: خدا به آنچه او زائیده دانتر است، سپس چون خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران بشارت داده شده بود و به او وعده کرده بودند. پس هر گاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم. و در فرزند یا فرزند زاده او پیدا شد آن را انکار نکنید) [216].

عن أبي عبد الله(ع)، قال: (إذا قلنا في رجل قولاً، فلم يكن فيه وکان في ولده أو ولد ولده فلا تتكروا ذلك، فإن الله تعالى يفعل ما يشاء) [217].
أبي عبد الله(ع) می‌فرماید: (هر گاه درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد و در فرزند یا نوه او باشد، انکار نکنید، زیرا خدای تعالی هر چه خواهد می‌کند) [218].

عن أبي خديجة، قال: سمعت أبا عبد الله(ع) يقول: (قد يقوم الرجل بعدل أو يجور وينسب إليه ولم يكن قام به، فيكون ذلك ابنه أو ابن ابنه من بعده، فهو هو) [219].

أبي خديجة می‌گوید: از ابا عبد الله(ع) شنیدم که می‌فرماید: (گاهی انسان با صفت عدالت یا ستم سنجیده می‌شود و به آن سنجش نسبتش می‌دهند، در صورتی که

خودش آن صفت را دارا نیست، بلکه پسرش یا پسر پسرش بعد از او دارای آن صفت می‌باشد، پس او همانست (که آن صفت درباره‌اش گفته شده) ([220]).

عن أبي حمزة الثمالي، قال: قال أبو جعفر وأبو عبد الله (عليهما السلام): (يا أبا حمزة، إن حدثناك بأمر أنه يجيء من هاهنا فجاء من هاهنا فإن الله يصنع ما يشاء، وإن حدثناك اليوم بحديث وحدثناك غداً بخلافه فإن الله يمحو ما يشاء ويثبت) ([221]).

أبي حمزة ثمالی می‌گوید: أبو جعفر و أبو عبد الله (ع) فرمودند: (ای ابوحمزه، وقتی در مورد مسئله‌ای به شما گفتیم که از این جا می‌آید، ولی از آن جا آمد خداوند هر کاری بخواهد انجام می‌دهد، و اگر امروز به شما حدیثی گفتیم و فردا بر خلاف آن گفتیم، خداوند آن چه بخواهد محو و اثبات می‌کند) ([222]).

أليست هذه الأخبار وأمثالها توحى بإنذار عن شيء سيقع في آخر الزمان وفي خصوص مسألة الإمام المهدي (ع) حرص أهل البيت (ع) على الإشارة إليه دون التصريح لحكمة معينة يعلمونها، وهل بعد هذا الإنذار عذر لمعتذر في أن ينظر لدين الله برأيه، أو أن يريد مجيء الإمام المهدي (ع) وفق ما يفهم أو ما عرف وإلا فلا يصدق ولا يطيع أمره؟!

آیا این اخبار و امثال آن هشدار به چیزی که در آخرالزمان واقع می‌شود اشاره نمی‌کنند، و در مورد مسئله امام مهدی (ع) اهل بیت (ع) حریص بودند که به آن اشاره کنند بدون این که بدان تصریح نمایند، به خاطر حکمت مشخصی که آنان می‌دانند، آیا بعد از این انذار عذری برای عذر آورنده‌ای باقی می‌ماند تا در دین خداوند با نظرش بنگرد، یا این که می‌خواهد امام مهدی (ع) بر اساس آن چه می‌فهمد یا می‌شناسد بیاید، و گرنه ایشان را تصدیق نمی‌کند و از دستور ایشان اطاعت نمی‌کند؟!

ومسألة تعدد إخفاء مسألة أوصياء الإمام المهدي (ع) وأنها من الأسرار فنستطيع أن نعرفها مما يلي: عن عبد الله بن الحارث، قال: (قلت لعلي (ع): يا أمير المؤمنين، أخبرني بما يكون من الأحداث بعد قائمكم، قال: يا ابن الحارث، ذلك شيء ذكره موكول إليه، وإن رسول الله صلى الله عليه وآله عهد إلي أن لا أخبر به إلا الحسن والحسين عليهما السلام) ([223]).

مسئله پنهان کردن عمدی موضوع اوصیای امام مهدی (ع) و اینکه آن جزو رازهاست، این موضوع را می‌توانیم از مطلب زیر بفهمیم: عبد الله بن حارث می‌گوید: (به علی (ع) عرض کردم: ای امیر المؤمنین! از رخدادهای پس از امام قائم (ع) مرا مطلع گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن موكول به خود اوست و رسول خدا (ص) به من سفارش کرده است که آن را جز به حسن و حسین (ع) نگویم) ([224]).

وفي حديث عن أمير المؤمنين (ع) يذكر فيه بعض علامات قيام القائم (ع): (فعند ذلك ترفع التوبة، فلا تقبل توبة ولا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً، ثم قال (ع): لا تسألوني عما يكون بعد هذا، فإنه عهد إلي حبيبي رسول الله (ص) أن لا أخبر به غير عترتي) ([225]).

و در حدیثی از امیر المؤمنین (ع) که در آن بعضی علامات قیام قائم (ع) ذکر می‌کند آمده است: (در این هنگام توبه برداشته شود و هیچ توبه‌ای پذیرفته نشود و عملی بالا نرود و فردی ایمانش مورد پذیرش نیست، مگر این که از قبل ایمان آورده باشد یا در ایمانش خیری کسب کرده باشد. سپس فرمود: دیگر از من نپرسید که بعد از آن چه خواهد شد زیرا حبیبم رسول خدا (ص) از من پیمان گرفته است که آن را جز به خاندانم نگویم) ([226]).

ولم يصرح بذكر ذرية الإمام المهدي (ع) بصورة واضحة إلا بعد مقتل الإمام الحسين (ع) أو قبله بقليل، فحتى وصية الرسول (ع) بالمهديين (ع) لم تروَ علناً إلا في زمن الإمام الصادق (ع)، وهذا ما اقتضته حكمة الله تعالى للحفاظ على هذا السر العظيم.

ذكر فرزندان امام مهدي (ع) به صورت واضح اشاره نشده مگر بعد از كشته شدن امام حسين (ع) يا اندكى قبل از آن بوده است، و حتى وصيت رسول الله (ص) به مهديين (ع) به صورت علني جزء در زمان امام صادق (ع) براي ما روايت نشده است، و اين حكمت خداست كه براي حفظ اين راز بزرگ اقتضاء کرده است.

فإنك نجد بعض الروايات تذكر الأوصياء وتعدد هم إلى القائم (ع)، وبعضها تكتفي بقولها: (إلى يوم القيامة)، وبعضها تنص على الأوصياء بعد القائم (ع) وهم ذريته، وهذا من تخطيط الله تعالى وحكمته في ستر هذه المسألة حتى يحين وقتها ويبينها صاحبها، ولكي لا يدعيها أحد غير صاحبها، فقد ورد في كثير من الروايات إن القائم (ع) إذا قام يدعو إلى أمر قد خفي وضل عنه الجمهور، وأنه يدعو إلى أمر جديد على العرب شديد.

به همین خاطر بعضی از روایات اوصیاء را می‌یابیم که اوصیاء را ذکر می‌کنند و آن‌ها را تا قائم (ع) به حساب می‌آورد، و بعضی‌ها به سخن (تا روز قیامت) کفایت کرده‌اند، و بعضی از آن‌ها به اوصیای بعد از قائم (ع) اشاره دارد نه اینکه آنان فرزندانش هستند، و این نقشه خداوند متعال و حکمت ایشان در پنهانی این مسئله است تا این که وقتش برسد و صاحبش آن را بیان کند، و تا فردی غیر از صاحبش آن را ادعا نکند، در بسیاری از روایات وارد شده که (وقتی قائم (ع) قیام کند، به امر پنهانی دعوت می‌کند که جمهور از آن بی‌خبر هستند، و ایشان به مسئله جدیدی که بر عرب شدید است دعوت می‌کند).

عن أبي جعفر (ع)، قال: (إن قائمنا إذا قام دعا الناس إلى أمر جديد كما دعا إليه رسول الله (ص)، وإن الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً فطوبى للغرباء) ([227]).

أبي جعفر عليه السلام می فرماید: (قائم ما چون قیام کند مردم را به امر نوینی دعوت خواهد نمود همان گونه که رسول خدا (ص) دعوت فرمود، و اسلام غریبانه آغاز شد و باز همچنان که شروع شده غریب خواهد گردید، و خوشا بحال غریبان) ([228]).

و عن مالك الجهني، قال: قلت لأبي جعفر (ع): (إننا نصف صاحب هذا الأمر بالصفة التي ليس بها أحد من الناس. فقال: لا والله لا يكون ذلك أبداً حتى يكون هو الذي يحتج عليكم بذلك ويدعوكم إليه) ([229]).

مالک جهنی گوید: «به امام باقر (ع) عرض کردم: (ما صاحب این امر را به گونه ای وصف می کنیم که احدی از مردم بدان گونه نیست، فرمود: نه به خدا قسم [هرگز] این نخواهد شد تا آنکه او خود بر شما بدان احتجاج کند و شما را به سوی آن بخواند) ([230]).

و عن أبي جعفر (ع): (... وإنما سمي المهدي مهدياً؛ لأنه يهدي إلى أمر خفي...) ([231]).

أبي جعفر (ع) می فرماید: (مهدی به این خاطر مهدی نامیده می شود، چون به مسئله پنهانی هدایت می کند) ([232]).

و عن الصادق (ع)، قال: (إذا قام القائم جاء بأمر غير الذي كان) ([233]).
و امام صادق (ع) می فرماید: (وقتی قائم قیام کند، امری می آورد که قبلاً نبوده است) ([234]).

و عن أمير المؤمنين (ع) في خطبة طويلة جداً قال: (... ويظهر للناس كتاباً جديداً وهو على الكافرين صعب شديد، يدعو الناس إلى أمر من أقر به هُدي، ومن أنكره غوى، فالويل كل الويل لمن أنكره.....)([235]).

و أمير المؤمنين (ع) در خطبة خیلی طولانی می فرماید: (کتاب جدیدی آشکار می کند، و آن بر کافریں سخت و شدید است، مردم را به امری دعوت می کند که هر فردی به آن اقرار کند، هدایت می شود، و هر فردی آن را انکار کند گمراه می شود، وای و وای بر فردی که او را انکار کند)([236]).

ومع ذلك نجد أن أهل البيت صرحوا بذكر المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع) في روايات كثيرة؛ لإقامة الحجة على المنكرين والجاحدين، وكذلك أشاروا والمحو إلى ذلك، ومن موارد الإشارة ما يلي:

با این حال می یابیم که اهل بیت در روایات زیادی به ذکر مهدیین از نسل امام مهدی (ع) تصریح کردند، برای این که بر منکرین و انکار کنندگان حجت اقامه کنند، هم چنین به آن به صورت غیر مستقیم اشاره کردند، مواردی که در آن ها اشاره شده مانند موارد زیر است:

عن أمير المؤمنين عليه السلام، عن رسول الله (ص) في حديث طويل عن المعراج: (... فنوديت: يا محمد، فقلت: لبيك ربي وسعديك تباركت وتعاليت، فنوديت: يا محمد، أنت عبادي وأنا ربك فإياي فاعبد، وعليّ فتوكل، فإنك نوري في عبادي ورسولي إلى خلقي وحتي في بريتي، لمن تبعك خلقت جنتي، ولمن خالفك خلقت ناري، ولأوصيائك أوجببت كرامتي، ولشيعتك أوجببت ثوابي، فقلت: يا رب، ومن أوصيائي؟ فنوديت: يا محمد، (إن) أوصيائك المكتوبون على

ساق العرش، فنظرت - وأنا بين يدي ربي - إلى ساق العرش فرأيت اثني عشر نوراً، في كل نور سطر أخضر مكتوب عليه اسم كل وصي من أوصيائي، أولهم علي بن أبي طالب وآخرهم مهدي أمتي، فقلت: يا رب، أهؤلاء أوصيائي من بعدي؟ فنوديت: يا محمد، هؤلاء أوليائي وأحبائي وأصفيائي وحججي بعدك على بريتي، وهم أوصياؤك وخلفاؤك وخير خلقي بعدك.

• أمير المؤمنين(ع)، عن رسول الله(ص) في حديث طويل عن المعراج: (فنوديت: (ای محمد! گفتم: ای پروردگار من! تبارکت و تعالیت، ندا رسید: ای محمد تو بنده من و من پروردگار توأم، مرا پرستش کن و بر من توکل نما، تو نور من در میان بندگان من و فرستاده من به سوی خلقم و حجت من در بین مردمانی، بهشت من برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت کند، و کرامتم را برای اوصیای تو لازم گردانیدم و ثوابم را برای شیعیان تو مقرر داشتم، گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید ای محمد! اوصیای تو بر ساق عرش نوشته شده است و من، در حالی که در مقابل پروردگارم بودم، به ساق عرش نگریستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امتم بود، گفتم: پروردگارا! آیا آنها اوصیای پس از من هستند؟ ندا آمد که ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلائق پس از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق من پس از تو می‌باشند،

وعزتي وجلالي لأظهرن بهم ديني، ولأعلن بهم كلمتي، ولأظهرن الأرض بآخرهم من أعدائي، ولأملكه مشارق الأرض ومغاربها، ولأسخرن له الرياح، ولأذلن له الرقاب الصعاب، ولأرقينه في الأسباب، ولأنصرنه بجندي، ولأمدنه بملائكتي حتى يعلن دعوتي ويجمع الخلق على توحيدي، ثم لأدينن ملكه ولأداولن الأيام بين أوليائي إلى يوم القيامة(237).

به عزت و جلالم سوگند که به واسطه ایشان دینم را چیره و کلمه‌ام را بلند می‌نمایم و توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می‌گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملیک او در می‌آورم و باد را مسخر او می‌کنم و گردن‌کشان سخت را رام او می‌سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می‌برم و با لشکریان خود یاریش می‌کنم و با فرشتگانم به او مدد می‌رسانم تا آنکه دعوتم را آشکار کند و مردمان را بر توحیدم گرد آورد، سپس ملکش را تداوم بخشم و روزگار را در اختیار اولیای خود قرار دهم تا روز قیامت فرا رسد (238).

فبمن سيدوم ملك الإمام المهدي (ع) ودولته، ومن هم الأولياء الذين سداول الله أيام دولة العدل الإلهي بينهم إلى يوم القيامة؟ مع ملاحظة أن الإمام المهدي (ع) يموت أو يستشهد بعد مدة قصيرة من ملكه، وأيضاً مع ملاحظة أن الله قال: (ثم لأدينن ملكه) ولا يخفى أن (ثم) تفيد العطف مع التراخي، ثم عطف الله تعالى القول بمداولة الأيام بين الأولياء.

با چه فردی فرماندهی امام مهدی (ع) و دولت ایشان دائمی می‌شود، و منظور از اولیایی چه افرادی هستند؟ که خداوند روزگار دولت عدل الهی بین آنان تا روز قیامت می‌چرخد؟ با توجه به این که امام مهدی (ع) بعد از مدت کوتاهی از فرماندهی‌اش از دنیا می‌رود یا به شهادت می‌رسد، هم‌چنین با توجه به این که خداوند فرمود: (ثم لأدينن ملكه) "سپس فرماندهی را تداوم می‌بخشم" و پنهان نیست که (ثم) (سپس)

عطف با فاصله را می‌رساند، بعد خداوند متعال این سخن را آورده است که روزگاران بین اولیای ایشان می‌چرخد.

ومن المعلوم أن مذهب آل محمد (ع) قائم على أن الله لا يقيم على الناس حجة إلا أن يكون معصوماً ومن ذرية الإمام الحسين (ع)، إذن لا يمكن أبداً أن يكون هؤلاء الأولياء غير المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع) المنصوص عليهم في وصية الرسول محمد (ص) عند وفاته وغيرها من روايات أهل البيت (ع).

و چیزی که معلوم است این که مذهب خاندان محمد (ع) برای این استوار است که خداوند بر مردم حجتی را برپا نمی‌کند مگر این که وی معصوم و از نسل امام حسین (ع) باشد، پس اصلاً ممکن نیست که این اولیاء غیر از مهدیین از نسل امام مهدی (ع) باشند که در وصیت رسول الله محمد (ص) در شب وفاتش برآنان منصوص شده، و غیر از آن در روایات اهل بیت (ع) ذکر شده‌اند.

• وجاء في خبر بيهس - رسول الجن الى أمير المؤمنين (ع) - وسؤاله عن تفسير سورة القدر: (... فلما أن هبط آدم (ع) إلى الدنيا كانت الدنيا مظلمة، فقال آدم (ع): بإذن ربهم، أتدري أي إذن كان؟ قال: لا، قال: أنزل الله تعالى إلى جبرائيل يا رب بحق محمد وعلي إلا رددت عليّ النور الذي كان لي، فأهبطه الله تبارك وتعالى إلى الدنيا فكان آدم يستضيء بنورنا، فلذلك سمي ليلة القدر، فلما بقي آدم (ع) في الدنيا وعاش فيها أربعمئة سنة أنزل الله عليه تابوتاً من نور له اثنا عشر باباً، لكل باب وصي قائم يسير بسيرة الأنبياء، قال: يا رب، من هؤلاء؟ قال الله (عزوجل): يا آدم، أول الأنبياء أنت، والثاني نوح، والثالث إبراهيم، والرابع

موسی، والخامس عيسى، والسادس محمد خاتم الأنبياء، وأما الأوصياء أولهم شيث ابنك، والثاني سام بن نوح، والثالث إسماعيل بن إبراهيم، والرابع يوشع بن نون، والخامس شمعون الصفا، والسادس علي بن أبي طالب(ع)، وآخرهم القائم من ولد محمد الذي أظهر به ديني على الدين كله ولو كره المشركون، قال: فسلم آدم التابوت إلى شيث وقبض آدم، فلذلك قال الله تعالى: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ) [239]. وإن نورنا أنزله الله إلى الدنيا حتى يستضيئ بنورنا المؤمنون ويعمى الكافرون.

• و در خبر بیهس، رسول جن بسوی امیر المؤمنین(ع)، و سؤالش از تفسیر سوره قدر آمده است: (وقتی آدم(ع) به دنیا هبوط نمود، دنیا تاریک بود، آدم(ع) گفت: با اجازه پروردگارشان، آیا می دانی چه اجازه ای بود؟ گفت: خیر، فرمود: خداوند متعال به جبرئیل فرستاد، ای پروردگار من، به حق محمد و علی، نوری که برایم بوده را بازگردان، خداوند تبارک و تعالی او را به دنیا هبوط نمود و آدم با نور ما روشنی می گرفت، به همین خاطر شب قدر نامیده شد، وقتی آدم(ع) در دنیا باقی ماند و در آن چهار صد سال زندگی کرد، خداوند بر او تابوتی از نور فرستاد که دوازده درب داشت، برای هر دربی وصی قائمی است که با سیره پیامبران رفتار می کند، عرض کرد: پروردگار من، این ها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: ای آدم، اولین پیامبران تو هستی، و دومی نوح، و سومی ابراهیم، و چهارمی موسی، و پنجمی عیسی، و ششمی محمد خاتم الانبیاء است، اما اوصیاء

اولین آنان فرزندان شیث، و دومی سام بن نوح، و سومی اسماعیل بن ابراهیم، و چهارمی یوشع بن نون، و پنجمی شمعون صفاست، و ششمی علی بن ابی طالب (ع) است، و آخرین آنان قائم از فرزندان محمد است، فردی که توسط وی دینم را بر تمام دین‌ها آشکار می‌کنم، هر چند مشرکین آن را ناپسند بدانند، فرمود: آدم تابوت را به شیث داد و آدم از دنیا رفت، به همین خاطر خداوند متعال فرمود: (ما در شب قدر نازل کردیم. و از شب قدر، چه آگاهی کرد. شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است) [240] نور ما را خداوند به دنیا فرستاد، تا بانور ما مومنین نور بگیرند و کافرین کور شوند.

وَأما قوله: (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ) [241] فإنه لما بعث الله محمد(ص) ومعه تابوت من در أبيض له اثنا عشر باباً فيه رق أبيض فيه أسامي الاثني عشر فعرضه على رسول الله(ص) وأمره عن ربه أن الحق لهم وهم أنوار. قال: ومن هم يا أمير المؤمنين؟ قال: أنا وأولادي الحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله عليهم أجمعين، وبعدهم أتباعنا وشيعتنا المقرون بولائتنا المنكرون لولاية أعدائنا...) [242].

اما فرموده‌اش: (فرشتگان فرستاده می‌شوند) [243] خداوند وقتی محمد(ص) را مبعوث کرد، با ایشان تابوتی از دُر سفید بود که برایش دوازده درب بود و در آن صحیفه‌ای سفید است که در آن نام‌های دوازده نفر است، و آن را بر رسول الله(ص) عرضه کردند و دستورش از پروردگارش این بود که حق برای آنان است و آنان انوارند، عرض کرد: ای امیرالمومنین، آنان چه افرادی هستند؟ فرمود: من و فرزندانم هستیم،

حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن حسن صاحب الزمان(ع) ، و بعد از آنان اتباع ما هستند، و شیعیان ما که به ولایت ما اقرار می کنند و ولایت دشمنان ما را انکار می کنند([244]).

فهنا سأل بيهس عن الذين لهم الحق وهم أنوار والذين تنزل عليهم الملائكة في ليلة القدر، فكان الجواب أنهم الأئمة الاثني عشر(ع) وبعدهم: (وبعدهم أتباعنا وشیعتنا المقرون بولایتنا المنكرون لولایة أعدائنا).

در این جا بیهس از افرادی سؤال می کند که صاحب حقند، و آنان انوار هستند، و کسانی هستند که فرشتگان در شب قدر بر آنها نازل می شوند، پاسخ آمد که آنان دوازده امام(ع) هستند و بعد از آنان این افراد هستند: (و بعد از آنان دنباله‌روهای ما هستند، و شیعیان ما که به ولایت ما اقرار می کنند و ولایت دشمنان ما را انکار می کنند).

ومن المعلوم أن المقصود من الحق هنا هو حق الإمامة والخلافة والحجة على الخلق، ومن المعلوم أيضاً أن تنزل الملائكة في ليلة القدر لا تكون إلا على حجة معصوم من آل محمد(ع)، فمن هم الذين بهذه الصفة بعد الأئمة الاثني عشر(ع) غير المهديين من ذرية الإمام المهدي(ع).

چیزی که معلوم است مقصود از حق در این جا همان حق امامت و خلافت و حجیت بر آفریده‌هاست، و هم‌چنین معلوم است که فرشتگان در شب قدر فقط بر حجتی معصوم از آل محمد(ع) فرستاده می شوند، چه کسانی بعد از دوازده امام(ع) این ویژگی را دارند، غیر از مهدیین از فرزندان امام مهدی(ع)؟

فإن قيل إن هؤلاء في هذه الرواية موصوفون بأنهم شيعة لأهل البيت فكيف يكونون هم أوصياء؟

اگر گفته شود: این افرادی که در روایت به شیعه اهل بیت (ع) توصیف شدند، چگونه می‌توانند اوصیاء باشند؟

أقول: إن لفظ (الشيعة) مأخوذ من (المشايعة)، وهو بمعنى المتابعة والاقْتداء والمناصرة، وهي مفهوم مشكك أي يصدق على مصاديقه بالتفاوت وكل بحسبه، وهو صفة عظيمة بحيث وصف بها نبي الله إبراهيم (ع)، قال تعالى: (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ) ([245])، ([246]).

می‌گویم: لفظ شیعه از مشایعت و همراهی گرفته شده، و به معنای همراهی و اقتداء و یاری کردن است، و مفهومی مُشکک است، یعنی بر مصادیقش هر کدام به حسب خود و با تفاوت صدق می‌کند، و آن صفت بزرگی است که پیامبر خدا ابراهیم (ع) به آن توصیف شده است، خداوند متعال می‌فرماید: (و ابراهیم جزو شیعیان اوست) ([247])، ([248]).

إذن فالأئمة (ع) كلهم شيعة لأمير المؤمنين (ع) وهكذا المهديون وهكذا سائر الشيعة وكل بحسبه؛ لأن الأئمة (ع) على منهاج وسيرة علي بن أبي طالب (ع)، فهم شيعة له في أعلى مراتب المشايعة والمتابعة والمناصرة.

بنابراین همه ائمه (ع) شیعه امیرالمومنین (ع) هستند، هم چنین مهدیین و بقیه شیعیان و هر کدام به حسب خودشان، چون ائمه (ع) بر روش و رفتار علی بن ابی طالب (ع) هستند، و آنان در بالاترین مرتبه‌های همراهی و دنباله‌روی و یاری جزو شیعیان او هستند.

ونجد المهديين قد وصفوا بأنهم قوم من شيعة آل محمد في غير هذا
المورد:

در موارد دیگر می‌یابیم مهدیین توصیف شدند که گروهی از شیعه‌خاندان
محمد(ص) هستند:

عن أبي بصير، قال: قلت للصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام):
(يا ابن رسول الله، إني سمعت من أبيك(ع) أنه قال: يكون بعد القائم اثنا
عشر مهدياً، فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: اثنا عشر إماماً،
ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا)[249].

ابو بصیر گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: (ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما
شنیدم که می‌فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود، امام صادق(ع) فرمود:
دوازده مهدی گفته است نه دوازده امام آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به
موالات و معرفت حق ما می‌خوانند)[250].

ولا يخفى أن مقام الأئمة غير مقام المهديين(ع) من حيث الفضل، وأن
وصية الرسول محمد(ص) قد أحكمت المسألة، بتقسيمها للأوصياء بعد
الرسول محمد(ص) إلى اثني عشر إماماً واثني عشر مهدياً، فهنا مقامان:
مقام الإمامة، ومقام الهداية، ولكن هذا لا يعني أن الأئمة الاثني عشر(ع)
ليسوا بمهديين، وكذلك لا يعني أن المهديين الاثني عشر ليسوا بأئمة، فقد
نص أهل البيت(ع) في رواياتهم أن الأئمة الاثني عشر(ع) كلهم مهديون،
وكذلك ورد عنهم(ع) أن المهديين من ذرية الإمام المهدي(ع) كلهم أئمة:

مخفی نماند که مقام ائمه از جهت فضیلت غیر از مقام مهدیین(ع) است، و وصیت
محمد رسول الله(ص) این مسئله را مُحکم نموده است، و اوصیای بعد از محمد رسول
الله(ص) را به دوازده امام و دوازده مهدی تقسیم نموده است، در این جا دو مقام وجود

دارد: مقام امامت و مقام هدایت، و این به این معنا نیست که دوازده امام (ع) مهدیین نیستند، و هم چنین به این معنا نیست که مهدیین دوازده گانه (ع) ائمه نیستند، و اهل بیت (ع) در روایاتشان تصریح کردند که ائمه دوازده گانه (ع) مهدیین هستند، و هم چنین از آنان (ع) وارد شده که همه مهدیین از فرزندان امام مهدی (ع) امام هستند:

**روي عن الإمام المهدي (ع) في كيفية الصلاة على الأوصياء: (...
وصل على وليك، وولاية عهده، والأئمة من ولده، ومد في أعمارهم، وأزد
في آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم [ديناً] دنيا و آخرة، إنك على كل شيء
قدير) ([251]).**

از امام مهدی (ع) در چگونگی درود بر اوصیاء روایت شده است: (و بر ولایت و والیان عهدش و امامان از فرزندان درود بفرست، و به عمرهایشان مدت ببخش، و در اجل‌هایشان زیاد کن، و آنان را به بهترین آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی آنان برسان، تو بر هر چیزی توانا هستی) ([252]).

**وروي عن الإمام الرضا في الدعاء لصاحب الأمر (ع): (... اللهم، صل
على ولاية عهده، والأئمة من بعده، وبلغهم آمالهم، وزد في آجالهم، وأعز
نصرهم، وتمم لهم ما أسندت إليهم من أمرك لهم، وثبت دعائمهم،
واجعلنا لهم أعواناً وعلى دينك أنصاراً، فإنهم معادن كلماتك، وخران
علمك، وأركان توحيدك، ودعائم دينك، وولاية أمرك، وخالصتك من
عبادك، وصفوتك من خلقك، وأولياؤك وسلائل أوليائك، وصفوة أولاد
نبيك، والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته) ([253]).**

از امام رضا (ع) در دعای برای صاحب الامر (ع) روایت شده است: (خدایا بر والیان عهدش و امامان ما بعدش درود بفرست، و آنان را به آرزوهایشان برسان، و یاری‌شان نما، و امرشان را به اتمام برسان، و ستون‌هایشان را ثابت کن، و ما را یاور آنان قرار بده،

و یاران دینت قرار بده، آنان معدن‌های کلمه‌های تو هستند، و نگهبانان علمت، و ارکان توحیدت، و ستون‌های دینت، و والیان امرت، و بندگان خالصت، و برگزیدگان آفریده‌هایت، و اولیای تو نواده‌های اولیایت، و برگزیده‌های فرزندان پیامبرت هستند، والسلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته([254]).

ومما تقدم نعرف أن الأوصياء بعد الإمام المهدي (ع) إن نسبتهم أو قرنتهم بالأئمة الاثني عشر فهم مهديون، للتفريق بين مقام الإمامة والهداية، وإن نظرنا إلى الأوصياء بعد الإمام المهدي (ع) من حيث هم هم، فهم مهديون وأئمة؛ لأنهم من أوصياء الرسول محمد والحجة على أهل الأرض بعد الإمام المهدي (ع).

از مطالبی که گذشت می‌فهمیم: اگر اوصیای بعد از امام مهدی (ع) را به ائمه دوازده گانه منصوب و مقرون کنیم، آنان مهدیین هستند، به خاطر اینکه بین مقام امامت و هدایت جدایی بیندازیم، و اگر به اوصیای امام مهدی (ع) از جهت خودشان نگاه کنیم، و آنان مهدیین و ائمه هستند، چون آنان جزو اوصیای محمد رسول (ص) هستند و بعد از امام مهدی (ع) حجت بر مردم زمین هستند.

عن مفضل بن عمر، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): قول الله تعالى: (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا) [255]، قال لي: إن الله خلق السنة اثني عشر شهراً، وجعل الليل اثني عشرة ساعة، وجعل النهار اثني عشرة ساعة، ومنا اثنا عشر محدثاً، وكان أمير المؤمنين (ع) ساعة من تلك الساعات) [256].

• مفضل بن عمر گوید: (به امام صادق (ع) عرض کردم: این فرمایش خداوند عز و جل معنایش چیست که می فرماید: (بلکه آن ساعت را دروغ شمردند و ما نیز شعله های آتش را برای کسی که قیامت را دروغ شمرد آماده ساختیم) ([257]) آن حضرت در پاسخ فرمود: همانا خدای عز و جل سال را به شکل دوازده ماه آفرید و شب را دوازده ساعت و روز را نیز دوازده ساعت قرار داد، از ما اهل بیت نیز دوازده نفر آفرید که فرشتگان با آنان حدیث می کنند، و امیر المؤمنین (ع) یکی از آن ساعت ها است) ([258]).

و عن أبي السائب، قال: قال أبو عبد الله جعفر بن محمد (ع): (الليل اثنا عشر ساعة، والنهار اثنا عشر ساعة، والشهور اثنا عشر شهراً، والأئمة اثنا عشر إماماً، والنقباء اثنا عشر نقيباً، وإن علياً ساعة من اثني عشر ساعة، وهو قول الله (عزوجل): (وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعيراً) ([259]).

از ابی سائب نقل شده که: امام صادق (ع) فرموده: (شب دوازده ساعت است و روز نیز دوازده ساعت می باشد و ماه ها نیز دوازده ماه است، و ائمه نیز دوازده امام هستند، و نقباء نیز دوازده نقیب اند، و علی خود ساعتی از آن دوازده ساعت است، و آن همان گفتار خداوند عز و جل است که می فرماید: (و ما شعله های آتش را برای کسی که ساعت موعود را دروغ شمارد آماده ساخته ایم) ([260]).

والإشارة إلى المهديين في هاتين الروايتين واضحة وجلية، فانظر إلى قوله (ع) في الرواية الأولى: (وجعل الليل اثني عشرة ساعة، وجعل النهار اثني عشرة ساعة، ومنا اثنا عشر محدثاً، وكان أمير المؤمنين (ع) ساعة من تلك الساعات)، أي إنه ساعة من ساعات الليل

وكذلك الأئمة من بعده إلى الإمام الحجة محمد بن الحسن (ع)؛ لأنهم عاشوا في دولة الباطل. بقي أن نعرف من هم الذين يمثلون ساعات النهار الاثني عشر، وما المقصود بالنهار؟

اشاره به مهديين در اين دو روايت روشن و واضح است، به فرموده ايشان (ع) در روايت اول دقت كن: (و شب را دوازده ساعت قرار داد، و روز را دوازده ساعت قرار داد، و از ما دوازده مُحدث است، و اميرالمومنين (ع) يكي از اين ساعات است)، يعنى ايشان ساعتى از ساعت‌هاى شب است و ائمه بعدش تا امام حجت محمدبن الحسن (ع) نيز اين‌گونه هستند، چون آنان در دولت باطل مى‌زيستند. فقط بايد افرادى كه دوازده ساعت روز را تشكيل مى‌دهند را بشناسيم و اينكه مقصود از روز چيست؟

الرواية الثانية توضح الأمر أكثر، فانظر إلى قوله (ع): (الليل اثنا عشر ساعة، والنهار اثنا عشر ساعة ... والأئمة اثنا عشر إماماً، والنقباء اثنا عشر نقيباً، وإن علياً ساعة من اثني عشر ساعة...) فمن هم هؤلاء النقباء الاثني عشر الذين جاء ذكرهم بعد الأئمة الاثني عشر؟ والذين هم في قبال ساعات النهار الاثني عشر، في حين أن الأئمة (ع) في قبال ساعات الليل الاثني عشر.

روايت دوم مسئله را بيشتر توضيح مى‌دهد، به سخن ايشان (ع) دقت كن: (شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت است و ائمه دوازده امام هستند، و نقيب‌ها دوازده نقيب (برگزیده) هستند، و على يكي از ساعات دوازده ساعت است) اين دوازده نقيب كه ذكر آنان بعد از دوازده امام شده چه كسانى هستند؟ كسانى كه مقابل دوازده ساعت روز هستند، درحالى كه ائمه (ع) در مقابل دوازده ساعت شب هستند.

من الواضح أن ساعات النهار في الحديثين وكذلك النقباء الاثني عشر في الرواية الثانية المقصود بهم هم المهديون الاثني عشر من ذرية الإمام

المهدي (ع)، وخصوصاً إذا دعماً ذلك بالروايات الناصة على المهديين الاثني عشر وذرية الإمام المهدي (ع)، فإن أهل البيت (ع) أرشدونا إلى التمعن في كلامهم:

واضح است که ساعت‌های روز در دو حدیث و هم‌چنین منظور از دوازده نقیب در روایت دوم، همان دوازده مهدی از فرزندان امام مهدی (ع) هستند، و به خصوص وقتی این مطلب را با روایاتی که بر دوازده مهدیین و از نسل امام مهدی (ع) پشتیبانی کنیم، واهل بیت (ع) ما را به دقت نمودن در سخن‌شان راهنمایی کردند:

عن أبي عبد الله (ع): (خبر تدریه خیر من عشر تروییه، إن لكل حق حقيقة، ولكل صواب نوراً، ثم قال: إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيهاً حتى يلحن له فيعرف اللحن...) [261].

امام صادق (ع) فرمود: (شب دوازده ساعت است و روز نیز دوازده ساعت می‌باشد و ماه‌ها نیز دوازده ماه است، و ائمه نیز دوازده امام هستند، و نقباء نیز دوازده نقیب‌اند، و علی خود ساعتی از آن دوازده ساعت است، و آن همان گفتار خداوند عز و جل است که می‌فرماید:) [262].

وإذا رجعنا إلى روايات أهل البيت (ع) لمعرفة الليل والنهار المرتبط بهم وبدولتهم (ع) يتضح الأمر بأجلى صورة:

وقتی به روایات اهل بیت (ع) برای شناخت شب و روز که به آنان و دولت‌شان (ع) مربوط است مراجعه کنیم مسئله به بهترین صورت روشن می‌شود:

عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (سألته عن قول الله (عزوجل): (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا)، قال: الشمس رسول الله (ص) أوضح الله به للناس دينهم، قلت: (وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا)، قال: ذلك أمير المؤمنين (ع)،

قلت: (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا)، قال: ذلك أئمة الجور الذين استبدوا للأمر دون آل رسول الله وجلسوا مجلساً كان آل رسول الله (ص) أولى به منهم، فغشوا دين رسول الله (ص) بالظلم والجور، وهو قوله: (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا)، قال: يغشى ظلمهم ضوء النهار، قلت: (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا)، قال: ذلك الإمام من ذرية فاطمة (ع) يُسأل عن دين رسول الله فيجلى لمن يسأله، فحكى الله قوله: (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا)، وقوله: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا)، قال: خلقها وصورها، وقوله: (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) أي عرفها وألهمها ثم خيرها فاختارت، (فَدَأَفَلَحَ مَن زَكَّاهَا) يعني نفسه طهرها، (وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) ([263]) أي أغواها) ([264]).

ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت می‌کند و می‌گوید: (در مورد فرموده خداوند پرسیدم که فرموده: (قسم به خورشید و نورش)، فرمود: (خورشید رسول الله (ص) است که به واسطه آن برای مردم دین‌شان را روشن کرده است)، عرض کردم: (قسم به ماه وقتی بعد از آن بیاید)، فرمود: (آن امیرالمومنین (ع) است)، عرض کردم: (و شب زمانی که آن را بپوشاند) فرمود: (این‌ها ائمه جور و ستم هستند که به غیر از خاندان رسول الله (ص) در امر استبداد کردند، و در مکانی نشستند که خاندان رسول الله (ص) از آنان به آن سزاوارتر است، در نتیجه دین رسول الله (ص) را با ستم و جور پوشیدند، و آن سخن خداوند است)، (و قسم به شب زمانی که آن را می‌پوشاند) فرمود: (ستم آنان نور روز را می‌پوشاند)، عرض کردم: (و قسم به روز زمانی که آن را روشن کند) فرمود: (این امامی از فرزندان فاطمه (ع) است که از دین رسول الله (ص) از او پرسیده می‌شود و برای فردی که از او بپرسد تجلی می‌کند، و سخن خداوند را حکایت نمود: (و قسم به روز زمانی که آن را روشن کند) و سخن خداوند: (و قسم به نفس و آنچه او را وسوسه کند) فرمود: آن را آفرید و شکل داد، و سخن خداوند: (و کارهای بد و نیکش را به او الهام کرد) (یعنی به او شناساند و به او الهام نمود، بعد او را مُخیر کرد و انتخاب نمود) (فردی که آن را پاک کند رستگار شد) (یعنی نفسش را پاک کرد) (و فردی که او را فریب داد زیان نمود) ([265]) (یعنی او را فریب داد) ([266]).

وعن محمد بن مسلم، قال: (سألت أبا جعفر(ع) عن قول الله (عزوجل): (وَاللَّيْلَ إِذَا يَغْشَى)، قال: الليل في هذا الموضع فلان غشي أمير المؤمنين في دولته التي جرت له عليه، وأمير المؤمنين(ع) يصبر في دولتهم حتى تنقضي، قال: (وَالنَّهَارَ إِذَا تَجَلَّى)^[267]، قال: النهار هو القائم(ع) منا أهل البيت، إذا قام غلب دولته الباطل، والقرآن ضرب فيه الأمثال للناس وخاطب الله نبيه به ونحن، فليس يعلمه غيرنا)^[268].

محمد بن مسلم می گوید: (از امام باقر(ع) در مورد سخن خداوند پرسیدم: (قسم به شب زمانی که در برگردد") فرمود: "شب در این جا فلانی است که امیرالمومنین(ع) را در دولتی که برای او، و علیه حضرت جاری شد در بر گرفت، و امیرالمومنین(ع) در دولت آنان تا زمانی که به اتمام برسد صبر کرد، عرض کرد: ("و روز وقتی تجلی نماید)^[269](فرمود: منظور از روز قائم(ع) ما اهل بیت است، وقتی قیام کند دولتش بر باطل غلبه پیدا کند، و در قرآن ضرب المثل هایی برای مردم زده شده است و خداوند به واسطه قرآن پیامبرش و ما را مورد خطاب قرار داده است، و فردی غیر از ما آن را نمی داند)^[270].

إذن، فالليل هو دولة الباطل بعد الرسول محمد(ص) وساعات الليل الاثني عشر هنا هم الأئمة الاثني عشر أولهم أمير المؤمنين(ع) وآخرهم الإمام المهدي(ع)؛ لأنهم عاشوا حياتهم في تلك الدولة. والنهار هو دولة الإمام المهدي(ع) ودولة العدل الإلهي، وساعاتها هم النقباء المهديون الاثنا عشر أولهم (أحمد) وصي الإمام المهدي(ع) وآخرهم الذي لا عقب له ويخرج عليه الحسين بن علي(ع).

بنابراین شب همان دولت باطل بعد از محمد رسول الله(ص) است، و منظور از دوازده ساعت شب همان دوازده امام هستند که اولین آنان امیرالمومنین(ع) و آخرین آنان امام مهدی(ع) است، چون آنان زندگی خود را در آن دولت گذراندند. و منظور از

روز همان دولت امام مهدی(ع) و دولت عدل الهی است، و منظور از ساعت‌های آن همان دوازده نقیب مهدیین هستند، که اولین آنان احمد وصی امام مهدی(ع) و آخرین آنان کسی که فرزندی ندارد و حسین بن علی(ع) بر او خروج (و رجعت) می‌کند.

والإمام المهدي(ع) بما أن عمره في دولة العدل قصير جداً إذا قسناه إلى ما عاشه في دولة الباطل فهو من ساعات الليل من هذه الجهة، ولكن من جهة أخرى هو النهار نفسه وساعاته الاثنا عشر هم أوصياؤه المهديون؛ لأنهم امتداد لحكمه ودولته وملكه ونهجه، بل وحتى اسمه (المهدي).

و از آن جایی که عمر شریف امام مهدی(ع) در دولت عدل الهی خیلی کوتاه است هرگاه آن را با مدت زمان زندگی ایشان در دولت باطل مقایسه کنیم، ایشان از این جهت جزو ساعت‌های شب است، ولی از جهت دیگر خود ایشان روز است، و دوازده ساعت آن همان اوصیای مهدیین ایشان هستند، چون آنان ادامه حکومت و دولت و فرماندهی و روش ایشان هستند، حتی نام ایشان (مهدی) است.

فإن قلت: على هذا ينبغي أن لا يوجد المهدي الأول (أحمد) أي أول أوصياء الإمام المهدي(ع) لا يوجد إلا بعد قيام الإمام المهدي(ع) لأنه من ساعات النهار، وساعات النهار لا تبدأ إلا بعد شروق شمس الإمام المهدي(ع).

و اگر بگویید: بر این اساس شایسته است که مهدی اول (احمد) یعنی اولین اوصیای امام مهدی(ع) وجود نخواهد داشت مگر بعد از قیام امام مهدی(ع)، چون ایشان جزو ساعت‌های روز است، و ساعت‌های روز بعد از تاییدن خورشید امام مهدی(ع) آغاز می‌شوند.

أقول: إن أول ساعة من ساعات النهار - شرعاً - هي ساعة الفجر أي من طلوع الفجر إلى شروق الشمس، وهذه الساعة في حقيقتها هي برزخ بين الليل والنهار، وخصوصاً من ناحية اختلاط الضوء والظلمة فيها، فيصح أن تصفها بأنها نهار من جهة أنها أول ساعاته، ويصح أن تصفها بأنها ليل من جهة عدم انكشاف الظلام التام فيها، بل روي بأنها لا من ساعات الليل ولا من ساعات النهار وإنما من ساعات الجنة:

می گویم: اولین ساعت از ساعات روز از جهت شرعی همان ساعت فجر است، یعنی از زمان طلوع فجر تا طلوع خورشید، و این ساعت در حقیقت برزخ و حد فاصلی بین شب و روز است، به خصوص از جهت مخلوط بودن نور و تاریکی با یکدیگر، در نتیجه از یک جهت صحیح است که آن را توصیف به روز کنیم، چون اولین ساعت آن است، و از یک جهت صحیح است که آن را توصیف به شب کنیم، چون تاریکی به صورت کامل از آن از بین نرفته است، بلکه روایت شده که این ساعت نه از ساعت‌های شب است و نه از ساعت‌های روز، و آن ساعتی از ساعت‌های بهشت است.

فقد جاء في حوار عالم النصارى مع أبي جعفر(ع): (... فقال النصراني: أسألك أم تسألني؟ فقال أبو جعفر(ع): سلني، فقال النصراني: يا معشر النصارى، رجل من أمة محمد يقول: سلني، إن هذا لملئ بالمسائل، ثم قال: يا عبد الله، أخبرني عن ساعة ما هي من الليل ولا من النهار أي ساعة هي؟ فقال أبو جعفر(ع): ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس. فقال النصراني: فإذا لم تكن من ساعات الليل ولا من ساعات النهار فمن أي الساعات هي؟ فقال أبو جعفر(ع): من ساعات الجنة وفيها تفيق مرضانا...)([271]).

در گفت‌وگوی دانشمند مسیحی با امام باقر(ع) آمده است: (نصرانی عرض کرد: من از تو بپرسم یا تو از من می‌پرسی؟ فرمود: تو از من بپرس. نصرانی رو به نصاری کرده گفت: ای گروه نصاری مردی از امت محمد به من می‌گوید: تو از من بپرس! شایسته

است چند مسئله از او بپرسم، سپس عرض کرد: ای بنده خدا بگو: آن ساعتی که نه از شب است و نه از روز چه ساعتی است؟ امام باقر(ع) فرمود: ما بین سپیده دم تا زدن خورشید. نصرانی گفت: اگر نه از ساعت‌های شب است و نه از ساعت‌های روز پس از چه ساعتی است؟ امام(ع) فرمود: از ساعت‌های بهشت است، و در آن ساعت است که بیماران ما بهبودی یابند([272]).

وهنا يقف المتأمل في كلام أهل البيت مبهوراً من الترابط العجيب في كلامهم(ع)، حيث تجد أول أوصياء الإمام المهدي(ع) الذي يمثل أول ساعات النهار برزخاً بين دولة الباطل وبين دولة الحق - بين الليل والنهار -، فهو أول ساعات النهار من جهة أنه أول وصي للإمام المهدي(ع) والمعاصر له وأول حكام دولة العدل الإلهي بعد أبيه(ع)، ومن جهة أخرى تجده شبيهاً بساعات الليل من حيث أنه يظهر في نهاية دولة الظلم ممهداً لأبيه - النهار -، حيث ما زال ظلام الليل لم ينكشف تماماً بل يبدأ انكشاف الليل تدريجياً به - الفجر -، فهو من هذه الجهة ينظر إليه الناظر على أنه من ساعات الليل أو شبيهاً بها بل هو أقرب إليها من ساعات النهار، وبالتدرج يكون شبيهاً بساعات النهار حتى ينظر إليه الناظر على أنه منها بل أقرب إليها من ساعات الليل.

اینجاست که فرد متأمل در کلام اهل بیت(ع) از ربط عجیب در سخن‌شان شگفت زده می‌شود، وقتی که می‌بیند که اولین اوصیای امام مهدی(ع) که اولین ساعت روز را تمثیل می‌کند، برزخ و حد فاصلی بین دولت باطل و بین دولت حق (بین شب و روز) است، و ایشان اولین ساعت روز از یک جهتی که اولین وصی برای امام مهدی(ع) و معاصر ایشان و اولین حاکم دولت عدل الهی بعد از پدرش(ع) هستند، و از جهت دیگر می‌بیند که ایشان شبیه ساعت شب است، چون در پایان دولت ستم ظهور می‌کند، و مقدمه ساز پدرش (روز) است، چون تاریکی شب به صورت کامل از بین نرفته است، بلکه شب (فجر) به تدریج از بین می‌رود، و ایشان از این جهت به او نگاه می‌شود که

جزو ساعت‌های شب است یا شبیه آن است، بلکه بیشتر از ساعت‌های روز به ساعت شب نزدیک‌تر است، و به تدریج شبیه ساعت روز می‌شود، تا اینکه از این جهت که جزو ساعت شب است به او نگاه می‌شود، بلکه از ساعت‌های شب به ساعت روز نزدیک‌تر است.

وهذا دليل أو مؤيد على أن أول أوصياء الإمام المهدي (ع) لابد أن يكون هو الممهد له ولا بد أن يكون موجوداً قبل قيامه المقدس، ولا يفوتنا الإشارة إلى الارتباط العجيب لهذا الكلام مع وصية رسول الله (ص) ليلة وفاته التي وصف بها أول وصي للإمام المهدي (ع) بـ (وهو أول المؤمنين) أي أول المؤمنين بالإمام المهدي (ع) عند ظهوره وأول مصدق وناصر له، وقد تم تفصيل ذلك في كتب أخرى فلا أعيد.

این دلیل یا مویدی است که اولین اوصیای امام مهدی (ع) باید مقدمه‌ساز ایشان باشد و باید قبل از قیام مقدس ایشان وجود داشته باشد، و این اشاره را از دست ندهیم که این سخن با وصیت رسول الله (ص) در شب وفاتش ارتباط عجیبی دارد، وصیتی که اولین وصی امام مهدی (ع) را به اولین مومنان توصیف کرده است، اولین مومنین به امام مهدی (ع) در هنگام ظهور ایشان و اولین تصدیق کننده و یاری‌گر ایشان، و تفصیل این مطلب در کتاب‌های دیگر وجود دارد و آن را تکرار نمی‌کنم.

بل ونجد أن المهدي الأول (أحمد) هو أفضل أوصياء الإمام المهدي (ع)، أي إنه أفضل ساعات النهار، ونجد هذا متطابقاً مع كلام أهل البيت (ع) عن أول ساعة من ساعات النهار، كما في كلام الإمام الباقر (ع) حيث وصف ساعة الفجر بأنها من ساعات الجنة بقوله: (من ساعات الجنة وفيها تفيق مرضانا).

بلکه می‌بینیم که مهدی اول (احمد) از افضل‌ترین اوصیای امام مهدی (ع) است، یعنی ایشان با فضیلت‌ترین ساعت روز است، و این مطابق با سخن اهل بیت (ع) است که او اولین ساعت از ساعات روز است، همان‌طور که در سخن امام باقر (ع) وجود دارد و ساعت فجر را به یکی از ساعات بهشت توصیف کرده است، با این فرموده‌اش: (از ساعات بهشت است، و بیماران ما در آن خوب می‌شوند).

وأيضاً لا يفوت اللبيب الانتباه إلى قوله (ع): (وفيها تفيق مرضانا)، والإفاقة من المرض هو الصحة والتماثل للشفاء، فشيعة آل محمد في دولة الظلم وفي فترة غياب الحجة وانغمار الناس في الفتن والانحراف هم مرضى إن لم يكن قد أصابهم بعض ما أصاب الناس من حيث يعلمون أو من حيث لا يعلمون، فيكون ظهور وصي الإمام المهدي (ع) - أول ساعات النهار والفجر - إيقاظاً لهم من نوم الغفلة، وانتشالاً لهم من التيه والحيرة، ويبدأون يبصرون الحقائق شيئاً فشيئاً - وكل بحسبه - إلى أن تشرق الشمس فلا يبقى خفاء أبداً.

هم‌چنین فرد خردمند نباید توجه به این سخن ایشان (ع) را از دست بدهد: (و بیماران ما در آن خوب می‌شوند)، خوب شدن از بیماری، همان صحت و نماد شفا پیدا کردن شیعه آل محمد (ع) در دولت ستم است، و در مدت غیبت حجت و فرورفتن مردم در فتنه‌ها و انحراف، آنان بیمار هستند. اگر مقداری از چیزی که به مردم رسیده از جایی که می‌دانند یا نمی‌دانند، به آنان نرسیده باشد، در نتیجه ظهور وصی امام مهدی (ع) (اولین ساعات روز و فجر است)، بیدار نمودن آنان از خواب غفلت، و نجات آنان از سرگردانی و حیرت است و هرکدام در حد خودشان کم‌کم شروع به دیدن حقایق می‌کنند تا این که خورشید طلوع کند و اصلاً پنهانی نباشد.

وروي وصف الإمام الباقر لهذه الساعة في جوابه للنصراني بلفظ آخر هكذا: (هي الساعة التي بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس، يهدأ فيها المبتلي، ويرقد فيها الساهر، ويفيق فيها المغمى عليه، جعلها الله في الدنيا رغبة للراغبين، وفي الآخرة للعاملين لها، وجعلها دليلاً واضحاً وحجة بالغة على الجاحدين المتكبرين التاركين لها ...)([273]).

از امام باقر(ع) در توصیف این ساعت در پاسخ به نصرانی به لفظ دیگری آمده است: (این ساعتی بین طلوع فجر تا طلوع خورشید است و فرد مصیبت دیده در آن آرام می شود و فرد سحرخیز در آن می خوابد و فردی که به اغماء رفته است در آن افاقه پیدا می کند، خداوند آن را در دنیا رغبتی برای راغبان قرار می دهد و در آخرت برای افرادی که برای آن کار می کردند و آن را دلیل روشن و حجت رساننده ای بر انکارکنندگان و متکبران و ترک کنندگان آنان قرار داده است) ([274]).

وعلى هذا اللفظ لا أدري حقيقةً على أي فقرة أعلق: (يهدأ فيها المبتلي)، (ويرقد فيها الساهر)، (ويفوق فيها المغمى عليه)، (جعلها الله في الدنيا رغبة للراغبين)، (وفي الآخرة للعاملين لها)، (وجعلها دليلاً واضحاً وحجة بالغة على الجاحدين المتكبرين التاركين لها)، فالكلام يطول في الوقوف على أسرارها.

و بر اساس این لفظ، در حقیقت نمی دانم بر کدام یک از این فقره تعلیق بزنم: (و فرد مصیبت دیده در آن آرام می شود)، (و فرد سحرخیز در آن می خوابد)، (و فردی که به اغماء رفته است در آن افاقه پیدا می کند)، (خداوند آن را در دنیا رغبتی برای راغبان قرار می دهد)، (و در آخرت برای افرادی که در آن کار می کردند)، (و آن را دلیل روشن و حجت رساننده ای بر انکارکنندگان و متکبران و ترک کنندگان آنان قرار داده است) سخن در بیان اسرار آن طولانی می شود...

وتفضیل او ساعة من ساعات النهار على سائر ساعات النهار ليس في الروايات فقد، بل ورد ذلك حتى في القرآن الكريم، قال تعالى: (... وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا) [275]، وقد روي أن وقت الفجر يشهده ملائكة الليل وملائكة النهار.

فضیلت داشتن ساعتی از ساعات روز بر بقیه ساعات فقط در روایات نیست، بلکه حتی در قرآن کریم هم وارد شده است، خداوند متعال می فرماید: (قرآن فجر را برپا دار؛ چراکه قرآن فجر، مشهود است!) [276]، و روایت شده که فرشتگان شب و فرشتگان روز هنگام فجر را مشاهده می کنند.

وقال تعالى: (كَلَّا وَالْقَمَرَ * وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ * وَالصُّبْحِ إِذَا اسْفَرَ * إِنَّهَا لَأَحَدِي الْكُبَرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ * كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) [277].

و خداوند متعال می فرماید: (این چنین نیست که آن ها تصوّر می کنند، سوگند به ماه، و به شب، هنگامی که پشت کند و به صبح هنگامی که چهره بگشاید که آن از مسائل مهم است! هشدار و اندازی است برای همه انسان ها، برای کسانی که از شما که می خواهند پیش افتند یا عقب بمانند، هر کس در گرو اعمال خویش است، مگر «اصحاب یمین» [278]).

وروي محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن (ع) أنه قال: (كل من تقدم إلى ولايتنا تأخر عن سقر، وكل من تأخر عن ولايتنا تقدم إلى سقر) [279].

محمد بن فضیل از ابوالحسن (ع) روایت کرده است که ایشان فرمود: (هرکسی به سمت ولایت ما بیاید، از آتش جهنم دور می ماند و هرکسی از ولایت ما دور بماند، به سوی آتش جهنم می رود) [280].

وعن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن الماضي(ع): (... قلت: (وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ)؟ قال: نعم ولاية علي(ع). قلت: (إِنَّهَا لِأَحَدِي الْكُبْرَى)، قال: الولاية. قلت: (لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ)؟ قال: من تقدم إلى ولايتنا أحر عن سقر، ومن تأخر عنا تقدم إلى سقر. (إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ)، قال: هم والله شيعتنا. قلت: (لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)؟ قال: إننا لم نتول وصي محمد والأوصياء من بعده - ولا يصلون عليهم -. قلت: (فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ)؟ قال: عن الولاية معرضين. قلت: (كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ) ([281])؟ قال: الولاية ([282]).

محمد بن فضيل گوید: از حضرت ابوالحسن(ع) روایت می‌کند: (عرض کردم: این جز یادآوری برای بشر نیست؟ فرمود: آری، ولایت علی(ع) است. عرض کردم: آن یکی از حوادث بزرگ است؟ فرمود: یعنی ولایت. عرض کردم: برای هر کس از شما که بخواهد جلو رود یا عقب افتد؟ فرمود: یعنی کسی که به ولایت ما جلو رود از دوزخ عقب افتد و آنکه از ما عقب کشد، به دوزخ جلو رود. عرض کردم: جز اصحاب یمین؟ فرمود: آن‌ها به خدا شیعیان ما می‌باشند. عرض کردم: ما از نمازگزاران نبودیم؟ فرمود: یعنی ما وصی محمد(ص) و اوصیاء پس از او را دوست نداشتیم، و بر آن‌ها درود نمی‌فرستادند. عرض کردم: آن‌ها را چه شده که از این تذکر روی گردانند؟ فرمود: یعنی از ولایت روی گردانند. عرض کردم: نه این یادآوری است؟ ([283]) فرمود: یعنی ولایت ([284]).

وعن جابر، عن أبي جعفر(ع) في قوله (عزوجل): (... وقوله: (وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ)، (لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ)، قال: يعني اليوم قبل خروج القائم(ع) من شاء قبل الحق وتقدم إليه، ومن شاء تأخر عنه (وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ)، قال: يوم الدين خروج القائم(ع). وقوله: (فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ) يعني بالتذكرة، والآية أمير المؤمنين صلوات الله عليه ثم قال الله تعالى: (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ

أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً)، قال: يريد كل رجل من المخالفين أن ينزل عليه كتاب من السماء، ثم قال تعالى: (كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ) [285] هي دولة القائم(ع)... [286].

جابر از امام باقر(ع) در مورد فرموده خداوند پرسید: (و فرموده اش: آن تنها تذکری برای مردم است، برای فردی از شما که بخواهد جلو بماند یا عقب بماند. فرمود: یعنی روزی پیش از خروج قائم(ع)، هرکسی می خواهد حق را قبول کند و به سمت آن برود و هرکسی بخواهد از آن عقب بماند. و روز دین را تکذیب می کردیم، فرمود: روز دین روز خروج قائم(ع) است، و فرموده خداوند: آنان را چه شده که از تذکر روی گردان هستند. یعنی با تذکر و آیه امیرالمؤمنین(ع)، سپس خداوند متعال فرمود: بلکه هرکدام از آنان می خواهد که نامه ای باز شده برایشان بیاید، فرمود: هرکدام از افرادی مخالفین می خواهند که کتابی از آسمان برای آنان فرستاده شود، سپس خداوند متعال فرمود: خیر، از آخرت نمی ترسند [287] آن دولت قائم(ع) است [288].

ومن تأمل هذه الروايات يتضح له عظيم ما تبينه وترشد إليه،
والتفصيل لا يسعه هذا المختصر، فأرجو قبول العذر.

هرکسی که در این روایات بیندیشد، آنچه برایش معلوم و به سوی آن راهنمایی شده مشخص می شود، و در این مختصر، تفصیل دادن نمی گنجد، امیدوارم معذرت خواهی را قبول کنید.

إذن فأول ساعات النهار هو أول المهديين من ذرية الإمام المهدي(ع)
وهو شبيه بساعات الليل، أو قل إنه برزخ بين الليل والنهار، أو قل إنه
برزخ بين دولة الكفر ودولة العدل، أو قل إنه برزخ بين مقامي الإمامة
والهداية، فكلها بمعنى واحد.

بنابراین اولین ساعات روز همان اولین مه‌بین از نسل امام مهدی (ع) است و ایشان شبیه ساعات شب است، یا بگو: ایشان برزخ و حد فاصلی بین شب و روز است، یا بگو: ایشان برزخ یا حد فاصلی بین دولت کفر و دولت عدل است، یا بگو: ایشان برزخ و مانعی بین مقام امامت و هدایت است، همه این‌ها به یک معناست.

عن محمد بن الحسن بن میمون، عن أبي هاشم، قال: (قلت لأبي الحسن الماضي(ع): لم جعلت الصلاة الفريضة والسنة خمسين ركعة لا يزداد فيها ولا ينقص منها؟ قال: إن ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة، وفيما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ساعة، وساعات النهار اثنتا عشرة ساعة، فجعل لكل ساعة ركعتين، وما بين غروب الشمس إلى سقوط القرص غسق) [289].

محمد بن حسن بن میمون از ابی هاشم روایت می‌کند: (به امام علی النقی (ع) گفته: چرا نماز واجب و نافله در شبانه‌روز پنجاه رکعت است و کم و زیاد نمی‌شوند؟ فرمود: شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده‌دم تا برآمدن خورشید نیز ساعتی است و روز نیز دوازده ساعت است؛ و برای هر ساعتی دو رکعت نماز نهاده شده و از فروشدن آفتاب تا نهان شدن روشنی آن غسق گفته شده است) [290].

وقال الشيخ الصدوق: حدثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري، قال: أخبرني عمي، قال: أخبرنا أبو إسحاق، قال: أملى علينا ثعلب: (ساعات الليل: الغسق، والفحمة، والعشوة، والهدأة، والجح، والهزيع، والفقد، والعقر، والزلفة، والسحرة، والبهرة.

شیخ صدوق می‌گوید: حسن بن عبدالله بن سعید عسکری از عموی خود نقل می‌کند که ابواسحاق گفت: ثعلب برای ما ساعات شب را چنین املا کرد: غسق، فحمة، عشوه، هدأة، جح، هزيع، فقد، عقر، زلفة، سحرة، بهرة.

وساعات النهار: الراد، والشروق، والمتوع، والترحل، والدلوك،
والجنوح، والهجير، والظهيرة، والأصيل، والطفل) [291].

و ساعات روز را چنین املا کرد: راد، شروق، متوع، ترحل، دلوك، جنوح، هجير،
ظهيرة، اصيل و طفل [292].

وحتى تسمية أول ساعات النهار بـ (الراد) لعل لها علاقة بأول
المهدين، أي إنه الراد لدين الله إلى أصوله، أو الراد على أهل البدع
والانحراف والظلم والجور ... الخ.

حتى نامیدن اولین ساعات روز به (راد) شاید به اولین مهدين ارتباطی داشته باشد،
یعنی ایشان برگرداننده دین خداوند به اصولش است، یا اهل بدعت‌ها و انحراف و ستم
و جور را رد می‌کند... الخ.

أو يكون مأخوذاً من (الردء) أي المعين والناصر - وأيضاً يعني
الكهف -، كما في قوله تعالى حكاية عن لسان نبي الله موسى (ع): (وَأَخِي
هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ
يُكَذِّبُون) [293].

یا از (ردء) گرفته شده، یعنی یاور و یاری گر، هم‌چنین یعنی پناهگاه، همان‌طور که
در فرموده خداوند متعال و از زبان پیامبر خدا موسی (ع) است: (و برادرم هارون
زبانش از من فصیح‌تر است؛ او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛
می‌ترسم مرا تکذیب کنند!) [294].

وقال الزبيدي في تاج العروس ج ٤ ص ٤٥٠ - ٤٥٣ مادة (ردد):
(وقوله تعالى: (فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي) فيمن قرأ به يجوز أن يكون

من الاعتماد، وأن يكون على اعتقاد التثقيف في الوقف، بعد تخفيف الهمزة).

زبیدی در تاج العروس ج ۴ ص ۴۵۰-۴۵۳ در ماده (ردد) می گوید: (و فرموده خداوند متعال: (او را به عنوان پشتیبان من بفرست تا مرا تصدیق کند) کسی که این گونه آیه را بخواند، جایز است که از اعتماد باشد؛ و به معنای اعتقاد سنگین است، در صورتی که که آیه را با وقف و مخفف کردن همزه بخواند).

عن المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام)، قال: (سألته عن قول الله (عزوجل): (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ) [295])، ما هذه الكلمات؟ قال: هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب الله عليه وهو أنه قال: "أسألك بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت علي" فتاب الله عليه إنه هو التواب الرحيم. فقلت له: يا ابن رسول الله، فما يعني (عزوجل) بقوله: (فَأَتَمَّهُنَّ)؟ قال: يعني فأتَمهن إلى القائم اثني عشر إماماً تسعة من ولد الحسين (ع). قال المفضل: فقلت: يا ابن رسول الله، فأخبرني عن قول الله (عزوجل): (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) [296])، قال: يعني بذلك الإمامة، جعلها الله تعالى في عقب الحسين إلى يوم القيامة. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله، فكيف صارت الإمامة في ولد الحسين دون ولد الحسن (عليهما السلام) وهما جميعاً ولدا رسول الله (ص) وسبطاه وسيدا شباب أهل الجنة؟ فقال (ع): إن موسى وهارون كانا نبيين مرسلين وأخوين، فجعل الله (عزوجل) النبوة في صلب هارون دون صلب موسى (عليهما السلام)، ولم يكن لأحد أن يقول لم فعل الله ذلك، وإن الإمامة خلافة الله (عزوجل)

في أرضه وليس لأحد أن يقول لم جعله الله في صلب
الحسين دون صلب الحسن (عليهما السلام)؛ لأن الله
تبارك وتعالى هو الحكيم في أفعاله (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ
وَهُمْ يُسْأَلُونَ) ([297]) ([298]).

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) روایت می‌کند: (از این قول خدای سبحان سؤال کردم: (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ) ([299])، که این چه کلماتی است؟ فرمود: همان کلماتی است که آدم آن را از پروردگارش دریافت کرد و بر زبان جاری نمود و خداوند توبه‌اش را پذیرفت و ایشان این‌ها را گفتند: «خداوند بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا بپذیر». و خداوند توبه او را پذیرفت که او باز پذیر و بخشنده است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مراد از (فَأَتَمَّهُنَّ) چه بوده است؟ فرمود: یعنی آنها را تا قائم (ع) ذکر کرده و تمام کرد و آنان دوازده امام هستند که نه تن از ایشان از امام حسین (ع) هستند. مفضل گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مرا از معنی این کلام الهی که می‌فرماید: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) ([300])، آگاه کنید، فرمود: مقصود از آن امامت است که خدای تعالی آن را تا روز قیامت در نسل حسین (ع) قرار داد. گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا امامت اختصاص به فرزندان حسین (ع) یافت نه فرزندان حسن (ع)، در حالی که آنها هر دو فرزندان رسول خدا (ص) و دو سبط او و سید جوانان بهشت هستند؟ فرمود: موسی و هارون دو پیامبر مرسل و دو برادر بودند و خدای تعالی پیامبری را در سلاله هارون قرار داد نه در سلاله موسی، هیچ یک از آن دو پیامبر را نگفتند: چرا خداوند چنین کرده است؟ و امامت، خلافت حق تعالی در زمین است و هیچ کس را شایسته نیست که بگوید: چرا آن را در سلاله حسین (ع) قرار داده است و نه حسن (ع)، زیرا خدای تعالی در جمیع افعالش حکیم است، از کردارش پرسش نشود اما از افعال آنها پرسش شود از کاری که می‌کند بازخواست نمی‌شود، و از آنان سؤال و بازخواست می‌شود (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) ([301]) ([302]).

ففي هذه الرواية بين أبو عبد الله (ع) أولاً بأن الله أتم الكلمات من ذرية الحسين (ع) إلى القائم (ع)، ثم أردف في جوابه الآخر بأن الله جعل الإمامة في عقب الحسين (ع) إلى يوم القيامة، ونفهم من هذا أن الله تعالى جعلها كلمة باقية في عقبه أي الإمام بعد الإمام المهدي (ع) التي تمت به (ع)، أي إمامة المهديين، أو قل مقام الهداية الذي يأتي بعد مقام الولاية أو الإمامة، ويكون هذا الفهم أقرب وأوضح إذا تحرر لنا أن القيامة لا تكون بعد موت الإمام المهدي (ع) مباشرة بل أن عمره الشريف في دولة العدل الإلهي قصير جداً كما بينته الروايات، وسيكون من بعده أئمة وحجج يقودون دولة العدل الإلهي التي وعد الله بها البشرية.

در این روایت امام صادق (ع) بیان کرده است: اولاً: خداوند کلمات را در فرزندان حسین (ع) تا روز قائم (ع) به اتمام رسانده است، سپس در پاسخ دیگرش بیان می کند: خداوند امامت را تا روز قیامت در فرزندان حسین (ع) قرار داده است، و از این می فهمیم که خداوند متعال آن را کلمه باقی در فرزندان قرار داده است، یعنی در امام بعد از امام مهدی (ع) که به واسطه ایشان (ع) به اتمام می رسد، یعنی امامت مهديين، یا بگو: مقام هدایت که بعد از مقام ولایت و امامت می آید، و این فهم نزدیک تر و روشن تر است، زمانی که برای ما مشخص شد که قیامت مستقیم بعد از مرگ امام مهدی (ع) نیست، بلکه عمر ایشان در دولت عدل الهی واقعاً کوتاه است، همان طور که روایات آن را بیان می کند، و بعد از ایشان امامان و حجت های است که دولت عدل الهی را که خداوند بشریت را به آن وعده داده است، رهبری می کنند.

فلا يتصور أن تكون دولة الإمام المهدي (ع) مرهونة بوجوده في الحياة فقط والذي روي أنه تسع أو تسع عشرة سنة أو ما يقارب ذلك، في حين أن البشرية عاشت آلاف السنين في دولة الظلم والطاغوت، بل إن الروايات تفيد أن دولة الإمام المهدي ستستمر إلى أزمان متطاولة جداً:

تصور نشود که دولت امام مهدی(ع) مرهون به وجود زندگی شریف ایشان فقط خواهد بود، مدتی که روایت شده نه سال یا نوزده سال یا نزدیک به این مدت است، درحالی که بشریت هزاران سال در دولت ستم و طاغوت زندگی کردند، بلکه روایات بیان می کند که دولت امام مهدی(ع) تا زمان های خیلی طولانی ادامه دارد:

عن یونس بن رباط، قال: سمعت أبا عبد الله(ع) يقول: (إن أهل الحق لم يزالوا منذ كانوا في شدة أما إن ذلك إلى مدة قليلة وعافية طويلة)
[303].

یونس بن رباط گوید: شنیدم امام صادق(ع) می فرمود: (همانا اهل حق از آن هنگام که در سختی و شدت بوده اند پیوسته در آن به سر خواهند برد، هان بدانید این کار تا مدت کوتاهی است، اما به عافیتی طولانی خواهد انجامید.) [304].

بل يستفاد من الروایات أن آخر المهديين الاثني عشر من ذرية الإمام المهدي(ع) يحكم (٣٠٩) سنة وبعد ذلك تكون الرجعة وتبدأ بخروج الإمام الحسين(ع):

بلکه از روایات استفاده می شود: که آخرین مهدیین از فرزندان امام مهدی(ع)، ۳۰۹ سال حکومت می کند و بعد از آن رجعت واقع می شود و با خروج امام حسین(ع) آغاز می شود:

عن جابر الجعفي، قال: (سمعت أبا جعفر(ع) يقول: والله ليمكن منا أهل البيت رجل بعد موته ثلاثمائة سنة يزداد تسعاً. قلت: متى يكون ذلك؟ قال: بعد القائم(ع). قلت: وكم يقوم القائم في عالمه؟ قال: تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتصر فيطلب بدم الحسين(ع) ودماء أصحابه، فيقتل ويسبي حتى يخرج السفاح) [305].

جابر بن یزید جعفی گوید: (شنیدم امام باقر(ع) می فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت سیصد سال به اضافه نه حتماً و بدون تردید حکومت خواهد کرد، گوید: به آن حضرت عرض کردم: این کی خواهد شد؟ فرمود: پس از وفات قائم(ع)، به آن حضرت عرض کردم: قائم(ع) چقدر در عالم باقی می ماند تا از دنیا برود؟ فرمود: نوزده سال، بعد منتصر خروج می کند و خون خواهی حسین(ع) و یارانش را می کند، می کشد و به اسارت می گیرد تا اینکه سفاح خروج کند) [306].

وهنا المنتصر هو الإمام الحسين(ع) والسفاح هو أمير المؤمنين(ع)، والإمام الحسين(ع) يخرج بعد حكم المهديين الاثني عشر من ذرية الإمام المهدي(ع)، أي إن الرجعة تبدأ بعد نهاية حكم المهدي الثاني عشر من أوصياء الإمام المهدي(ع)، وهذا المهدي الثاني عشر تكون مدة حكمه هو فقط (٣٠٩) فضلاً عن آبائه المهديين الأحد عشر، وهذا المهدي الثاني عشر يكون بلا عقب أي لا يكون له ولد؛ لأن الإمامة قد انتهت ويبدأ عالم الرجعة وهو عالم يختلف عن عالم حياتنا الدنيوية الآن:

منظور از منتصر در اینجا امام حسین(ع) و منظور از سفاح امیرالمؤمنین(ع) است، و امام حسین(ع) بعد از حکومت دوازده مهدیین از نسل امام مهدی(ع) خروج می کند، یعنی رجعت بعد از انتهای حکومت دوازدهمین مهدی از اوصیای امام مهدی(ع) می باشد، و این دوازدهمین مهدی مدت حکومتش فقط ۳۰۹ سال است، و این جدا از آبائش یازده مهدیین بوده، و دوازدهمین مهدی بدون فرزند است، یعنی برایش فرزندی نیست، چون امامت به پایان رسیده و رجعت آغاز شده است، و رجعت عالمی است که با عالم دنیوی الآن ما تفاوت دارد:

عن الحسن بن علي الخزاز، قال: (دخل علي بن أبي حمزة علي أبي الحسن الرضا(ع) فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم، فقال له: إني سمعت جدك

جعفر بن محمد (عليهما السلام) يقول: لا يكون الإمام إلا وله عقب. فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟ ليس هكذا قال جعفر(ع)، إنما قال جعفر(ع): لا يكون الإمام إلا وله عقب إلا الإمام الذي يخرج عليه الحسين بن علي (عليهما السلام) فإنه لا عقب له. فقال له: صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول) ([307]).

حسن بن علی خزاز می گوید: (علی بن ابی حمزه بر امام رضا(ع) وارد شد و به ایشان عرض کرد: شما امام هستی؟ فرمود: بله، به ایشان عرض کرد: من از جدتان جعفر بن محمد(ع) شنیدم که امام نیست مگر اینکه فرزند داشته باشد، فرمود: ای شیخ آیا فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی؟ جعفر(ع) این گونه نفرمود، جعفر(ع) فرمود: امام نیست مگر اینکه فرزند دارد، مگر امامی که حسین بن علی(ع) بر او خروج می کند، و ایشان فرزند ندارد. به ایشان عرض کرد: فدایتان شوم، راست گفتید، از جدتان این چنین شنیدم که فرمود) ([308]).

ويتضح معنى ذلك أكثر من خلال رواية أخرى في محاوره لعلي بن أبي حمزة البطائي مع الإمام الرضا(ع)، فقال البطائي للإمام الرضا(ع) في كلام طويل: (... إنا روينا أن الإمام لا يمضي حتى يرى عقبه، قال: فقال أبو الحسن(ع): أما رويتم في هذا الحديث غير هذا؟ قال: لا. قال: بلى والله لقد رويتم، إلا القائم، وأنتم لا تدرون ما معناه ولم قيل. قال له علي: بلى والله إن هذا لفي الحديث. قال أبو الحسن(ع): ويحك، كيف اجترأت على شيء تدع بعضه) ([309]).

این معنا از خلال روایت دیگر بیشتر روشن می شود، و آن گفتگوی علی بن ابی حمزه با امام رضا(ع) است، بطائنی به امام رضا(ع) در سخن طولانی می گوید: (... ما روایت کردیم که امام از دنیا نمی رود مگر اینکه فرزندش را ببیند، ابوالحسن(ع) فرمود: آیا در این حدیث مطلبی غیر از این نقل کردید؟ عرض کرد: خیر، فرمود: بله به خدا قسم این روایت را نقل کردید، مگر قائم(ع)؛ و شما معنای آن را نمی دانید و اینکه برای

چه گفته شده است، علی به ایشان عرض کرد: بله به خدا قسم این در حدیث است، ابوالحسن (ع) فرمود: وای بر تو، چگونه به چیزی جرئت کردی که بعضی از آن را ترک کردی؟ ([310]).

فانتبه وفقك الله إلى قول الإمام الرضا (ع): (وأنتم لا تدرون ما معناه ولم قيل)، فلو كان المقصود به هو الإمام المهدي لما خفي ذلك على رجل كعلي بن أبي حمزة البطائي الذي يمتاز بكثرة حفظه وروايته لحديث أهل البيت (ع)، وكيف يخفى عليه وأغلب الناس في ذلك الزمان تعرف أن المقصود بالقائم هو الإمام المهدي (ع)، إذن فما دام هذا المعنى (لا عقب له) قد خفي على علي بن أبي حمزة وغيره من الرواة فلا بد أن يكون المقصود به غير الإمام المهدي (ع) وهو آخر المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع)، وهذا هو الأمر الذي قصده الإمام الرضا (ع) بقوله: (وأنتم لا تدرون لما قيل وما معناه).

خدا تو را موفق کند، به فرموده امام رضا (ع) دقت کن: (و شما معنای آن را نمی دانید و اینکه برای چه گفته شده است)، اگر منظور امام مهدی (ع) بود، این مطلب بر مردی مانند علی بن ابی حمزه بطائنی پنهان نمی شد، فردی که به زیادی حفظ و روایت حدیث اهل بیت (ع) متمایز شده است، چگونه بر او پنهان بود در حالی که بیشتر مردم در آن زمان می دانستند که منظور از قائم امام مهدی (ع) است، بنابراین مادامی که این معنا (فرزندی ندارد) بر علی بن ابی حمزه و بقیه راویان پنهان بود، پس باید منظور از این فرد شخصی غیر از امام مهدی (ع) باشد، و این فرد آخرین مهديين از فرزندان امام مهدی (ع) است. این مسئله ای است که منظور امام رضا (ع) بود، با این فرموده اش: (و شما معنای آن را نمی دانید و اینکه برای چه گفته شده است).

ونرجع إلى مسألة: (وجعلها كلمة باقية في عقبه) ودلالاتها على المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع)، وأذكر رواية أخرى تؤيد هذا الفهم:

به مسئله (و آن را کلمه باقی در فرزندانش قرار دادیم) و دلالت آن بر مهدیین از فرزندان امام مهدی (ع) بازمی‌گردیم، و روایت دیگری ذکر می‌کنم که این فهم را تأیید می‌کند:

عن هشام بن سالم، قال: (قلت للصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام): الحسن أفضل أم الحسين؟ فقال: الحسن أفضل من الحسين. [قال:] قلت: فكيف صارت الإمامة من بعد الحسين في عقبه دون ولد الحسن؟ فقال: إن الله تبارك وتعالى أحب أن يجعل سنة موسى وهارون جارية في الحسن والحسين (عليهما السلام)، ألا ترى أنهما كانا شريكين في النبوة كما كان الحسن والحسين شريكين في الإمامة، وإن الله (عز وجل) جعل النبوة في ولد هارون ولم يجعلها في ولد موسى وإن كان موسى أفضل من هارون (عليهما السلام)، قلت: فهل يكون إمامان في وقت واحد؟ قال: لا، إلا أن يكون أحدهما صامتاً مأموماً لصاحبه، والآخر ناطقاً إماماً لصاحبه، فأما أن يكونا إمامين ناطقين في وقت واحد فلا. قلت: فهل تكون الإمامة في أخوين بعد الحسن والحسين (عليهما السلام)؟ قال: لا، إنما هي جارية في عقب الحسين (ع) كما قال الله (عز وجل): (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) [311]، ثم هي جارية في الأعتاب وأعتاب الأعتاب إلى يوم القيامة) [312].

هشام بن سالم می‌گوید: (به امام صادق (ع) گفتم: حسن افضل است يا حسين؟ فرمود: حسن (ع) از حسين (ع) افضل است. گوید گفتم: پس چگونه است که امامت پس از حسين (ع) در فرزندان وی است و نه در فرزندان حسن (ع)؟ فرمود: خدای تعالی خواسته است که سنت موسی و هارون را در حسن و حسين (ع) جاری سازد. آیا نمی‌بینی که آن دو در نبوت شریک بودند هم چنان که حسن و حسين (ع) در امامت

شریک بودند و خدای تعالی نبوت را در فرزندان هارون (ع) قرار داد نه در فرزندان موسی (ع)، گرچه موسی (ع) افضل از هارون (ع) بود، گفتم: آیا ممکن است در یک زمان دو امام باشند؟ فرمود: خیر، مگر آنکه یکی از آن دو خاموش باشد و از دیگری پیروی نماید و دیگری ناطق و پیشوای وی باشد، اما در یک زمان دو امام ناطق نخواهد بود، گفتم: آیا می شود پس از حسن و حسین (ع) دو برادر امام باشند فرمود: خیر و امامت در عقب حسین (ع) جاری است، همچنان که خدای تعالی فرموده است: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ) [313]، بعد از آن نیز در فرزندان و فرزندان فرزندان او تا روز قیامت جاری است) [314].

و عن عبد العلي بن أعين، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إن الله (عز وجل) خص علياً (ع) بوصية رسول الله (ص) وما يصيبه له، فأقر الحسن والحسين له بذلك، ثم وصيته للحسن وتسليم الحسين للحسن ذلك حتى أفضى الأمر إلى الحسين لا ينازعه فيه أحد له من السابقة مثل ماله، واستحقها علي بن الحسين لقول الله (عز وجل): (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) [315]، فلا تكون بعد علي بن الحسين إلا في الأعتاب وأعتاب الأعتاب) [316].

عبدالعلى بن اعين مى گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: (خداوند عز و جل، علی (ع) را به وصیت رسول (ص) اختصاص دادند و آنچه از آن حضرت به آن جناب رسید مال او مى باشد یعنی اموال رسول خدا و ماترک و آثار نبوت جملگی بعد از پیامبر (ص) از آن علی (ع) مى باشد و امام حسن و امام حسین (ع) نیز به این معنا اقرار نمودند، سپس علی (ع) وصیت فرمودند که آن ها از آن امام حسن (ع) بوده و امام حسین (ع) نیز آن ها را بدون هیچ گونه معارضه ای تسلیم امام حسن (ع) نمودند، تا وقتی که امر ولایت و امامت منتقل به حضرت سید الشهداء (ع) گردید در این هنگام تمام اموال و ودایع مذکور منتقل به آن جناب شد و احدی با حضرتش در آن به منازعه

برنخاست و پس از آن حضرت اموال به حضرت علی بن الحسین (ع) منتقل گردید و آن جناب مستحق آن‌ها شدند نه دیگری، به دلیل فرموده حق: (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) [317]، و پس از علی بن الحسین (ع) ودایع نبوت و امامت صرفاً در فرزندان و فرزندان فرزندان است) [318].

فلنا أن نسأل لماذا قال الإمام الصادق (ع): (في الأعقاب وأعقاب الأعقاب) حيث كرر كلمة الأعقاب مرتان! فإن كلمة الأعقاب جمع (عقب) وهي تصدق على التسعة المعصومين (ع) فلا يحتاج أن تكرر مرة ثانية، لكي يصح الكلام!! فلا بد من وجود فائدة ومعنى آخر لكلمة (الأعقاب) الثانية؛ لأن الأئمة (ع) لا يتكلمون بكلام زائد (وحاشاهم) وهم سادة البلاغة والفصاحة، وكما يقولون: (خير الكلام ما قل ودل). ومن تأمل في الرواية مع مقارنتها ببعض الروايات يجد أن معنى ذلك أن الإمامة بعد الحسين (ع) ستمر بمرحلتين تختلف أحدهما عن الأخرى بعض الشيء في الفضل، هما: مرحلة الإمامة، ومرحلة الهداية، أي أعقاب الأئمة وأعقاب المهديين بعد الإمام المهدي (ع)، ولذلك كرر الإمام الصادق (ع) كلمة الأعقاب مرتين (الأعقاب وأعقاب الأعقاب).

بر ماست که پرسیم: چرا امام صادق (ع) این سخن را فرمود: (في الأعقاب وأعقاب الأعقاب) (در فرزندان و فرزند فرزندان). چون کلمه اعقاب دو بار تکرار شده است، و کلمه اعقاب جمع عقب است، و آن بر نه معصوم (ع) صدق می‌کند، و برای این که سخن واضح شود نیازی نیست که دوباره تکرار کنم! در نتیجه باید فایده و معنای دیگری برای کلمه اعقاب دومی باشد، چون ائمه (ع) با سخن اضافه سخن نمی‌فرمایند، (حاشاهم) و آنان سروران بلاغت و فصاحت هستند، همان طور که می‌فرمایند: (بهترین سخن کلامی است که اندک و رساننده باشد). هر کسی که در این روایت دقت کند و آن را با بعضی از روایات مقایسه کند درمی‌یابد که معنای آن این است که امامت بعد از حسین (ع) در دو مرحله استمرار دارد و یکی از آنان با دیگری در

مقداری فضیلت تفاوت دارند: آن دو مرحله امامت و مرحله هدایت است، یعنی اعقاب ائمه و اعقاب مهتدیین بعد از امام مهتدی (ع) هستند، به همین خاطر امام صادق (ع) کلمه اعقاب را دو مرتبه تکرار کرد (الأعقاب وأعقاب الأعقاب).

واکتفی بهذا القدر حول هذا الشاهد.

به همین مقدار به عنوان شاهد کفایت می‌کنم...

• عن عمرو البکائی، عن کعب الأحبار، قال فی الخلفاء: (هم اثنا عشر، فإذا كان عند انقضائهم وأتی طبقة سالحة مد الله لهم فی العمر كذلك وعد الله هذه الأمة، ثم قرأ: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) [319])، قال: وكذلك فعل الله ببني إسرائيل، وليست بعزیز أن تجمع هذه الأمة يوماً أو نصف يوم، (وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ) [320]([321]).

• عمرو بکائی از کعب الاحبار نقل می‌کند که درباره خلفا گفت: (آنان دوازده نفرند که وقتی به پایان رسیدند و طبقه شایسته‌ای سرکار آمدند، خداوند عمر آنان را طولانی می‌کند، خداوند به این امت چنین وعده داده است، سپس این آیه را خواند: (خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده که آنان را جانشینان زمین کند، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشینان کرده بود) [322])، او گفت: خداوند با بنی اسرائیل هم‌چنین کرد و دشوار نیست که این امت را یک روز و یا یک نصف روز یکجا جمع

کند ، (و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمرند) ([323]) ([324]).

واخرج ابن أبي حاتم الرازي في تفسيره هذا الخبر باختلاف يسير بسنده عن عمرو البكالي، عن كعب الأحبار، قال: (هم اثنا عشر، فإذا كان عند انقضائهم فيجعل مكان اثني عشر اثنا عشر مثلهم، وكذلك وعد الله هذه الأمة، فقرأ: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) وكذلك فعل ببني إسرائيل. قوله تعالى: (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) ([325]).

ابن ابی حاتم رازی در تفسیرش این خبر را با کمی اختلاف آورده که با اسنادش از عمرو بکالی که از کعب الأحبار نقل می‌کند: (آنان دوازده نفر هستند، وقتی مدت آنان به پایان برسد خداوند به جای آن دوازده نفر، دوازده نفر مثل آنان قرار می‌دهد، و خداوند این امت را این چنین وعده داده است و (این آیه را) خواند: (خداوند به افرادی از شما که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند وعده داده است: همان طور که افراد قبلشان را به خلافت رساند، آنان را در زمین به خلافت می‌رساند) و با بنی اسرائیل این چنین رفتار نمود، سخن خداوند متعال: (و دینی که از آن خشنود است را برای آنان تمکین می‌بخشد)) ([326]).

وهذا الخبر وإن كان مروى عن كعب الأحبار إلا أنه موافق لما روي عن أهل البيت (ع) ، وهو يدل - بلفظ الصدوق - على وجود طبقة صالحة من الخلفاء بعد الإمام المهدي (ع)، والخلفاء والحجج على الناس لا بد أن يكونوا معصومين، ومن أوصياء الرسول (ص) وبالخصوص من ذرية الإمام الحسين (ع) وبالأخص من ذرية الإمام المهدي (ع)؛ لأن الإمامة في الأعقاب وأعقاب الأعقاب إلى يوم القيامة كما نصت روايات متواترة، إذن فلا يمكن أن يكونوا غير المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع) المنصوص

عليهم بوصية الرسول محمد(ص) وبروايات متواترة معنى عن أهل البيت(ع).

هرچند این روایت از کعب الاحبار روایت شده، ولی با روایات اهل بیت(ع) موافق است، و آن بر لفظ صدوق (روایت اول) دلالت می‌کند که گروه شایسته‌ای از خلفا بعد از امام مهدی(ع) وجود دارند، و خلفا و حجت‌های بر مردم باید معصوم باشند، و از اوصیای رسول(ص) و به‌خصوص از نسل امام حسین(ع) و به‌خصوص از نسل امام مهدی(ع) باشند، چون امامت تا روز قیامت در فرزندان و فرزند فرزندان است، همان‌طور که روایات متواتر به آن تصریح می‌کند. بنابراین امکان ندارد که آنان افرادی غیر از مهدیین از نسل امام مهدی(ع) باشند، افرادی که با وصیت رسول الله(ص) و روایات متواتر معنوی از اهل بیت(ع) به آنان تصریح شده است.

وأما بلفظ - الرازي - فهو ينص على مجيء اثني عشر خليفة بعد الأئمة الاثني عشر وأنهم وعد الله تعالى.

اما با لفظ رازی (روایت دوم) و آن برآمدن دوازده خلیفه بعد از دوازده ائمه(ع) تصریح می‌کند، و این که آنان وعده خداوند متعال هستند.

وإلى هنا أكتفي من إيراد الأخبار التي تشير إلى المهديين من أوصياء الإمام المهدي(ع)، وإلا فهي كثيرة، وأعرضت عن ذكر الروايات التي تنص على المهديين وعلى ذرية الإمام المهدي(ع)؛ لأنها معلومة عند الإخوة الأنصار، ولأنها مسطرة ومشروحة في عدة كتب من إصدارات أنصار الإمام المهدي(ع).

تا اینجا به آوردن روایات اشاره‌کننده به مهدیین از اوصیای امام مهدی(ع) کفایت می‌کنم وگرنه آن‌ها زیاد هستند، و از ذکر روایاتی که بر مهدیین و بر نسل امام

مهدی(ع) تصریح می کند خودداری کردم، چون آن ها در نزد برادران انصار مشخص است، و آن ها در تعدادی از کتب انصار امام مهدی(ع) نوشته و شرح داده شده است.

ج: وأما الرواية التي ربما توهم بأنها تتعارض مع روايات المهديين(ع) والتي نصها: (... وهم الذين قال رسول الله(ص): لما أسري بي إلى السماء وجدت أساميهم مكتوبة على ساق العرش بالنور اثني عشر اسماً، منهم علي وسبطاه، وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة القائم، فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة والطهارة، والله ما يدعيه أحد غيرنا إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس وجنوده...).

ج: اما روایتی که پنداشته شده که با روایات مهديين(ع) در تعارض است، متن آن عبارت است از: (... و آنان افرادی هستند که رسول الله(ص) فرمود: زمانی که مرا به آسمان بردند، نام های آنان را در ساق عرش با نور نوشته شده دیدم، دوازده نام بود، یکی از آنان علی و دو فرزندش بودند، و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی محسن و حجت قائم هستند، این ائمه از اهل بیت برگزیده و پاک هستند، به خدا قسم فردی غیر از آنان آن را ادعا نمی کند مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی او را با ابلیس و سربازانش محشور می کند...).

فالكلام عنها كالتالي:

سخن از آن مانند روایت زیر است:

. قوله(ع): (... لما أسري بي إلى السماء وجدت أساميهم مكتوبة على ساق العرش بالنور اثني عشر اسماً، منهم علي وسبطاه، وعلي ومحمد وجعفر

وموسى وعلی ومحمد وعلی والحسن والحجة القائم...).

• و فرموده اش: (زمانی که مرا به آسمان بردند، نام های آنان را در ساق عرش با نور نوشته شده دیدم، دوازده نام بود، یکی از آنان علی و دو فرزندش بودند و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم هستند).

بغض النظر عن أي شيء فالرواية إلى هنا لا تختلف عن الروايات التي تعدد الأئمة الاثني عشر إلى القائم على أنهم أوصياء الرسول(ص)، وقد تقدم أن هكذا روايات عندما تثبت الأئمة الاثني عشر فهذا لا يعني نفي المهديين الاثني عشر، وكما تقدم أن أثبات شيء لا يعني نفي ما عداه.

بدون در نظر گرفتن هر چیزی، روایت تا اینجا با روایاتی که دوازده ائمه (ع) را تا قائم (ع) می شمارد و این که آنان اوصیای رسول الله (ص) هستند تفاوتی ندارد و قبلاً بیان کردیم که این چنین روایاتی، زمانی که ثابت می کنند ائمه دوازده نفرند، به معنای نفی دوازده مهدیین نیست، همان طور که گذشت: اثبات چیزی نفی مطالب غیر آن را نمی کند.

• وقوله(ع): (... فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة والطهارة...)، تقدم أن مقام الإمامة غير مقام الهداية، وإثبات عدد الأئمة لا يعني نفي عدد المهديين فلا تعارض في المقام. أي عندما يكون الكلام عن الأئمة وعددهم لا يعني هذا نفي المهديين أو إن الأوصياء والحجج هؤلاء لا غيرهم.

• و فرموده اش (ع): (این ائمه از اهل بیت برگزیده و پاک هستند)، بیان شد که مقام امامت غیر از مقام هدایت است، و اثبات عدد ائمه به معنای نفی تعداد مه‌دیین نیست، در نتیجه تعارضی در اینجا نیست؛ یعنی وقتی سخن در مورد ائمه و تعداد آنان است، این به آن معنا نیست که مه‌دیین نفی می‌شوند یا اوصیاء و حجت‌ها فقط آن‌ها هستند و غیر از آنان نیستند.

• وقوله (ع): (... والله ما يدعيه أحد غيرنا إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس وجنوده...)، هكذا وردت في دلائل الإمامة الذي نقل عنه العلامة المجلسي: (غيرنا) وليس (غيرها) ولا (غيرهم)، وكذلك في إلزام الناصب ومعجم أحاديث الإمام المهدي (ع) وموسوعة الإمام الجواد (ع). فهي بلفظ (غيرها) في البحار فقط والمصدر الذي ينقل عنه صاحب البحار، العبارة بلفظ (غيرنا) كما قدمت عن كتاب كفاية الأثر. وعلى هذا فهي لا تنفي المهديين (ع)؛ لأن الكلام ناظر إلى نفى الإمامة عن ذرية الإمام الحسن (ع) كما في صدر الرواية، ورداً على من يزعم أن الإمامة تستمر في عقب الحسن والحسين ولا تختص بعقب الحسين (ع)، وحتى لو عممنا الكلام فهو في مقام نفى الإمامة عن غير أهل الصفة والطهارة من أوصیاء الرسول محمد (ص)، وكما هو معلوم أن المهديين من أهل الصفة والطهارة ومن أوصیاء الرسول محمد (ص) المنصوص عليهم بوصيته ليلة وفاته وفي غيرها من الروایات المتواترة معنی، وهم من أوصیاء الإمام المهدي (ع) والحجج على الناس بعده.

• و فرموده‌اش (ع): (به خدا قسم فردی غیر از آنان آن را ادعا نمی‌کند مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی او را با ابلیس و سربازانش محشور می‌کند)، در کتاب دلائل الامامه که علامه مجلسی از آن نقل کرده نیز چنین آمده است: (غیرنا) (غیر ما) و نه (غیرها) (غیر آن) و نه (غیرهم) (غیر آنان). هم‌چنین در کتاب الزام الناصب و معجم احادیث امام مهدی (ع) و موسوعه امام جواد (ع) نیز این چنین است. روایت با لفظ (غیرها) (غیر آن) فقط در بحار و منبعی که صاحب بحار از آن نقل کرده، عبارت با لفظ (غیرنا) (غیر ما) همان‌طور که از کتاب کفایة الاثر بیان کردم؛ بنابراین روایت، مهدیین (ع) را نفی نمی‌کند، چون سخن ناظر به نفی امامت از نسل امام حسن (ع) است، همان‌طور که در آغاز روایت است، و پاسخی است به فردی که گمان می‌کند امامت در فرزندان حسن و حسین (ع) ادامه دارد و به فرزندان حسین (ع) اختصاص ندارد. حتی اگر سخن را عمومیت ببخشیم این روایت در مقام نفی امامت از افرادی به غیر از اهل برگزیده و پاکی از اوصیای رسول الله (ص) می‌باشد، کسانی که در وصیت شب وفات ایشان (و در غیر آن در روایات متواتر معنوی به آنان تصریح شده است و آنان اوصیای امام مهدی (ع) و حجت‌های بر مردم بعد از ایشان هستند).

هذا فضلاً عن ما تقدم ذكره من أن أهل البيت (ع) تعدوا إخفاء ذكر مسألة المهديين (ع) واعتمدوا الإشارة والتلميح والنص الغير ملفت للنظر بصورة جلية ... لحكمة بالغة - كما تقدم تفصيله - .

این مطلب علاوه بر چیزی است که گذشت، به اینکه اهل بیت (ع) به صورت عمدی خواستار پنهان کردن مسئله مهدیین (ع) بودند و بر اشاره کردن و کنایه و نص اعتماد کردند تا به صورت آشکار به آنان جلب توجه نشود. به خاطر حکمت مشخصی که تفصیل آن گذشت.

وحتى لو قلنا إن معنى الكلام: لا يدعيه أحد غير هؤلاء الاثني عشر...، فهو أيضاً ناظر إلى مقام الإمامة لا الهداية، وإلا فمقام الهداية ثابت بروايات عديدة لا يمكن ردها أبداً، وعلى أقل تقدير لا بد أن نرجع متشابه كلام أهل البيت (ع) إلى محكمه، ولا نتبع المتشابه فقط، وروايات المهديين صريحة ومحكمة وواضحة الدلالة بأن بعد الإمام المهدي (ع) اثنا عشر مهدياً حجج على الخلق.

اگر بگوییم معنای سخن این است که: فردی غیر از این دوازده فرد ادعا نمی‌کنند، و آن نیز ناظر به مقام امامت است و نه هدایت، وگرنه مقام هدایت با روایات بسیاری ثابت است که اصلاً نمی‌توان آن را رد کرد، حداقل باید کلام متشابه اهل بیت (ع) را به محکم آن برگردانیم و فقط از متشابه دنباله‌روی نکنیم و روایات مهدیین صریح و محکم هستند و دلالتشان روشن است به این که بعد از امام مهدی (ع) دوازده مهدی حجت‌های بر خلق هستند.

فعن الإمام الرضا (ع) أنه قال: (من رد متشابه القرآن إلى محكمه فقد هدي إلى صراط مستقيم، ثم قال (ع): إن في أخبارنا محكماً كمحكم القرآن، ومتشابهاً كمتشابه القرآن، فردوا متشابهها إلى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمها فتضلوا) (327).

امام رضا (ع) فرمود: (فردی که متشابه قرآن را به محکم آن برگرداند به راه مستقیم هدایت یافته است، سپس فرمود: در خبرهای ما روایات محکمی مانند محکم قرآن

است و روایات متشابهی مانند متشابه قرآن است، متشابه آن را به محکم آن برگردانید و از متشابه (به غیر از محکم) آن دنباله روی نکنید، چون گمراه می شوید) [328].

أما اللفظ الذي أوردته أخي في سؤالك وهو (فلا يدعيه أحد غيرهم) فلم أجده في شيء من المصادر أبداً. وهو أيضاً لا يعارض المهديين؛ لأنه عائد على مقام الإمامة، وهذا المقام للإمامة الاثني عشر كما نصت وصية الرسول(ص): (يا علي، إن من بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً).

برادرم لفظی که در سؤالت آوردی: (فردی غیر از آنان ادعا آن را نمی کند) اصلاً آن را در هیچ یک از منابع نیافتم. هم چنین آن با مهدیین تعارضی ندارد، چون به مقام امامت باز می گردد، و این مقام برای دوازده ائمه (ع) است، همان طور که وصیت رسول (ص) به آن تصریح می کند: (ای علی، بعد از من دوازده امام و پس از آنان دوازده مهدی هستند).

وملخص القول: إن الرواية في صدد نفي أن تكون الإمامة في عقب الإمام الحسن أو عقب غيره وتحصرها في عقب الحسين(ع) ، وأوصياء الإمام المهدي(ع) من عقب الحسين ومن أهل البيت(ع)، فالرواية أصلاً لا علاقة لها بنفي إمامة المهديين(ع).

خلاصه سخن: روایت در صدد نفی امامت در فرزندان امام حسن (ع) یا فرزندان غیر اوست، و آن را فقط محصور در فرزندان حسین (ع) می کند و اوصیای امام مهدی (ع) از فرزندان حسین (ع) و از اهل بیت (ع) هستند، اصلاً این روایت ارتباطی به نفی امامت مهدیین (ع) ندارد.

ج س ۳: قولك: (لدي سؤال حول أنه هل يملئ الله لجميع الخلق ومنهم المؤمنين والمخلصين الذين يريدون أن يعبدوه من حيث أمرهم وهو خليفة الله، حيث يقول (عزوجل): يمدهم في طغيانهم يعمهون، وخوار العجل الذي جعله الله فتنة لبني إسرائيل، فهل من الممكن أن يزيد الله من يؤمن بدعوة يعتقد بأنها حق بأن يزيده ويكيد له ويمده في طغيانه ولو بدرجة أن يأتي الرسول ويخبره أنه على حق ولكن هو على باطل كخوار العجل والإمداد بالطغيان ونملي لهم أن كيدي متين، فهل هذا ممكن من هذا الباب؟)

ج س ۳: سخن شما: (سؤالی دارم، در این مورد که آیا خداوند به همه آفریده‌ها فرصت می‌دهد، از جمله‌ی مؤمنین و مخلصینی که از جایی که دستور داده شده و می‌خواهند او را بپرستند، و او خلیفه خداست، آنجایی که می‌فرماید: آنان را در طغیان‌شان ننگه می‌دارد، و صدای گوساله که خداوند آن را فتنه‌ای برای بنی اسرائیل قرار داد، آیا امکان دارد خداوند فردی را که به دعوتی ایمان دارد و معتقد است که آن حق است و اعتقادش را زیاد نماید و او را بفریبید و او را در طغیان‌ش ننگه دارد تا درجه‌ای که رسول بیاید و به او خبر دهد که او برحق است با اینکه وی در باطل باشد، مانند صدای گوساله و ننگه‌داشتن در طغیان و آنان را در طغیان ننگه می‌داریم فریب من محکم است، آیا این مورد، امکان دارد؟)

الجواب:

أ- قال تعالى: (يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) [329].

جواب:

أ- خداوند متعال می‌فرماید: (خدا می‌خواهد برای شما توضیح دهد، و سنت کسانی را که پیش از شما بوده‌اند به شما بنمایاند، و بر شما ببخشد، و خدا دانای حکیم است) ([330]).

وقال تعالى: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) ([331]).

خداوند متعال می‌فرماید: (افرادی که در مورد ما جهاد می‌کنند، آنان را به راه‌هایمان هدایت می‌کنیم، و خداوند با نیکوکاران است) ([332]).

فالله تعالى عند حسن ظن عبده المؤمن وهو أحن عليه من أمه وأبيه، ورحمته سبقت غضبه، وحاشاه أن يضل من استهداه أو يخيب من رجاه، وقد ورد في أدعية أهل البيت (ع): (يا دليل المتحيرين)، (يا دليل من لا دليل له)، (يا عماد من لا عماد له)، (يا سند من لا سند له).

خداوند متعال نزد حُسن ظن بنده مؤمنش است و ایشان از مادر و پدر به او مهربان‌تر است و رحمتش بر خشمش سبقت گرفته است، از خداوند به دور است که کسی که طلب هدایت کند را گمراه نماید و یا فردی که به او امیدوار است را ناامید کند، در دعاهای اهل بیت (ع) آمده است: (ای راهنمای سرگردانان)، (ای راهنمای فردی که راهنمایی ندارد)، (ای تکیه‌گاه فردی که تکیه‌گاه ندارد)، (ای اعتماد فردی که اعتمادی ندارد).

فنحن المذنبين إن تعلق بنا تائه ويريد معرفة الطريق فلا نتعمد غشه وإضلاله، فكيف بالله تعالى، وكما قال نبي الله عيسى (ع) ما معناه: (من منكم يطلب منه ابنه خبزاً فيعطيه حجراً... فإذا كنتم أنتم الخاطئون لا تفعلون ذلك فكيف بالله تعالى؟).

اگر کسی از ما گناه کاران شناخت راه را بخواهد، سعی در فریب و گمراهی او نمی‌کنیم، چه برسد به خداوند متعال، همان‌طور که مضمون سخن پیامبر خدا عیسی (ع) است: (کدام یک از شما فرزندش از او نان می‌خواهد ولی به او سنگ می‌دهد؟ وقتی شما خطا کاران این‌گونه نیستید، چگونه خداوند متعال این کار را می‌کند؟).

وإذا قلنا خلاف ذلك فلا يبقى أحد يثق بالله تعالى وهدايته، بل لا يثق أحد بكلام المعصوم فأيضاً توسوس النفس لعله أراد ضلالي وليس هدايتي !!

اگر خلاف این را بگوییم، فردی نمی‌ماند که به خداوند متعال و هدایت او اعتماد داشته باشد، بلکه فردی به سخن معصوم نیز اعتماد نمی‌کند و نفس دچار وسوسه می‌شود که شاید قصد گمراهی مرا دارد و قصد هدایت مرا نداشته است!

نعم، من ترك حجة الله الظاهر وترك الحق البين واتبع الهوى والضلal، فهنا يمكن أن يضلهم الله تعالى؛ لأنهم قد أقيمت عليهم الحجة من الله تعالى في إتباع النبي أو الإمام الفلاني ... ثم تركوا هذا الحق الواضح واتبعوا الشبهات استجابة للهوى وإبليس وجنده من الإنس والجن.

بله هر فردی که حجت آشکار خدا و حق آشکار را ترک کند و از هوا و گمراهی دنباله‌روی کند، در اینجا امکان دارد خداوند متعال آنان را گمراه کند، چون حجت بر آنان از سوی خداوند متعال در تبعیت از پیامبر یا فلان امام تمام شده است. سپس این حق روشن را ترک کردند و به خاطر استجابات هوا و هوس و ابلیس و سربازانش از جن و انسان، از شبهات تبعیت نمودند.

وموضوع السامري والعجل وبنو إسرائيل هو من هذا القبيل؛ لأنهم تركوا خليفة موسى (ع) المنصب عليهم ونسوا أو تناسوا الحجج والبراهين والمعاجز التي رأوها بأعينهم من موسى وهارون (عليهما السلام) واتبعوا السامري وعجله، فهم حينئذ يستحقون زيادة الإضلال؛ لأنهم في حقيقتهم قد ضلوا بعد إقامة الحجة عليهم، وتركوا طاعة نبي الله وخليفته، بل وخالفوا حتى فطرتهم وعقلهم، فالله تعالى أصلاً لم يضل بني إسرائيل ولن يضل أحداً أبداً وحاشاه من ذلك، بل إن بني إسرائيل هم الذي أضلوا أنفسهم فجاءتهم العقوبة بزيادة ضلالهم ... فالعقاب منه دنيوي ومنه أخروي، أي خزي في الدنيا قبل خزي الآخرة.

موضوع سامري وگوساله و بنی اسرائیل از این قبیل است، چون آنان موسی (ع) خلیفه خدا فردی که برای آنان نصب شده بود را ترک کردند، و فراموش کردند، یا خود را نسبت به حجت‌ها و برهان‌ها و معجزه‌هایی که با چشمانشان از موسی و هارون (ع) دیدند به فراموشی زدند، و از سامری و گوساله‌اش دنباله‌روی کردند، آنان در این هنگام مستحق زیادی گمراهی هستند، چون آن‌ها در حقیقت بعد از اقامه حجت بر آنان گمراه شدند و اطاعت از پیامبر خدا و خلیفه‌اش را ترک کردند، بلکه حتی با فطرت و عقلشان مخالفت کردند. اصلاً خداوند متعال بنی اسرائیل را گمراه نکرد و ابداً فردی را گمراه نکرد و خدا از این مطلب به دور است، بلکه این بنی اسرائیل بودند که خودشان را گمراه کردند و با زیاد شدن گمراهی‌شان عقوبت برای آنان آمد. برخی از عذاب‌های خدا دنیوی و برخی اخروی هستند، یعنی خواری در دنیا قبل از خواری آخرت است.

أما عند مجيء نبي عن الله تعالى أو إمام ، أو كما في زماننا عندما يأتي شخص مرسلًا عن الإمام المهدي (ع)، فلا يمكن ولا يتوقع أن يضل الله المؤمنين عندما يلجئوا إليه ليهديهم إلى صدق أو كذب هذا، فهل هؤلاء المساكين تركوا حجة الله المنصب عليهم، أم أن الرسول دعاهم

إلى إنكار إمام الزمان وحجة الله على الخلق حتى يستحقوا الإضلال،
وكيف يقبل العاقل أن يقيس هؤلاء ببني إسرائيل الذين تركوا نبیین من
أنبياء الله واتبعوا السامري وعبدوا جماداً لا يضر ولا ينفع بعد أن رأوا
المعاجز بأعينهم؟؟!!!!!!

اما هنگام آمدن پیامبر یا امامی از سوی خداوند متعال، یا همان طور در زمان ما،
فردی از سوی امام مهدی(ع) می آید، امکان ندارد که خداوند مؤمنین را گمراه کند،
زمانی که به او پناه می برند تا آنان را به راستی یا دروغ بودن او راهنمایی کند. آیا این
افراد مسکین، حجت منصوب شده خداوند بر خودشان را ترک کردند، یا این که
فرستاده، آنان را به انکار امام و حجت خداوند بر مردم دعوت کرد تا مستحق گمراهی
شوند؟ چگونه عاقل قبول می کند که این افراد را با بنی اسرائیلی مقایسه کند که
پیامبری از پیامبران خدا را ترک نمودند و از سامری دنباله روی کردند و از جمادی
دنباله روی کردند که نه زیان و نه نفعی می رساند، بعد از این که آنان معجزه ها را با
چشمانشان دیدند؟!

وهل على هذا الحال يبقى عندنا ضابطة لمعرفة هداية الله من وساوس
الشيطان؟؟!!!

بنابراین ، آیا ملاکی برای شناخت هدایت خداوند از وسوسه های شیطان باقی
می ماند؟!

فالقول بأن الله يضل أحداً يلجأ إليه غير صحيح أبداً، بل هو كفر
صريح بالله تعالى، قال تعالى: (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ)
([333])، بل حتى الذين يضلون أنفسهم لا يواخذهم الله تعالى إلا بعد أن
أقيمت عليهم الحجة البالغة من الله تعالى، قال تعالى: (مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا

يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (334).

این سخن که خداوند فردی را که به او پناه برده را گمراه می‌کند، اصلاً صحیح نیست، بلکه کفر آشکار به خداوند متعال است؛ خداوند متعال فرمود: (قدر خدا را چنان که درخور اوست نشناختند. در حقیقت، خداست که نیرومند شکست‌ناپذیر است) ([335])، حتی افرادی که خودشان را گمراه می‌کنند، خداوند متعال آنان را مؤاخذه نمی‌کند، مگر بعد از این که حجت بالغه بر آنان از سوی خداوند متعال اقامه شود؛ خداوند متعال می‌فرماید: (هر کس به راه آمده تنها به سود خود به راه آمده و هر کس بیراهه رفته تنها به زیان خود بیراهه رفته است؛ و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و ما تا پیامبری برنینگیزیم، به عذاب نمی‌پردازیم) ([336]).

فَاللَّهُ (عزوجل) لَا يَرِيدُ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَالضَّلَالَ وَلَا يَرْضِيهِ، وَإِنَّمَا النَّاسُ هُمْ مَنْ يَعْضُونَ عَنِ اللَّهِ وَيَحَارِبُونَهُ، وَهَٰكَ أَخِي هَذِهِ الْآيَاتُ الْكَرِيمَةُ الَّتِي يَجِبُ أَنْ نَتَدَبَّرَهَا بِتَأَمُّلٍ:

خداوند عزوجل از بندگانش کفر و گمراهی را نمی‌خواهد و از آن خشنود نیست، مردم هستند که از خدا دوری می‌کنند و با او دشمنی می‌کنند. برادرم با دقت در این آیات کریمه تدبر کن:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (... نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) ([337]).

خداوند متعال می‌فرماید: (خدا را فراموش کردند، پس فراموش‌شان کرد. در حقیقت، این منافقانند که فاسق‌اند) ([338]).

(اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ) ([339]).

خدا ریشخندشان می‌کند و آنان را در طغیان‌شان فرو می‌گذارد تا سرگردان شوند)
.[340]

(وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) .[341]

(و نقشه کشیدند؛ و خداوند چاره‌جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره‌جویان است)
.[342]

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ...) .[343]

(با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد) .[344]

(يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ)

.[345]

(با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند؛ ولی جز بر خویشان نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند)

.[346]

(الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) .[347]

(آن‌هایی که از مؤمنان اطاعت‌کار، در صدقات‌شان عیب‌جویی می‌کنند و کسانی را که جز به مقدار توانائی خود دسترسی ندارند، مسخره می‌نمایند، خدا آن‌ها را مسخره می‌کند و برای آن‌ها عذاب دردناکی است!) .[348]

ولنعترف من معين آل محمد(ع) في بيان هذه الآيات في الرواية الآتية:

جهت بیان این آیات از چشمه زلال خاندان محمد(ع) در روایت ذیل استفاده می‌کنیم:

علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن الرضا علي بن موسى (عليهما السلام)، قال: (سألته عن قول الله (عزوجل): (سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ)، وعن قول الله (عزوجل): (اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ)، وعن قوله: (وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ)، وعن قوله: (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ)، فقال: إن الله تبارك وتعالى لا يسخر ولا يستهزئ ولا يمكر ولا يخادع، ولكنه (عزوجل) يجازيهم جزاء السخرية وجزاء الاستهزاء، وجزاء المكر والخديعة، تعالى الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً) [349].

علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش، از رضا علی بن موسی(ع) روایت می‌کند و می‌گوید: (از امام رضا(ع) در مورد سخن خداوند پرسیدم: (خداوند آنان را مسخره می‌کند)، و از سخن خداوند: (خداوند آنان را به استهزاء می‌گیرد)، و از سخن خداوند: (آنان حيله کردند و خداوند حيله نمود)، و از سخن خداوند: (خدا را می‌فریبند و او آنان را می‌فریبد)، فرمود: خداوند تبارک و تعالی مسخره نمی‌کند و به استهزاء نمی‌گیرد و فریب نمی‌دهد و خُده نمی‌کند، اما در قبال مسخره و سبک‌شماری و مکر و نیرنگ و فریب‌بندگان ناشایست خویش پاسخی مطابق کردارشان داشته، خداوند از سخنانی که ستمکاران در مورد او می‌گویند منزّه و والاتر است) [350].

ولنطلع على مدى رحمة الله تعالى بعباده وحرصه على قلوبهم من العجب والرياء ... الخ:

و به مقدار رحمت خداوند متعال به بندگان و حرص و عجب و ریای ایشان بر دل‌هایشان می‌نگریم. الخ.

عن أبي عبيدة الحذاء، عن أبي جعفر (ع)، قال: (قال رسول الله (ص): قال الله (عزوجل): إن من عبادي المؤمنين لمن يجتهد في عبادتي فيقوم من رقادته ولذيقه وساده فيتهد في الليالي ويتعب نفسه في عبادتي فأضربه بالنعاس الليلة والليلتين نظراً مني له وإبقاء عليه فينام حتى يصبح ويقوم وهو ماقت لنفسه زار عليها، ولو أخلي بينه وبين ما يريد من عبادتي لدخله من ذلك العجب فيصيره العجب إلى الفتنة بأعماله ورضاه عن نفسه حتى يظن أنه قد فاق العابدين، وجاز في عبادته حد التقصير فيتباعد مني عند ذلك وهو يظن أنه يتقرب إليّ) ([351]).

أبي عبيدة حذاء از ابي جعفر (ع) روايت می‌کند که حضرت فرمودند: (رسول الله (ص) فرمود: خداوند فرمود: بعضی از بندگان من در پرستش من تلاش می‌کنند و از رختخوابشان برمی‌خیزند و از لذت خوابش می‌گذرد، شب‌زنده‌داری می‌کند و بدنش را در عبادت من به‌سختی می‌اندازد، و یک شب یا دو شب خواب‌آلودگی می‌کشد، به خاطر نگاه کردن من به او و باقی گذاشتن او، می‌خوابد تا اینکه صبح می‌شود و بلند می‌شود، درحالی‌که به خودش خشمگین است، اگر من اجازه می‌دادم مرا عبادت نماید، از این عبادت عجب وارد او می‌شد و این عجب باعث فتنه در کارهایش می‌شد و اینکه از خودش خشنود باشد تا اینکه گمان می‌کند از عبادت‌کنندگان شده است و در عبادت از حد کوتاهی عبور می‌کند و در نتیجه در آن زمان از من دور می‌شود، ولی خودش فکر می‌کند که به من نزدیک می‌شود) ([352]).

عن النبي (ص)، عن جبرئيل، عن الله (عزوجل)، قال: (قال الله تبارك وتعالى: من أهان ولياً لي فقد بارزني بالمحاربة، وما ترددت في شيء أنا

فاعله مثل ما ترددت في قبض نفس المؤمن يكره الموت وأكره مساءته ولا بد له منه، وما تقرب إلي عبدي بمثل أداء ما افترضت عليه، ولا يزال عبدي يتنفل لي حتى أحبه، ومتى أحببته كنت له سمعاً وبصراً ويداً وموئيداً، إن دعائي أجبته، وإن سألني أعطيته، وإن من عبادي المؤمنين لمن يريد الباب من العبادة فأكفه عنه لئلا يدخله عجب فيفسده ذلك، وإن من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح إيمانه إلا بالفقر ولو أغنيته لأفسده ذلك، وإن من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح إيمانه إلا بالغناء ولو أفقرته لأفسده ذلك، وإن من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح إيمانه إلا بالسقم ولو صححت جسمه لأفسده ذلك، وإن من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح إيمانه إلا بالصحة ولو أسقمته لأفسده ذلك، إني أدبر عبادي لعلمي بقلوبهم، فإني عليم خبير) [353].

پیامبر اکرم (ص) از جبرئیل از الله روایت می کند: (خداوند تبارک و تعالی فرمود: هر فردی به ولی من اهانت کند، با من به جنگ پرداخته است و در انجام دادن چیزی مردد نمی شوم مانند مردد شدن در قبض نفس مؤمن که از مرگ بدش می آید و من از بدی او کراهت دارم، ولی باید او از دنیا برود و بنده ام به واسطه چیزی مانند انجام چیزی که بر او واجب کردم به من نزدیک نشده است و بنده ام دائماً مستحبات را انجام می دهد تا اینکه او را دوست می دارم و هر زمانی او را دوست بدارم گوش و چشم و دست و تأیید کننده او می شوم، اگر مرا بخواند پاسخش را می دهم و اگر از من درخواست کند به او عطا می کنم و بعضی از بندگان مؤمن من هستند که درخواست گونه ای از عبادت را می نمایند، ولی من او را از آن باز می دارم، تا عجب وارد او نشود، و عجب او را فاسد کند و بعضی از بندگان مؤمن من هستند که ایمانش فقط با فقر نیکو می شود و اگر او را بی نیاز کنم باعث فساد او می شود و بعضی از بندگان مؤمن من هستند که ایمانش فقط با بی نیازی نیکو می شود و اگر او را فقیر کنم باعث فساد او می شود و بعضی از بندگان مؤمن من هستند که ایمانش فقط با بیماری نیکو می شود و اگر جسمش را صحت ببخشم باعث فساد او می شود و بعضی از بندگان من هستند که

ایمانش فقط با صحت نیکو می‌شود و اگر او را بیمار کنم باعث فساد او می‌شود، من بندگانم را تدبیر می‌کنم، چون به دل‌های آنان آگاهی دارم، من دانا و خُبره هستم.)

[354]

بل حتى صاحب الذنوب والمعاصي بل حتى صاحب الضلال إذا توجه لله بقلب سليم وطلب منه الهداية فهيهات أن يضلّه الله تعالى أو أن يغشه ويريه الباطل على أنه حق، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

حتی صاحب گناهان و معاصی و حتی صاحب گمراهی اگر به خداوند با دل سلیم توجه کند و از او درخواست هدایت کند، محال است خداوند متعال او را گمراه کند یا او را فریب دهد و باطل را به‌عنوان حق به او نشان دهد، خداوند واقعاً از آن به دور است.

ثم إن المؤمن يرى بعين الله تعالى أو لا بد أن يكون له طريقاً له مع الله تعالى، والذي يفرع إلى الله تعالى عند الشدائد والملمات فهذا دليل ثقته بالله تعالى واعتماده عليه، والذي يثق بالله ويتقي الله يجعل له فرقاناً يفرق به بين الحق والباطل، وإلا فلنترك عبادة الله ونعبد الأحجار - والعياذ بالله -.

هم‌چنین انسان مؤمن با چشم خداوند متعال نگاه می‌کند، باید راهی برای او با خداوند متعال باشد و فردی که در زمان شدائد و سختی‌ها به خداوند پناه می‌برد، این دلیل تکیه و اعتماد وی به خداوند متعال است و فردی که به خداوند اعتماد دارد و از او می‌ترسد، خداوند برایش فرقانی برای شناخت حق از باطل قرار می‌دهد، وگرنه عبادت خداوند را باید ترک کنیم و سنگ‌ها را بپرستیم، پناه بر خدا.

قال تعالى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) [355].

خداوند متعال می‌فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ و گناهانتان را می‌پوشاند؛ و شما را می‌آمرزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!) ([356]).

قال علي بن إبراهيم في تفسيره: (قوله: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً) يعني العلم الذي تفرقون به بين الحق والباطل) ([357]).

علی بن ابراهیم در تفسیرش می‌گوید: (قوله: (فرموده‌اش: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد. یعنی علمی که با آن بین حق و باطل جدایی انداخته می‌شود) یعنی العلم الذي تفرقون به بين الحق والباطل) ([358]).

و عن ابن عباس: (قرأ رسول الله (ص): (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً) ([359])، قال: من شبهات الدنيا، ومن غمرات الموت، وشدائد يوم القيامة) ([360]).

و ابن عباس می‌گوید: (رسول الله (ص) (این آیه را) خواند: (هر کس تقوای الهی داشته باشد برای او محل خروجی قرار می‌دهد.)) ([361])، فرمود: از شبهات دنیا و از سختی‌های مرگ، و شداید روز قیامت) ([362]).

و عن الإمام علي (ع): (اعلموا أنه من يتق الله يجعل له مخرجاً من الفتن، ونوراً من الظلم) ([363]).

و امام علی (ع) می‌فرماید: (بدانید هر فردی تقوای الهی داشته باشد برای او محل خروجی از فتنه‌ها و نوری از تاریکی قرار می‌دهد) ([364]).

والطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق، والله لا بخل بساحته، وما على العبد إلا أن يطرق الباب بإخلاص وخضوع وصدق، وصاحب الدار كريم جواد لا يغلق بابه في وجه قاصديه ولا تزيده كثرة العطاء إلا جوداً وكرماً، والإنسان على نفسه بصيرة وإن ألقى معاذيره، كما قال الله (عزوجل).

راه‌های رسیدن به خداوند به اندازه آفریده‌هاست، در ساحت خداوند بخلی نیست، فقط بر بنده است که درب را با اخلاص و خضوع و راستی بزند و صاحب‌خانه کریم و بخشنده درب منزلش را بر روی فردی که قصد ایشان کرده را نمی‌بندد و زیادی بخشش فقط به بخشش و کرم او می‌افزاید و انسان بر خودش داناست، هرچند عذر بیاورد، همان‌طور که خداوند فرمودند.

ب- وقولك: (وكيف تفسر لنا أنه من النصارى يشفون وينالون كرامات على حسب اعتقادهم الضال في المسيح(ع).

ب- سخن شما: (چگونه برای ما تفسیر می‌کنید که مسیحیان شفا می‌دهند و به کراماتی دست پیدا می‌کنند، برحسب اعتقاد گمراهشان در مورد مسیح(ع).

أقول: لا يمكن أن تجري كرامات الله تعالى ومعجزاته وآياته على أيدي المنحرفين، وأقول (كرامات ومعجزات وآيات) لا سحر ولا شعوذة ولا مكر الله بالذين تركوا حجج الله وبيناته وآياته ... كخوار عجل بني إسرائيل، ولا فضح الله للمبطلين كما حصل لمسيلمة الكذاب حيث تفل في البئر فغار ماؤه.

می‌گوییم: امکان ندارد که کرامات و معجزات و آیات خداوند متعال به دست منحرفین جاری شود، و می‌گوییم: (کرامات و معجزات و آیات) نه سحر و شعبده و نه مکر خداوند به افرادی که حجت‌ها و بینات و آیات خداوند را ترک کردند، می‌باشد،

مانند صدای گوساله بنی اسرائیل و نه مُفتضح کردن افراد باطل، همان طور که برای مسیلمه کذاب رخ داد و در چاه آب دهان انداخت و آبش خشک شد.

**ولو كانت كرامات الله ومعجزاته وآياته تظهر على أيدي المبطلين
لكان إضلال للناس وخطأ للحق بالباطل، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.**

اگر کرامات خدا و معجزات و آیات او به دست افراد باطل آشکار شود، گمراه نمودن و مخلوط نمودن حق با باطل پیش می آید، خداوند از آن بسیار بالاتر است.

ولنقرأ هذه القصة، ففيها موعظة عظيمة:

عن الإمام الحسن بن علي(ع): (لما كاعت اليهود عن هذا التمني وقطع الله معاذيرهم، قالت طائفة منهم - وهم بحضرة رسول الله(ص) وقد كاعوا وعجزوا - : يا محمد، فأنت والمؤمنون المخلصون لك مجاب دعاؤكم، وعلي أخوك ووصيك أفضلهم وسيدهم؟ قال رسول الله(ص) بلى. قالوا: يا محمد، فإن كان هذا كما زعمت فقل لعلي يدعوا الله لابن رئيسنا هذا، فقد كان من الشباب جميلاً نبياً وسيماً قسماً لحقه برص وجذام وقد صار حمى لا يقرب، ومهجوراً لا يعاشر، يناول الخبز على أسنة الرماح.

این داستان را می خوانیم، در آن پندی بزرگ است:

امام حسن بن علی(ع) می فرماید: (زمانی که یهود از این آرزو دست برداشتند و خداوند عذر آنان را قطع کرد، گروهی از آنان درحالی که در محضر رسول الله(ص) بودند و ترسیدند و ناتوان شدند، عرض کردند: ای محمد، آیا شما و مؤمنان مخلص دعایتان مستجاب است، و علی برادر و وصی تو بهترین آنان و آقای آنهاست؟ رسول الله(ص) فرمود: بله، عرض کردند: ای محمد، اگر این گونه است که گمان می کنی، به علی بگو برای این فرزند رئیس ما دعا کند، و از جوانان زیبا و نیکو بود، مخصوصاً

اینکه برص و جذام داشت، و فردی بود که به او نزدیک نمی‌شدند، و مهجوری که با او معاشرت نمی‌شد، و با سرنیزه به او نان می‌دادند.

فقال رسول الله (ص): ايتوني به، فأتي به، فنظر رسول الله (ص) وأصحابه منه إلى منظر فظيع سمج قبيح كريبه، فقال رسول الله (ص): يا أبا حسن، ادع الله له بالعافية، فإن الله يجيبك فيه. فدعا له فلما كان بعد (عند) فراغه من دعائه إذا الفتى قد زال عنه كل مكروه وعاد إلى أفضل ما كان عليه من النبل والجمال والوسامة والحسن في المنظر. فقال رسول الله (ص) للفتى: يا فتى، آمن بالذي أغاثك من بلائك. قال الفتى: قد آمنت - وحسن إيمانه -، فقال أبوه: يا محمد، ظلمتني وذهبت مني بابني، يا ليته كان أجذم أبرص كما كان ولم يدخل في دينك، فإن ذلك كان أحب إليّ.

رسول الله (ص) فرمود: او را برای من بیاورید، او را آوردند، رسول الله (ص) نگاه کرد و یارانش منظره ترسناک و قبیح می‌دیدند، رسول الله (ص) فرمود: ای ابوالحسن، از خداوند درخواست عافیت برای او کن، خداوند پاسخ تو را می‌دهد، برای او دعا کرد، زمانی که از دعا فارغ شد، ناگهان آن جوان هر چیز ناپسندی از او برطرف شد، و به بهترین حالات زیبایی و نیکویی و قشنگی چهره شد، رسول الله (ص) به جوان فرمود: ای جوان، به فردی که تو را از مصیبت نجات داد ایمان بیاور، جوان گفت: ایمان آوردم، و ایمانش نیکو شد، پدرش عرض کرد: ای محمد، به من ستم کردی و پسر مرا از من گرفتی، ای کاش جذام داشت و برص داشت و در دین تو وارد نمی‌شد، من این مسئله را بیشتر دوست دارم.

قال رسول الله (ص): لكن الله (عزوجل) قد خلصه من هذه الآفة وأوجب له نعيم الجنة. قال أبوه: يا محمد، ما كان هذا لك ولا لصاحبك، إنما جاء وقت عافيته فعوفي، فإن كان صاحبك هذا - يعني علياً - مجاباً

في الخير فهو أيضاً مجاب في الشر، فقل له يدعو عليّ بالجدام والبرص،
فإني أعلم أنه لا يصيبني، ليتبين لهؤلاء الضعفاء الذين قد اغتروا بك أن
زواله عن ابني لم يكن بدعائه.

رسول الله(ص) فرمود: خداوند او را از این آفت نجات داد و نعمت بهشت را برای او
واجب کرده است، پدرش عرض کرد: ای محمد، این در اختیار تو و همراهت (علی)
نبود، زمان عافیت او رسید و عافیت پیدا کرد، اگر این همراهت (علی) دعای خیرش
مستجاب می شود، همچنین دعای شرش مستجاب می شود، به او بگو: برایم دعا کند
که جذام و برص بگیرم، من یقین دارم که ضرری به من نمی رسد، تا برای این ضعیفان
که فریب تو را خوردند روشن شود که از بین رفتن آن از فرزندم به دعای او نبوده است.

فقال رسول الله(ص): يا يهودي، اتق الله وتهنأ بعافية الله إياك، ولا
تتعرض للبلاء ولما لا تطيقه، وقابل النعمة بالشكر، فإن من كفرها سلبها،
ومن شكرها امتري مزيدها.

رسول الله(ص) فرمود: ای یهودی، از خداوند بترس و درخواست عافیت کن، و در
مسیر مصیبت و آنچه در توانت نیست قرار نگیر، و در برابر نعمت شکر کن، هر فردی
کفر نعمت کند، از او برداشته می شود، و هر فردی شکر نعمت نماید، بیشتر می شود.

فقال اليهودي: من شكر نعم الله تكذيب عدو الله المفتري عليه، وإنما
أريد بهذا أن أعرف ولدي أنه ليس مما قلت له وادعيته قليل ولا كثير،
وأن الذي أصابه من خير لم يكن بدعاء علي صاحبك.

یهودی عرض کرد: یکی از مصادیق شکر نعمت های خداوند تکذیب کردن دشمن
خداوند است که به او دروغ می بندد و به واسطه این می خواهم به فرزندم بفهمانم که
آنچه به او گفتم نیستی، و آنچه ادعا کردی اندک است و زیاد نیست و آنچه از خوبی به
او رسیده است، با دعای علی همراهت نبود.

فتبسم رسول الله (ص) وقال: يا يهودي، هبك قلت إن عافية ابنك لم يكن بدعاء علي (ع)، وإنما صادف دعاؤه وقت مجيء عافيته، أرأيت لو دعا علي (ع) عليك بهذا البلاء الذي اقترحتة فأصابك، أتقول إن ما أصابني لم يكن بدعائه، ولكنه صادف دعاؤه وقت بلائي؟

رسول الله (ص) تبسم کرد و فرمود: ای یهودی، گفתי که عافیت فرزندت به دعای علی (ع) نبوده است، و دعای او اتفاقی و در زمان رسیدن عافیت او مستجاب شد، آیا فکر می کنی اگر علی (ع) علیه تو این دعا که به تو رسیده است را انجام دهد و به تو این مصیبت برسد، آیا می گویی که این مصیبتی که به من رسیده است با دعای او نبوده است و دعای او به صورت اتفاقی در زمان مصیبت من اتفاق افتاده است؟

قال: لا أقول هذا؛ لأن هذا احتجاج مني على عدو الله في دين الله واحتجاج منه عليّ، والله أحكم من أن يجيب إلي مثل هذا فيكون قد فتن عباده ودعاهم إلى تصديق الكاذبين.

عرض کرد: این مطلب را نمی گویم: چون این احتجاج از من علیه دشمن خدا در دین خدا و احتجاج از او علیه من است، و خداوند با حکمت تر است که به مانند این مسئله پاسخ دهد و بندگان را مورد آزمایش قرار دهد و آنان را به تصدیق دروغ گویان دعوت نموده است.

فقال رسول الله (ص): فهذا في دعاء علي (ع) لابنك كهو في دعائه عليك، لا يفعل الله تعالى ما يلبس به على عباده دینه ويصدق به الكاذب عليه. فتحير اليهودي لما بطلت عليه شبهته، وقال: يا محمد، ليفعل علي هذا بي إن كنت صادقاً.

رسول الله (ص) فرمود: این دعای علی (ع) برای فرزندت مانند دعای او علیه توست، خداوند متعال کاری انجام نمی دهد که بر بندگان باعث اشتباه شود و دروغ گو

بر او تصدیق شود، یهودی زمانی که شبهه‌اش علیه او باطل شد سرگردان شد، و عرض کرد: ای محمد، اگر راست می‌گویی این کار را در مورد من انجام بده.

فقال رسول الله (ص) لعلی (ع): يا أبا حسن، قد أباي الكافر إلا عتواً وتمرداً وطغياناً، فادع عليه بما اقترح، وقل: اللهم ابتله ببلاء ابنه من قبل، فقالها فأصاب اليهودي داء ذلك الغلام مثل ما كان فيه الغلام من الجذام والبرص، واستولى عليه الألم والبلاء، وجعل يصرخ ويستغيث ويقول: يا محمد، قد عرفت صدقك فأقطني.

رسول الله (ص) به علی (ع) فرمود: ای ابو حسن، کافر از روی تمرد و طغیان و سربیزی ابا کرد، به آنچه می‌خواهد دعا کن و بگو: خدایا، او را به بلای فرزندش که داشت دچار کن، حضرت آن سخن را گفت و به آن یهودی درد آن جوان رسید، دردی مانند آنچه برای آن جوان از جذام و برص بود، و درد و مصیبت بر او مستولی شد، و فریاد می‌زد و کمک می‌خواست و عرض کرد: ای محمد، راستی تو را فهمیدم پس از من درگذر.

فقال رسول الله (ص): لو علم الله صدقك لنجاك، ولكنه عالم بأنك لا تخرج عن هذا الحال إلا ازددت كفراً، ولو علم أنه إن نجاك أمنت به لجاد عليك بالنجاة، فإنه الجواد الكريم [365].

رسول الله (ص) فرمود: اگر خداوند راستی تو را می‌دانست، تو را نجات می‌داد، ولی خداوند می‌داند که تو از این حالت بیرون نمی‌آیی مگر اینکه کفرت افزایش می‌یابد، و اگر خداوند می‌دانست که با نجات دادن تو به او ایمان می‌آوردی، با نجات به تو جود می‌نمود، چون او بخشنده و کریم است [366].

والشاهد من هذه القصة أن الله تعالى لا يفعل ما يلبس ويخلط على الناس دينهم ويؤيد الكاذبين المفترين.

و شاهد این داستان این است که خداوند متعال کاری که باعث اشتباه شود و باعث از بین رفتن دین آنان و تأیید دروغ‌گویان افترا زنده شود انجام نمی‌دهد.

نعم قد يستجيب الله لدعاء أهل الباطل والكفرة وأمثالهم أو يقضي حوائجهم، ولكن هذا من باب إعطائهم جزاءهم على ما فعلوا من خير أو إحسان وما لهم في الآخرة من نصيب.

بله گاهی خداوند دعای اهل باطل و کافران و مانند آنان را مستجاب می‌کند و نیازهایشان را برطرف می‌کند، ولی این از باب دادن پاداش کار خوب یا احسان آنان است و در آخرت بهره‌ای ندارند.

عن أبي عبد الله (ع)، قال: (قال رسول الله (ص): قال الله (عز وجل): وعزتي وجلالي لا أخرج عبداً من الدنيا وأنا أريد أن أرحمه حتى أستوفي منه كل خطيئة عملها، إما بسقم في جسده، وإما بضيق في رزقه، وإما بخوف في دنياه، فإن بقيت عليه بقية شددت عليه عند الموت. وعزتي وجلالي لا أخرج عبداً من الدنيا وأنا أريد أن أعذبه حتى أوفيه كل حسنة عملها، إما بسعة في رزقه، وإما بصحة في جسمه، وإما بأمن في دنياه، فإن بقيت عليه بقية هونت عليه بها الموت) (367).

أبي عبد الله (ع) می‌فرماید: (رسول الله (ص) فرمود: خداوند متعال فرمود: قسم به بزرگی و جلالم بنده‌ای را از دنیا بیرون نمی‌برم، درحالی که قصد دارم به او مرحمت کنم تا اینکه تمام اشتباهاتی که انجام داده است را از او می‌گیرم، یا با بیماری در جسدش، یا با تنگی در روزی‌اش، و یا با ترس در دنیایش، اگر با او باقی بماند، هنگام مرگ بر او شدید می‌گیرم و قسم به بزرگی و جلالم بنده‌ای را از دنیا بیرون نمی‌برم، درحالی که

قصد دارم او را عذاب کنم تا اینکه تمام کارهای نیکی که انجام داده است را می‌گیرم، یا با وسعت در روزی، و یا با صحت در جسمش، و یا با امنیت در دنیایش، اگر با او باقی ماند، هنگام مرگ بر او راحت می‌گیرم) ([368]).

ج- قولك: (وبعض أهل العوام ممن ليس على ولاية آل البيت (ع) ورغم ذلك يرى البعض منهم الرسول (ص)، ونحن رأينا رؤيات في مايوول ويفسر لصدق دعواكم).

ج- سخن شما: (بعضی از اهل عوام که بر ولایت اهل بیت (ع) نیستند، با این وجود بعضی از آنان رسول الله (ص) را می‌بینند، و ما نیز رؤیاهایی دیدم که تأویل و تفسیر آن در تصدیق دعوت شماست).

أقول: رؤية الرسول محمد (ص) وأهل بيته في المنام ليست مقتصرة على أهل الحق، ولكن لا يمكن أن يتناقض ملكوت الله تعالى، فلا يمكن أن يشهد الله تعالى مثلاً للسيد أحمد الحسن بأنه صاحب الحق وكذلك يشهد لأعدائه بأنهم على الحق، نعم قد تكون هناك رؤى متشابهة يفهمها صاحبها على أنها تؤيده ولكنها في الحقيقة خلاف ما فهمه أي إنها غير صريحة ومحكمة، يعني مثلاً أنا سمعت رؤيا من أحد أتباع الفقهاء بأنه رأى رؤيا: كأن أمير المؤمنين (ع) موجوداً في مكان ما وكان وقت صلاة والناس جاءت إليه ليصلوا خلفه فلم يقبل وأشار إليهم أن يذهبوا ويصلوا خلف شخص كان موجوداً في ذلك المكان وهو أحد العلماء - أحد مدعي العلم -.

می‌گویم: دیدن رسول الله (ص) و اهل بیتش (ع) در خواب، فقط مختص اهل حق نیست، ولی امکان ندارد که ملکوت خداوند متعال متناقض شود، امکان ندارد که خداوند متعال مثلاً شهادت دهد که سید احمد الحسن (ع) صاحب حق است و هم‌چنین شهادت دهد که دشمنانش بر حق هستند؛ بلکه گاهی اوقات ممکن است

رؤیای متشابه باشد که صاحبش از آن می‌فهمد که او را تأیید می‌کند ولی در حقیقت برخلاف فهم اوست، یعنی آن غیرصریح و محکم است، یعنی مثلاً من از یکی از اتباع فقها شنیدم که رؤیایی دید: امیرالمؤمنین (ع) در یک مکانی بود، و وقت نماز بود و مردم آمدند تا پشت سر ایشان نماز بخوانند ولی ایشان به آنان اشاره کرد تا بروند و پشت سر آن فردی که در آن مکان بود نماز بخوانند، و او یکی از علماء بود، یکی از مدعیان علم.

ففهم صاحب الرؤيا أن هذه الرؤيا تؤيد ذلك العالم، في حين أنها ليست هكذا؛ لأن الناس لو كانت مستحقة للصلاة خلف أمير المؤمنين (ع) لما منعهم وحرّمهم منها، والصلاة ترمز للولاية، ولو كان ذلك العالم موالياً لأمير المؤمنين (ع) حقاً فلماذا هو منعزل في صلاته ولم يأتهم بأمير المؤمنين (ع)، فيتبين أن الناس متبعة للعلماء لأهل البيت (ع)، يعني الإمام علي (ع) يقول لهم أنتم من أتباع العلماء وليس من أتباعي، فاذهبوا وصلوا خلف من اتبعتم - والله العالم -، وإلا كيف يكون أمير المؤمنين موجوداً ويصلي في مكان معين وتعدّد صلاة جماعة بإمامة غيره في نفس المكان؟! وهو أمير المؤمنين وإمام المتقين، فلو كان هؤلاء الناس متقين لكان أمير المؤمنين إمامهم - نعوذ بالله من الضلال والإضلال -.

برداشت صاحب رؤیا این بود که این رؤیا آن عالم را تأیید می‌کند، درحالی که این گونه نیست، چون اگر مردم مستحق نماز خواندن پشت سر امیرالمؤمنین (ع) بودند، ایشان آنها را منع و محروم نمی‌کرد، و نماز رمز ولایت است، و اگر آن عالم از دوستداران واقعی امیرالمؤمنین (ع) بود، چرا جداگانه نماز می‌خواند و به امیرالمؤمنین (ع) اقتدا نکرد، و مشخص می‌شود که مردم از علماء دنبال‌هروی می‌کنند و نه از اهل بیت (ع)، یعنی امام علی (ع) به آنان می‌گوید: شما از اتباع علماء هستید و از اتباع من نیستید، و بروید و پشت سر فردی که پیرو او هستید نماز بخوانید، خداوند داناتر است، وگرنه

چگونه امیرالمؤمنین (ع) باشند و در یک مکان مشخصی نماز بخوانند و نماز جماعتی با امامت غیر ایشان در همان مکان برگزار شود؟! و ایشان امیرالمؤمنین و امام متقیان است، و اگر این افراد مُتقی بودند امیرالمؤمنین (ع) امام آنان می‌شد، پناه بر خدا از گمراهی و گمراه نمودن.

ولكن لو قال لهم الإمام علي(ع) مثلاً: إن هذا العالم وكيلي أو نائبي أو ممثلي أو إنه الحق فصلوا خلفه أو اتبعوه لكانت الرؤيا محكمة وصريحة في أن هذا العالم حق وعادل.

ولی اگر امام علی (ع) به آنان مثلاً این گونه می‌فرمود: این عالم وکیل من یا نائب من نماینده من است. یا ایشان حق است و پشت سرش نماز بخوانید یا از او پیروی کنید، رؤیا محکم و صریح بود به این که عالم حق و عادل است.

أما الرؤى التي منَّ الله بها على المؤمنين الأنصار فهي إعجاز بحد ذاتها، فهي بالمئات إن لم نقل بالآلاف ومن مختلف الناس، بل حتى من أشخاص كانوا محاربين للدعوة المباركة، بل منها من أشخاص لم يعلموا بالدعوة أي قبل أن يسمعوها بدعوة السيد أحمد الحسن، ورؤى صريحة ومحكمة بل في غاية الصراحة والإحكام ولا تحتمل التأويل، فلو جاز للإنسان أن يشكك في رؤيا أو رؤيتين أو عشر أو عشرين ... فكيف يجوز له أن يشكك في هذا الكم الهائل من الرؤى الصادقة بالمعصومين والتي تنص صراحة على أن السيد أحمد الحسن حق وأنه وصي ورسول الإمام المهدي (ع) واليماني الموعود ... الخ، أضف إلى ذلك أن بعض الرؤى تحتوي على كرامات واطباعات تحققت في أرض الواقع، وكما يقول الشهيد محمد صادق الصدر (رحمه الله) إن هكذا رؤى تعتبر من قبيل المعجزات.

اما رؤیاهایی که خداوند به واسطه آن بر مؤمنین انصار منت گذاشته، در حد خودش معجزه است، آن‌ها صدها رؤیاست، اگر نگوئیم هزاران، و از سوی مردم مختلف است، بلکه حتی از افرادی که دشمن دعوت مبارک هستند، بلکه از افرادی که جریان دعوت را نمی‌دانستند، یعنی قبل از این که دعوت سید احمدالحسن (ع) را بشنوند، و رؤیاهای صریح و محکم است بلکه در انتهای صراحت و محکم بودن است و احتمال تأویل ندارد. برای انسان امکان دارد که در یک رؤیا یا دو رؤیا یا ده رؤیا یا بیست رؤیا شک کند. ولی چگونه می‌تواند در این تعداد بسیار از رؤیاهای صادقانه به معصومین شک نماید، رؤیاهایی که تصریح می‌کند که سید احمدالحسن (ع) حق است و ایشان وصی و فرستاده امام مهدی (ع) و یمانی موعود است، الخ. علاوه بر این بعضی از رؤیاهای دربردارنده کرامات و خبرهایی است که در واقع اتفاق افتاده است، همان‌طور که شهید محمد محمد صادق صدر (رحمه الله) می‌گوید: این قبیل رؤیاهای از جمله معجزات است.

د- قولك: (حيث اني اعتقد بوجود أناس من أهل المخالفين الذين لا يوالون العترة الطاهرة (ع) ويحبون الله ويخافونه ألا ينبغي أن يهديهم الله لولاية آل البيت (ع)، ولما هذا الملاء والمد بالطغيان، وكيف نميز أننا على الحق والله تعالى يخبرنا بالرؤيا أنكم حق وأنه لا يمدنا في طغياننا نعمه).

د- سخت: (من اعتقاد دارم که مردمی از مخالفین هستند که ولایت عترت پاک (ع) را ندارند، و خدا را دوست دارند و از او می‌ترسند، آیا شایسته نیست که خداوند آنان را به ولایت اهل بیت (ع) هدایت کند، چرا این نگه‌داشتن و استمرار در طغیان وجود دارد، چگونه تشخیص دهیم که بر حق هستیم و خداوند متعال در رؤیا به ما خبر داده که بر حق هستید، و ما را در طغیانمان در نعمت‌هایش نگه نداشته است؟).

أقول: الذين لا يوالون أهل البيت (ص) لا يحبون الله تعالى حقيقة، قال الله تعالى: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) [369].

می‌گویم: افرادی که ولایت اهل بیت (ع) را ندارند در حقیقت خداوند متعال را دوست ندارند، خداوند متعال می‌فرماید: (بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است) [370].

فالذي لا يتبع الرسول محمد (ص) لا يحب الله تعالى، والرسول (ص) قد أمر بموالاتة أهل البيت (ع) ومعاداة أعدائهم، فالمخالفين صنعوا العكس حيث والوا أعداء أهل البيت (ع) وعادوا أهل البيت (ع) من حيث يعلمون أو من حيث لا يعلمون، منهم تقليداً واتباعاً لدين الآباء والأجداد، ومنهم تعصباً وحسداً وحقداً ... الخ.

فردی که از رسول الله (ص) پیروی نمی‌کند، خداوند متعال را دوست ندارد و رسول الله (ص) به ولایت اهل بیت (ع) و دشمنی با دشمنان آنان دستور داده است و مخالفین برعکس آن عمل کردند، وقتی که دشمنان اهل بیت (ع) را دوست دارند و دانسته یا ندانسته با اهل بیت (ع) دشمنی می‌کنند، بعضی از آنان به خاطر تقلید و پیروی از دین پدران و اجدادشان و بعضی از آنان به خاطر تعصب و حسد و کینه الخ.

وإذا علمنا بأن الله عادل ولا يوجد في ساحته ظلم ولا بخل، فنعلم أنه قد أقام الحجة على كل الخلق سواء كان إجمالاً أو تفصيلاً، وأما الذين علم الله بأنهم لا يستجيبون ولا يؤمنون فالأمر بيده تعالى سواء أوصل لهم التفاصيل أم لا.

اگر بدانیم که خداوند عادل است و در ساحتش ستم و بخل نیست، می‌فهمیم که حجت را بر همه آفریده‌ها خواه اجمالی یا تفصیلی تمام کرده است، اما افرادی که

خداوند می‌داند که پاسخ نمی‌دهند و ایمان نمی‌آورند، مسئله به دست خداوند متعال است، می‌خواهد تفصیل را به آنان برساند یا خیر.

قال تعالی: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) [371].

خداوند متعال می‌فرماید: (کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد) [372].

وقال تعالی: (وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) [373].

و می‌فرماید: (برای آنان یکسان است: چه اندازشان کنی یا نکنی، ایمان نمی‌آورند!) [374].

والله سبحانه إذا كان في علمه أن أحداً طالباً للحق بصدق فيقيناً أنه سيمد له يد العون لهدايته، قال تعالی: (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...) [375].

خداوند سبحان اگر بداند که فردی به‌راستی طالب حق است، قطعاً دست کمک برای هدایت او دراز می‌کند، خداوند متعال می‌فرماید: (خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه‌ای به‌اندازه آن‌ها سیلابی جاری شد) [376].

ففيض الله هاطل في كل آن، ولكن القلوب أوعية وخيرها أوعاها، وكل يأخذ على قدر وعائه، وأما إذا كان الوعاء منكوساً فلا يأخذ شيئاً، وخير ما يصعد إلى السماء الإخلاص وخير ما ينزل منها التوفيق.

فیض خداوند پیوسته و دائمی است، ولی دل‌ها ظرف‌هایی است و بهترین آن‌ها با ظرفیت‌ترین آن‌هاست و هر فردی به اندازه ظرفش می‌گیرد، اما اگر ظرف برعکس باشد، چیزی نمی‌گیرد و بهترین چیزی که به آسمان می‌رود اخلاص است و بهترین چیزی که فرستاده می‌شود، توفیق است.

وفي الحديث القدسي: (من تقرب إليّ شبراً تقربت إليه ذراعاً، ومن تقرب مني ذراعاً تقربت منه باعاً، ومن أتاني مشياً أتته هرولة) [377].

و در حدیث قدسی آمده است: (هر فردی به من به اندازه یک انگشت نزدیک شود، به اندازه یک ذراع (تقریباً نیم متر) به او نزدیک می‌شود و هر فردی به من به اندازه یک ذراع نزدیک شود، به اندازه یک باع به او نزدیک می‌شوم و هر فردی با پای پیاده به سمت من بیاید، به هروله به سمتش می‌آیم) [378].

وعن أبي عبد الله (ع)، قال: (ما أمر العباد إلا بدون سعتهم، فكل شيء أمر الناس بأخذه فهم متسعون له، وما لا يتسعون له فهو موضوع عنهم، ولكن الناس لا خير فيهم) [379].

و ابي عبدالله (ع) می‌فرماید: (خداوند به بندگانش بدون وسعت‌شان دستور نداده است، هر چیزی که مردم به گرفتن آن دستور داده شده‌اند، در وسع آنان است و آنچه در وسع آنان است، برایشان قرار داده شده است، ولی در مردم خیری نیست) [380].

والمؤمن أخذ دينه عن الله تعالى وعن حججه لا عن الرجال فهو لا يزول ويعلم أنه على الحق وغيره على الباطل، قال تعالى: (أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْدِ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ) [381].

مؤمنی که دینش را از خداوند متعال و از حجت‌هایش می‌گیرد و نه از مردان، سست نمی‌شود و می‌داند که بر حق است و افراد غیر او بر باطل هستند، خداوند متعال فرمودند: (همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده و بر فراز آن موج دیگری و بر فراز آن ابری تاریک است؛ ظلمت‌هایی است یکی بر فراز دیگری، آن‌گونه که هرگاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست!) ([382]).

(وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ) ([383]).

(و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست؟! ([384]).

والذين من الله يسمعون كلام الله ويعرفون كلام الله ... كما قال السيد أحمد الحسن (ع).

افرادی که از خداوند هستند، سخن خداوند را می‌شنوند و می‌شناسند. همان‌طور که سید احمد الحسن (ع) فرمود.

هـ (و هل يعتبر الإنسان عاقاً لوالديه وقاطعاً لرحمه إن تبرأ منهم إن لم يؤمنوا بالدعوة، أم ماذا عليه أن يفعل، وهل يصح أن أساعد أمي وأختي مايا وأخي وهم ليسوا على عقيدتي، مع العلم أن والدتي آمنت بكم دون إخوتي، فهم في طور البحث وأرجو لهم الهداية حيث قلت لهم سيدي أنه لا أب لي سوى محمد وعلي وهؤلاء رحمي ولا أصل رحم من قطع رحم رسول الله ولو كان أهلي، فهل أنا قاطع رحم، وهل يجب أن أود أهلي وهم على غير عقيدتي بالأئمة والمهديين (ع)، أم ماذا أفعل).

هـ- (اگر والدین شخصی به دعوت ایمان نیاورند و ایشان از آنان براءت بجوید، آیا عاق والدین و قاطع رحم آنان شده است، یا چه رفتاری باید انجام دهد؟ آیا درست است که مادرم، خواهرم و یا برادرم را یاری دهم، درحالی که آنان بر عقیده من نیستند، با توجه به اینکه مادرم به غیر از برادران و خواهرانم به شما ایمان آورده است، آنان در حال تحقیق هستند و برایشان امید هدایت دارم، چون آقا، به آنان گفتم: پدری برایم غیر از محمد(ص) و علی(ع) نیست و اینها رحم من هستند و با رحم فردی که با رحم رسول الله(ص) قطع رحم کرده است متصل نمی شوم، هرچند خانواده من باشند. آیا من قطع رحم کردم؟ آیا واجب است که خانواده ام را دوست بدارم، درحالی که آنان بر عقیده من به امامان و مهدیین(ع) نیستند، چه کار کنم؟).

أقول: قال الله تعالى: (لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) [385]. فالذين لا يحاربون الدعوة الحقّة لا مانع من برهم ومساعدتهم ... الخ، بل على المؤمن أن ينقل أخلاق آل محمد(ع) إلى الناس ويجسدها في أقواله وأفعاله وسكناته، لكي يكون زيناً لآل محمد(ع) لا شيناً عليهم.

می گویم: خداوند متعال می فرماید: (خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد) [386]، افرادی که با دعوت حق دشمنی نمی کنند، مانعی از نیکی و یاری به آنان نیست، الخ؛ بلکه بر فرد مؤمن واجب است که اخلاق آل محمد(ع) را به مردم انتقال دهد و آن را در سخنان و کارها و سکناتش به عمل برساند تا زینت خاندان محمد(ع) باشد، نه مایه زشتی آنان.

وليكن المؤمن حريصاً على هداية أهله أشد الحرص؛ لأن النهاية شديدة وعصيبة لمن لا يؤمن ويتبع الحق، وهي جهنم - أعادنا الله تعالى

-، قال تعالى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) [387].

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم
تسليماً.

اللجنة العلمية - أنصار الإمام المهدي (ممكن الله له في الأرض)

الشيخ ناظم العقيلي - محرم
الحرام / ١٤٣١ هـ

مؤمن بايد بر هدايت خانواده اش بيشتتر حريص باشد، چون عاقبت فردى كه ايمان
نمى آورد و از حق پيروي نمى كند شديد و بد است و آن جهنم است، پناه به خداوند
متعال از آن. خداوند متعال مى فرمايد: (اى كسانى كه ايمان آورده ايد خود و خانواده
خويش را از آتشى كه هيزم آن انسان ها و سنگ ها است نگه داريد؛ آتشى كه فرشتگانى
بر آن گمارده شده كه خشن و سختگيرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمى كنند و
آنچه را فرمان داده شده اند اجرا مى نمايند!) [388].

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم
تسليماً.

هيئت علمى - أنصار امام مهدي (ممكن الله له في الأرض)

شيخ ناظم عقيلي
- محرم الحرام / ١٤٣١ هـ



[201] - كمال الدين - الشيخ الصدوق ص 354-355. غيبة الطوسي 170.

[202] - كمال الدين - شيخ صدوق ص 354-355. غيبه طوسى 170.

[203] - الزخرف: 28.

- [204] - بحار الأنوار ج 36 ص 357.
- [205] - زخرف: 28.
- [206] - بحار الأنوار ج 36 ص 357.
- [207] - علل الشرائع ج 1 ب 159 ح 2 ص 211.
- [208] - علل الشرائع ج 1 ب 159 ح 2 ص 211.
- [209] - معاني الأخبار: ص 94.
- [210] - معاني الأخبار: ص 94.
- [211] - معاني الاخبار: ص 91.
- [212] - معاني الاخبار: ص 91.
- [213] - الغيبة - للنعماني: ص 305.
- [214] - غيبت - نعماني: ص 305.
- [215] - الكافي: ج 1 ص 535.
- [216] - كافي: ج 1 ص 535.
- [217] - الكافي: ج 1 ص 535.
- [218] - كافي: ج 1 ص 535.
- [219] - الكافي: ج 1 ص 535.
- [220] - كافي: ج 1 ص 535.
- [221] - بحار الأنوار: ج 4 ص 119.
- [222] - بحار الأنوار: ج 4 ص 119.
- [223] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 77.
- [224] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 77.
- [225] - التفسير الصافي - للفيض الكاشاني: ج 4 ص 75.
- [226] - تفسير صافي - فيض كاشاني: ج 4 ص 75.
- [227] - غيبة النعماني: ص 336.
- [228] - غيبت نعماني: ص 336.
- [229] - غيبة النعماني: ص 337.
- [230] - غيبت نعماني: ص 337.
- [231] - غيبة النعماني: ص 242 - 243.
- [232] - غيبت نعماني: ص 242 - 243.
- [233] - غيبة الطوسي: ص 307.
- [234] - غيبت طوسي: ص 307.
- [235] - إلهام الناصب: ج 2 ص 174 - 190.
- [236] - إلهام الناصب: ج 2 ص 174 - 190.

- [237] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 254 - 256.
- [238] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 254 - 256.
- [239] - القدر: 1 - 3.
- [240] - قدر: 1 - 3.
- [241] - القدر: 4.
- [242] - إزام الناصب في إثبات الحجة الغائب: ج 1 ص 100 - 102.
- [243] - قدر: 4.
- [244] - إزام الناصب در إثبات حجت غائب: ج 1 ص 100 - 102.
- [245] - الصافات: 83.
- [246] - راجع بحار الأنوار: ج 82 ص 80.
- [247] - صافات: 83.
- [248] - بحار الأنوار: ج 82 ص 80.
- [249] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 358.
- [250] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 358.
- [251] - الغيبة - للشيخ الطوسي: ص 280.
- [252] - غيبت - شيخ الطوسي: ص 280.
- [253] - مصباح المتهجد - للشيخ الطوسي: ص 411.
- [254] - مصباح المتهجد - شيخ طوسي: ص 411.
- [255] - الفرقان: 11.
- [256] - غيبة النعماني: ص 86 - 87 باب 4 ح 13.
- [257] - فرقان: 11.
- [258] - غيبت نعماني: ص 86 - 87 باب 4 ح 13.
- [259] - غيبة النعماني: ص 87 باب 4 ح 15.
- [260] - غيبت نعماني: ص 87 باب 4 ح 15.
- [261] - الغيبة - للنعماني: ص 143 - 144 باب 10 ح 2.
- [262] - غيبت - نعماني: ص 143 - 144 باب 10 ح 2.
- [263] - الشمس: 1 - 10.
- [264] - تفسير القمي: ج 2 ص 424، الكافي: ج 8 ص 50 بلفظ متقارب جداً.
- [265] - شمس: 1 - 10.
- [266] - تفسير قمي: ج 2 ص 424، كافي: ج 8 ص 50 بالفظ خيلي نزدیک.
- [267] - الليل: 1 - 2.
- [268] - تفسير القمي: ج 2 ص 425.
- [269] - ليل: 1 - 2.

- [270] - تفسير قمى: ج 2 ص 425.
- [271] - الكافي: ج 8 ص 122 - 123.
- [272] - كافي: ج 8 ص 122 - 123.
- [273] - مدينة المعاجز: ج 5 ص 73، دلائل الإمامة: ص 236 وما بعدها.
- [274] - مدينة المعاجز: ج 5 ص 73، دلائل الإمامة: ص 236 وبعداً آن.
- [275] - الإسراء: 78.
- [276] - اسراء: 78.
- [277] - المدثر: 32 - 39.
- [278] - مدثر: 32 - 39.
- [279] - بحار الأنوار: ج 8 ص 273.
- [280] - بحار الأنوار: ج 8 ص 273.
- [281] - المدثر: 31، 35، 37، 39، 43، 49، 54.
- [282] - الكافي: ج 1 ص 432 - 434.
- [283] - مدثر: 31، 35، 37، 39، 43، 49، 54.
- [284] - كافي: ج 1 ص 432 - 434.
- [285] - المدثر: 31، 37، 46، 49، 52، 53.
- [286] - بحار الأنوار: ج 24 ص 325 - 327.
- [287] - مدثر: 31، 37، 46، 49، 52، 53.
- [288] - بحار الأنوار: ج 24 ص 325 - 327.
- [289] - الخصال - للشيخ الصدوق: ص 488.
- [290] - خصال - شيخ صدوق: ص 488.
- [291] - الخصال - للشيخ الصدوق: ص 488.
- [292] - خصال - شيخ صدوق: ص 488.
- [293] - القصص: 34.
- [294] - قصص: 34.
- [295] - البقرة: 124.
- [296] - الزخرف: 28.
- [297] - الأنبياء: 23.
- [298] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 358 - 359.
- [299] - بقرة: 124.
- [300] - زخرف: 28.
- [301] - انبياء: 23.
- [302] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 358 - 359.

- [303] - الكافي: ج 2 ص 255.
- [304] - كافي: ج 2 ص 255.
- [305] - الغيبة - للشيخ الطوسي: ص 478 - 479 ح 505.
- [306] - غيبته - شيخ طوسي: ص 478 - 479 ح 505.
- [307] - الغيبة - للشيخ الطوسي: ص 224 ح 188.
- [308] - غيبته - شيخ طوسي: ص 224 ح 188.
- [309] - بحار الأنوار: ج 48 ص 270.
- [310] - بحار الأنوار: ج 48 ص 270.
- [311] - الزخرف: 28.
- [312] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 416 - 417.
- [313] - زخرف: 28.
- [314] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 416 - 417.
- [315] - الأنفال: 75.
- [316] - علل الشرائع: ج 1 ص 207.
- [317] - انفال: 75.
- [318] - علل الشرائع: ج 1 ص 207.
- [319] - النور: 55.
- [320] - الحج: 47.
- [321] - خصال الصدوق: ص 474 - 475.
- [322] - نور: 55.
- [323] - حج: 47.
- [324] - خصال صدوق: ص 474 - 475.
- [325] - تفسير ابن أبي حاتم: ج 8 ص 2628 ح 14769.
- [326] - تفسير ابن أبي حاتم: ج 8 ص 2628 ح 14769.
- [327] - وسائل الشيعة (أل البيت): ج 27 ص 115 ح 33355.
- [328] - وسائل شيعة (أل البيت): ج 27 ص 115 ح 33355.
- [329] - النساء: 26.
- [330] - نساء: 26.
- [331] - العنكبوت: 69.
- [332] - عنكبوت: 69.
- [333] - الحج: 74.
- [334] - الإسراء: 15.
- [335] - حج: 74.

- [336] - اسراء: 15.
- [337] - التوبة: 67.
- [338] - توبة: 67.
- [339] - البقرة: 15.
- [340] - بقرة: 15.
- [341] - آل عمران: 54.
- [342] - آل عمران: 54.
- [343] - النساء: 142.
- [344] - نساء: 142.
- [345] - النساء: 9.
- [346] - نساء: 9.
- [347] - التوبة: 79.
- [348] - توبة: 79.
- [349] - التوحيد - للشيخ الصدوق: ص 163.
- [350] - توحيد - شيخ صدوق: ص 163.
- [351] - التوحيد - للشيخ الصدوق: ص 404 - 405.
- [352] - توحيد - شيخ صدوق: ص 404 - 405.
- [353] - التوحيد - للشيخ الصدوق: ص 399 - 400.
- [354] - توحيد - شيخ صدوق: ص 399 - 400.
- [355] - الأنفال: 29.
- [356] - انفال: 29.
- [357] - تفسير القمي: ج 1 ص 272.
- [358] - تفسير قمي: ج 1 ص 272.
- [359] - الطلاق: 2.
- [360] - تفسير مجمع البيان: ج 10 ص 43.
- [361] - طلاق: 2.
- [362] - تفسير مجمع البيان: ج 10 ص 43.
- [363] - بحار الانوار: ج 8 ص 163.
- [364] - بحار الانوار: ج 8 ص 163.
- [365] - بحار الأنوار: ج 9 ص 323 - 326.
- [366] - بحار الأنوار: ج 9 ص 323 - 326.
- [367] - الكافي: ج 2 ص 444.
- [368] - كافي: ج 2 ص 444.

- [369] - آل عمران: 31.
- [370] - آل عمران: 31.
- [371] - البقرة: 6.
- [372] - بقرة: 6.
- [373] - يس: 10.
- [374] - يس: 10.
- [375] - الرعد: 17.
- [376] - رعد: 17.
- [377] - عوالي اللثالي - لابن أبي جمهور الأحسائي: ج 1 ص 56.
- [378] - عوالي اللثالي - ابن أبي جمهور احسائي: ج 1 ص 56.
- [379] - التوحيد - للشيخ الصدوق: ص 347 باب 56 ح 6.
- [380] - توحيد - شيخ الصدوق: ص 347 باب 56 ح 6.
- [381] - الطارق: 40.
- [382] - نور: 40.
- [383] - الطارق: 37.
- [384] - زمر: 37.
- [385] - الممتحنة: 8.
- [386] - ممتحنة: 8.
- [387] - التحريم: 6.
- [388] - تحريم: 6.